



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما صلوات

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir



غاية الشفا

غاية الشفا

اسحاق خان بن اسماعيل خان دهلوى

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

غایه الشفاء

نویسنده:

اسحاق خان بن اسماعیل خان دهلوی

ناشر چاپی:

موسسه مطالعات تاریخ پزشکی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۱	غایه‌الشفاء
۱۱	مشخصات کتاب
۱۱	[مقدمه]
۱۱	تپ
۱۱	اشاره
۱۱	اندر آنکه تپها چند جنس است
۱۳	اندر آنکه تپ چگونه گیرد و چگونه گذارد
۱۳	اندر آنکه تپ بکدام مزاجها بیشتر اثر کند
۱۴	باب اندر حمی
۱۴	اشاره
۱۴	[اندر اسباب حمی]
۱۵	اندر اسباب آنکه حمی یوم تپی دیگر شود
۱۵	اندر علامتها که تپ حمی یوم را توان دانست که دیگر شده است
۱۵	علاج حمی یوم بطریق کلی
۱۵	اندر آنکه حمی یوم چند نوع است
۱۶	اندر آنکه حمی یوم از غم و اندیشه و غیره تولد کند
۱۷	اندر حمی یوم که از بسیاری خواب و آسایش تولد کند
۱۷	اشاره
۱۷	علامت این تپ
۱۷	اندر حمی یوم که از شادی تولد کند
۱۷	اندر حمی یوم که از ترس تولد کند
۱۸	اندر حمی یوم که از رنج تولد کند

- ۱۸ اندر حمی یوم که از استفراغ تولد کند
- ۱۸ اشاره
- ۱۸ اندر بازداشتن افراط دارو
- ۱۹ اندر تدارک حاله‌ها که درداء و خوار پدید آید غیر افراط اسهال
- ۱۹ اندر حمی یوم که از درد تولد کند
- ۱۹ اندر حمی یوم که از آماس تولد کند
- ۲۰ اندر حمی یوم که از غشی تولد کند
- ۲۰ اندر حمی یوم که از گرسنگی تولد کند
- ۲۰ اندر حمی یوم که از تشنگی تولد کند
- ۲۱ اندر حمی یوم که از شراب تولد کند
- ۲۱ اندر حمی یوم که از ناگواریدن طعام تولد کند
- ۲۲ اندر حمی یوم که از خشم تولد کند
- ۲۲ اندر حمی یوم که از بی‌خوابی تولد کند
- ۲۳ باب اندر علامتهای حمی عفونی
- ۲۳ اشاره
- ۲۴ اندر اسباب سرما یافتن بیمار بوقت قشعریره
- ۲۴ اندر شناختن قانون‌ها که بعلاج این تپها بکار آید
- ۲۴ اشاره
- ۲۵ اندر تدبیر آب سرد خوردن
- ۲۶ اندر احوال و خاصیت سکنجبین
- ۲۶ اندر تدبیر کشکاب
- ۲۷ اندر غذا نگاهداشتن بیمار
- ۲۹ فصل خریف
- ۲۹ فصل بهار

- ۲۹ اندر تدبیر خمر خوردن
- ۳۰ باب اندر تدبیر خواب
- ۳۰ اندر تدبیر استفراغ
- ۳۱ اندر تدبیر ضماد
- ۳۱ اندر تدبیر گرمابه
- ۳۲ اندر شناختن انواع تپهای عفونی
- ۳۲ اندر شناختن تپ غب خالصه
- ۳۳ و آنچه از حرارت تپ دانسته شود
- ۳۳ و آنچه از بول دانسته شود
- ۳۳ و آنچه از نبض دانسته شود
- ۳۳ و آنچه از احوال نوبتهای تپ دانسته
- ۳۴ و آنچه از نوبتهای تپ دانسته شود آنست
- ۳۴ و آنچه از اعراض تپ معلوم گردد
- ۳۴ و آنچه از استفراغ دانسته شود
- ۳۴ صفت حقنه
- ۳۴ اشاره
- ۳۶ اندر علامات غب غیر خالصه
- ۳۸ صفت قرص گل
- ۳۸ اشاره
- ۳۸ نوع دیگر قرص بنفشه
- ۳۸ صفت ضماد
- ۳۸ اندر تپ محرقه و علاج آن
- ۳۸ اشاره
- ۳۹ علامت تپهای محرقه

- ۳۹ صفت شراب صندل
- ۴۰ صفت حبیبی
- ۴۲ اندر حمی مطبقه باید دانست
- ۴۲ اشاره
- ۴۲ سوناخس
- ۴۳ جالینوس
- ۴۵ صفت آن تخم خطمی
- ۴۵ صفت آن موم سفید
- ۴۶ صفت مسهل
- ۴۶ اندر شطر الغب
- ۴۶ اشاره
- ۴۷ جالینوس می گوید
- ۴۷ صفت حب
- ۴۷ صفت قرص
- ۴۸ اندر تپهای بلغمی مائیه
- ۴۸ اشاره
- ۴۹ صفته سک
- ۵۰ صفت مسهل که طبع را برفق فرود آرد و معده را قوت دهد
- ۵۰ صفته کرفس بیخ بادیان
- ۵۰ صفته گل سرخ
- ۵۰ اشاره
- ۵۱ جالینوس
- ۵۲ و دو قسم دیگر تپ بلغمی
- ۵۲ اشاره

۵۲	یکی بروز آید و شب رها کند
۵۲	یکی ضد این باشد
۵۲	اندر تپهای بلغمی
۵۲	اشاره
۵۳	صفت اقراص
۵۳	اندر تپهای که اندرون سرد باشد و بیرون گرم
۵۳	اشاره
۵۴	صفت حب صبر
۵۴	صفت نقوع صبر
۵۴	صفت شراب گل
۵۴	اندر انواع علامت تپ ربع و علاج آن
۵۴	اشاره
۵۵	علامت تپ ربع نخست
۵۵	علامت ربع صفاوی آنست
۵۵	جالینوس می گوید
۵۶	[قانون تپها و علاج عفونی]
۵۶	اشاره
۵۶	علاج ربع خونی
۵۶	صفت طبیح شاهتره
۵۷	صفت مطبوخ مقی
۵۷	علاج ربع بلغمی آنست
۵۷	صفت گلنگبین
۵۸	صفت آن هلیله سیاه
۵۸	صفت معجون

- ۵۸ اشاره
- ۵۸ جالینوس می گوید
- ۵۸ اندر تپهای خمس و سدس
- ۵۸ اشاره
- ۵۸ جالینوس گوید
- ۵۹ بقراط می گوید
- ۵۹ شیخ الرئیس می گوید
- ۵۹ شیخ الرئیس
- ۶۰ اندر شناختن تپهای وبائی و علامت و علاج آن
- ۶۴ درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

غایه الشفاء

مشخصات کتاب

سرشناسه: دهلوی، اسحاق خان بن اسماعیل خان
 عنوان و نام پدید آور: غایه الشفاء / مولف اسحاق دهلوی؛ دیباچه از محمد مهدی اصفهانی.
 مشخصات نشر: تهران: موسسه مطالعات تاریخ پزشکی، طب اسلامی و مکمل: دانشگاه علوم پزشکی و خدمات بهداشتی درمانی ایران، ۱۳۸۴.
 مشخصات ظاهری: ۸۸ص: نمونه.
 موضوع: پزشکی سنتی -- متون قدیمی تا قرن ۱۴
 شناسه افزوده: اصفهانی، محمد مهدی، ۱۳۴۹، -مقدمه نویس
 شناسه افزوده: موسسه مطالعات تاریخ پزشکی □ طب اسلامی و مکمل
 شناسه افزوده: دانشگاه علوم پزشکی و خدمات بهداشتی درمانی ایران
 رده بندی کنگره: R۱۳۵/د۹۳۳۳غ۲ ۱۳۸۴
 رده بندی دیویی: ۶۱۰
 شماره کتابشناسی ملی: ۲۴۰۵۳۱۵

[مقدمه]

بسم الله الرحمن الرحيم بعد از حمد رب العالمين و ثنای سید المرسلین علیه الصلوات و السلام و علی آله الاطهار و اصحابه الاخیار بدانکه این رساله ایست در باب آنکه تپ چیست و چگونه گیرد و معالجه همه انواع آن

تپ

اشاره

حرارتی غریب است که اندرون برافروزد و بمیانگی خون و روح اندر رگها بگذرد و بهمه تن پراکنده شود و گرم گرداند و از فروزیدگی آن مضرت در همه افعال طبیعی پدید آید این جمله که یاد کرده آمد حد تپ است و لفظ حرارت جنس است و دیگر لفظها فصلهای ذاتی است که حد بدان تمام می شود و افعال طبیعی که مضرت تپ دران پدید آید چون شهوت طعام و شراب گواریدن و قوت برخاستن و نشستن و خوردن و هضم کردن و مجامعت و آنچه بدین متعلق است

اندر آنکه تپها چند جنس است

باید دانست که تن مردم چیزست مرکب و مایه ترکیب آن سه جنس است نخستین اندامهای اصلی که بنیاد تن است چون استخوان و پیه و رگها دوم مغز استخوانها و خون و دیگر رطوبتها که اندر رگها و تجولفیهای تن است چون بلغم و صفرا و سودا که آن را خلط گویند جنس سوم روح طبیعی و حیوانی

غایه الشفاء، ص: ۳

و نفسانی است بر سیل بخارها که اندر همه تن پراکنده است و پیشینیان این ترکیب را بگرما به مانند کرده‌اند چنانچه استخوانها و پیهها و رگها که اندر اندامهای اصلی بود آن بجای سنگ است یا آجر که خشت باشد و بنیاد گرما به بدان منحصر و خون و مغز را که اندر رگهاست و استخوان و؟؟؟

دیگر نیز که در رگها و تجاويف اینست بجای آب نهاده‌اند که بگرما به باشد و هر گاهی که حرارت اندر اندامهای اصلی آویزد این جنس را دق گویند و هر گاه که حرارت نخست اندر اخلاط بود پس باندامهای اصلی بازدمد همچنان باشد که اندر آجرها و گرما به آب گرم کنند و خشت و سنگ و دیوارهای گرما به گرم شود و این جنس را تپی خلطی گویند و هر گاهی که حرارت اندر روح و بخارها آویزد خلطها و اندامها از آن گرم شود و همچنان باشد که دیوارهای گرما به خشت گرم کنند و آب گرما به از آن گرم شود و این جنس را تپ یکروزه می گویند و بتازی حمی یوم خوانند و یک روزه از بهر آن گویند که حرارت این تپ نخست اندر روح آویزد و روح سخت لطیف است اندر وی بسیار درنگ نکند که زود تحلیل پذیرد لذا بجنسی دیگر بازگردد و یک شبانه روز بیش نماند بدین سبب جنس سه است که یاد کرده آمد دمی خلطی حمی یوم و از وجهی دیگر گفته‌اند که تپ دو جنس است یکی بسیط و این تپ را گویند که ماده آن یک خلط بود و مرکب تپی را گویند که ماده آن دو خلط باشد یا بیشتر و انواع سیزده است نخستین تپی است که بذات خویش بیماری بود دوم تپی است که اعراض دردی یا آماسی یا غیر آن باشد سوم که خلط را سخت گرم کند او را حاده گویند چهارم تپی است که آهسته گران تر شود و آن را مزمنه گویند پنجم تپی است که بروز گیرد ششم تپی است که بشب گیرد هفتم تپی است که بسهل گذرد هشتم تپی است که صعب گیرد و با اعراض متکسر بود نهم تپی است که لازم باشد و نگسارد و آن را بتازی مطبقه گویند دهم تپی است که لازم باشد و بگسارد و آن را بتازی مفتره خوانند یازدهم تپی سرد است دوازدهم تپی با لرزه است که آن را

غایه الشفاء، ص: ۴

نافض گویند در عده نیز خوانند سیزدهم تپی است که باندک مایه فراشا باشد و فراشا را بتازی قشعیره گویند این انواع که یاد کرده‌اند انواع کلیست و در زیر هر نوعی انواع بسیار است اما تپهای خلطی از عفونت اخلاط است یعنی گنده شدن اخلاط و چهار نوع تولد کند زیرا که اخلاط چهار است بلغم و خون و صفرا و سودا و عفونت از دو حال بیرون نباشد خلط در اندرون رگها عفن گردد یا بیرون بدین سبب اقسام این تپ هشت باشد چهار آنکه اخلاط اندرون رگها عفن گردد و چهار آنکه بیرون رگها عفونت پذیرد و باز این همه را بیک دیگر ترکیب افتد و اقسام آن بسیار گردد آنچنان باشد که یک تپ بایستی دیگر یاد شود یا با بیشتر مرکب گردد و نیز هر یکی را از این تپها درجه باشد چنانکه بعضی سخت سوزان باشد و بعضی سخت آهسته و گاهی بعضی میانه تپی سوزان با تپی میانه مرکب شود و گاهی آهسته باهسته و گاهی میانه باهسته و گاهی آهسته با تپی سوزان و گاهی مطبقه با مطبقه و گاهی مطبقه با مفتره و گاهی مفتره با مفتره و وقت گساریدن این نوبت آن باشد و وقت گساریدن آن نوبت این باشد و بیمار پیوسته اندر تپ باشد و چنان نماید که این تپ نوبت آن لازم است و هر گاهی که مطبقه با مطبقه مرکب شود اعراض هر دو پیوسته برجای باشد و فرق میان بعض بعض سهلی اعراض پدید آید و هر گاهی که مفتره با مطبقه مرکب شود اعراض مطبقه لازم باشد و چون نوبت مفتره آید اعراض مفتره بر آن زیادت کند و هر گاهی که بگسارد اعراض آن زائل شود و اعراض مطبقه برجای باشد و تپها که از عفونت اخلاط تولد کند که بیرون رگها عفن شود آن را دائره گویند یعنی گردنده که پگاه می‌دارد و یک روز تمام می‌آید و تاییه هم گویند یعنی تپها که نوبت آید و مفتره نیز خوانند یعنی باز می‌گسارد و بازمی‌آید چنانچه اگر خلطی بلغمی باشد هر روز تپ آید و اگر صفراوی باشد یک روز آید و یک روز نه این راغب نامند و اگر سودا باشد روز تپ نیاید و یک روز آید این را تپ ربع گویند اگر صفرا و بلغم غلیظ مرکب شود

غایه الشفاء، ص: ۵

یک روز گرم‌تر آید و یک روز سهل‌تر و این را شطر العنب گویند و آنچه از خلطی تولد کند که اندرون عروق عفن گردد آن را مطبقة گویند و لازمه نیز گویند و این تپی باشد که نگذارد و اگر این خلطی که عفن گردد خون باشد هم از دو حال بیرون نباشد یا درون عروق عفن گردد یا بیرون و حال خون که اندر عروق باشد دو گونه است یکی آنکه اندکی از خون عفن گردد یا گرم شود و بجوشد بی آنکه عفن گردد و تپی را که ازین خون تولد کند سوناخس گویند و این سه گونه بود یکی آنکه اندکی از خون عفن شود و بیشتر درست باشد دوم آنکه نیمه درست باشد و نیمه عفن گردد سوم آنکه بیشتر عفن گردد و کمتر درست باشد و تپی که ازین سه گونه خون تولد کند محرقه گویند و هر گاهی که خون بجملگی عفن گردد مردم زنده نماند و هر تپی که از گرم شدن خون تولد کند یا از عفونت خون هم مطبقة باشد و آن را نوبت نباشد چه آنچه اندر عروق گرم شود یا عفن گردد و آنچه بیرون از عروق عفن گردد سبب آن آماس خون بود اندر اندامی اند اندامهای درون شکم چون معده و جگر و سپرز و زهره و روده‌ها و شش و حجاب و عضلها و این نوع تب از جمله تپها باشد که بذات خویش بیماری نباشد و لیکن عرض بیماری دیگر باشد و بر طبع آن پدید آید نه تپی که علاج هر تپی ضد مزاج آن تب باشد و علاج این تب علاج آماس العضو باشد که آماس اندرو نیست-

اندر آنکه تب چگونه گیرد و چگونه گذارد

هر گاهی که ماده فزون از اعتدال اندر تن گرد آید و حرارت غریزی عاجز آید از آنکه او را بگوارد و اصلاح آرد و بسبب فزونی بخار ماده روح اندر شریانها غلیظ گردد و بدشواری گذار توان کردن و بدشواری دم توان کردن حرارت آن بدل باز دهد و از دل بشریانها باز آید و بهمه تن پراکنده شود و تب پدید آید از بهر آنکه سوء المزاج گرم که اندر عضوی پدید آید شریانها آن عضوی را که بدو نزدیک است و روح را که متصل آنست گرم کند و دل نیز بدان سبب گرم شود

غایه الشفاء، ص: ۶

از بهر آنکه شریانها از دل رسته‌اند و بدان پیوسته و شریانها بحرکت انقباض دل یعنی بهنگام فراز آمدن فراز هم آیند تا بسته شوند تا خون یا روح که اندر شریانهاست بسبب فرود آمدن شریانها بدل بازنگردد و لیکن اگر شریانها فراز هم آیند و راه بازگردیدن خون و روح بدل بسته شود پیش از آنکه این راه بسته شود مقداری اندک از آنچه اندر شریانهاست سوء المزاج پذیرفته بدل بازگردد بدین سبب روح که در دل و حرارت غریب باشد آن سوء المزاج قبول کند و بواسطه شریانها اندر همه تن پراکنده شود علی الجملة هر چه می‌باید که از بخار تحلیل پذیرد چون بقعر تن بازگردد و خون را گرم کند و حرارت را بهوای دل که روح است رساند و گرم کند و از دل بشریانها پراکنده شود و بهمه تن رسد و تب پدید آید و اگر تن از اخلاط فاسد پاک باشد تب یکروزه آید و اگر اندر تن خلطی بد باشد حرارت اندر آن خلط آویزد و تپی که بدان بازخوانند تولد کند بدین سبب دل همچنانکه مبداء حرارت غریزی است مبداء حرارت غریب گردد از بهر این گفته‌اند که تب حرارت غریب است که در دل برافروزد و از دل بمیانجی روح و خون که اندر شریانهاست بهمه تن پراکنده شود و تب پدید آید چون معلوم شد که تب چیست و چگونه پدید آید باید دانست هر گاهی که آنچه بقعر تن بازگشته شود و دل هوای دل را که روح است و خون را گرم کند و بهمه تن گستریده شد و تب ظاهر کرده بگوارد و بخاری لطیف و صافی گردد و برافروزد و میل بظاهر تن کند و تحلیل پذیرد و تب گساریده شود تب این است که یاد کرده آمد و گساریدن آن تب

اندر آنکه تب بکدام مزاجها بیشتر اثر کند

بدانکه اکثر بمزاجهای گرم و تر تب تولد کند که اندر مزاجهای دیگر خاصه اگر تری فزون از گرمی بود و ازین هر دو مزاج گذشته اندر مزاج گرمی غلبه دارد و اگر تری و خشکی برابر باشد تب یکروزه تپهای یکروزه که از بخار رطوبت تولد کند بسیار

آید و اگر از آن نگذرد عفونی شود و ازین نیز گذشته اندر مزاجی که گرمی و سردی برابر بود و تری غلبه دارد تپهای عفونی بیشتر آید و اندر

غایه الشفاء، ص: ۷

مزاج سرد و خشک تپ کمتر تولد کند خاصه حمی یوم-

باب اندر حمی

اشاره

یوم گوید هرگاهی که حرارت اندر روح و بخارها آویزد و در خلطها برسد اندامهای از آن گرم شود و تپ یکروزه از آن تولد کند همچنانکه اندر بیشتر وقتها بست و چهار ساعت بود و ممکن بود که چندین عرصه ندارد و زودتر گذرد و باشد که ازین درازتر گذرد و هفتاد و دو ساعت که سه شبانه روز باشد بماند جالینوس می گوید ممکن است که پنج شبانه روز ماند یا شش شبانه روز و این تپ خونی باشد که از گرم شدن خون حادث شود یا عفن باشد که بسبب بسته شدن مسام یا دهن رگها و گذرهای شریانها باشد و اغلب آنست که هرگاهی که تپ پدید آید یک روزه و در سه شبانه روز نگذرد از یک روزه بگردیده باشد و جنسی دیگر شده بگردیدن این تپ چنان باشد که حرارت از روح باخلاط تن یا اندامهای اصلی اندر آویزد و تپ یکروزه را شناختن دشوار است و علاج آسان و ابتداء دق همچنین است-

اندر اسباب حمی یوم و علامات حمی یوم یکی آنست که اسباب او واصله است نه سابقه دوم آنکه اندر بیشتر تپها نافض نباشد یعنی لرزه و اطراف سرد شود و ممکن است که اندر بعض اندک مایه فراشاء کند از بهر آنکه بخاری بد و گرم حاصل شود که پوست را بگزد تا فراشاء پدید آید و نافض با وی باشد بسبب کثرت بخار سوم آنکه اندر مقدمه کسلی و تکسری و غنودگی کمتر بود چهارم آنکه حرارت او سوزان و تیز نباشد لیکن حرارت مردم شراب‌خوار و حرارت ریاضت معتدله بود پنجم آنکه روز نخست اندر بول اثر نضج بود که عبارت از قوام معتدل است و رنگ هم خوب باشد و نبض نیز برجای بود هرگاهی که طیب روز نخست این هر دو نشان یافت حکم کند که تپ یکروزه است یا آنکه مرد نیکو نباشد حکم نشاید کرد که تپ یکروزه نیست از بهر آنکه ممکن گردد که تپ یکروزه بود بسبب تغیر بول و نبض حالی دیگر شود پیش از تپ

غایه الشفاء، ص: ۸

ششم آنکه ابتدای این تپ نرم و آهسته بود و روزگار؟؟؟؟ بیشتر از دو ساعت نباشد و اندر انتهای او اعراض ممکن نه باشد با او درد اندامها کمتر بوده اگر صداعی یا اورامی دیگر باشد چون تپ گساریده شود برطرف شود گساریدن او بعرق خوش بو پاکیزه باشد و باندازه بود پس اگر عرق بافراط بود حمی یوم نباشد این علامت خاص ترست هفتم آنکه خداوند این تپ را بگرمابه فرستند تا معلوم گردد چون اندر گرمابه شود اگر فراشاء یابد که عادت نباشد معلوم گردد که تپ عفونی است بفرمایند تا از پای باز گردد و هیچ درنگ نکنند و اگر فراشاء نیابد معلوم شد که تپ یک روزه است و یا آنکه ممکن باشد که تپ یکروزه بسبب درنگ اندر گرمابه اخلاط ساکن را بسوزاند و بدان سبب تپ یکروزه عفونی گردد پس صواب آن باشد که از گرمابه بدین قناعت کنند بجهت امتحان بین قدر گرمابه کفایت کند تا بدریافت آید که تپ کدام است بدین معنی درنگ بگرمابه نشاید کرد که خوف عفونت است-

[اندر اسباب حمی]

اندر اسباب آنکه حمی یوم تپی دیگر شود

بدانکه گردیدن تپ یکروزه و جنس دیگر شدن درخور اخلاط و احوال تن بود و اسباب دیگر که باین هر دو یار شوند چون خطاها که اندر تدبیر و علاج شود چنانچه اگر حال تن واجب کند که خداوند تپ را غذا دهند و طیب غلط کند و از غذا بازدارد حال تپ بگردد و جنس دیگر شود و اگر تن لاغر و خشک بود و مزاج گرم تپ یکروزه بسبب یافتن غذا فساد در اخلاط و اندامها اثر پذیرد و باعث تپی دق گردد و اگر مزاج صفراوی بود موجب غب یا محرقه شود و اگر تن گوشت‌ناک و خون‌افزا بود خون گرم شود و تپ او مطبئه گردد و باشد که خون او عفن شود و تپ عفونی حدوث نماید و اگر حال واجب کند که بشره را گرم کند و مسام را گشاده و طیب از آن غافل باشد حرارت اندرون تن و اخلاطی آویزد که فزون بود و آن را عفن گرداند و تپ عفونی شود-

اندر علامتها که تپ حمی یوم را توان دانست که دیگر شده است

غایه الشفاء، ص: ۹

هرگاهی که تپ گساریده شود و هیچ عرق نکند و یا اگر عرق کند حرارت باقی اندر تن و رگها مانده باشد مدت انحطاط تپ دراز باشد و تغیر می‌گسارد و صداعی که بوده باشد زائل نمی‌شود نشان آنست که حمی یوم جنسی دیگر شده پس اگر شریانها گرم باشد و باقی حرارت اندر تن هم همواره آهسته باشد و اگر غذا خورد حرارت تپ ظاهرتر شود و نبض مستوی و بانظام باشد بصلیبی و صغر گراید-

بباید دانست که حمی یوم تپ دق شده و اگر چشم و روی رگها ممتلی و برخاسته شود و نبض عظیم باشد و رخ برافروزد بباید دانست که حرارت اندر خون آویخت و گرم گردد حمی یوم سوناخس شد یعنی مطبئه و موی و اگر فراشای پدید آید و نبض مختلف و صغر شود و اندرون همی سوزد و تن گران شود و ریخها زیادت کند بباید دانست که حمی یوم عفونی شد در جمله هرگاهی که حمی یوم بگردد اندر وقت انتها نوبت و اندر وقت انحطاط آن علامتهای دیگر پدید آید اندر

علاج حمی یوم بطریق کلی

از بهر آنکه علاج همه بیماری‌های بر غذا دادن و نادانست و بر آب سرد دادن و نادادن است و استفراغ کردن و ناکردن است و اندر گرمابه رفتن و نارفتن است و اندر علاج این تپ تدبیر کارها باید کرد اما غذا را بباید دانست که هیچ کس را از صاحبان این تپ یکروزه از غذا باز نباید داشت مگر کسی که سبب تپ او تخمه باشد و دیگران را از غذای لطیف و زود گوارا باید داد که از وی خلط نیک تولد کند خاصه مردم صفرائی و کسی که در اول تپ فراشاء یافته باشد اگر همه آثار در آغاز تپ باشد لقمه چند نان در آب یا گلاب یا شراب ممزوج باید داد و شراب ممزوج زود گوارتر باشد و غذا اندر آخر نوبت باید داد و اگر تشنه شود از آب سرد باز نباید داشت بهر آنکه قوت برجای باشد و چون قوت برجای بود از مضرت آب سرد نباید ترسید باید دانست که آب سرد اندر راحت دادن روح و بازداشتن

غایه الشفاء، ص: ۱۰

حرارت غریب از وی بهترین علاجی باشد پس اگر اندر احشاء ضعیف باشد و تپ باشد اندک‌تر با حریره باید داد دیگر باید دانست که صاحبان حمی یوم را اندر هواء گرمابه بسیار نباید داشت لیکن اندر آب گرم چندانکه خواهد روا باشد-

اندر آنکه حمی یوم چند نوع است

بدانکه حمی یوم سه نوعیست یکی منسوبست باحوال نفس دوم منسوب است باحوال تن سوم منسوب است باحوال که از بیرون تن و در زیر هر نوعی انواع بسیار است اما آنچه باحوال نفس منسوب است تپی است که از غم و بیم و اندیشه و خشم و ترس تولید کند و آنچه باحوال تن منسوب است تپی است که از رنج و ریاضت تولد کند و از استفراغها از داروها و دردها و آماسها و از طعام و شراب نیاافتن و از تخمه و سده تولد کند و آنچه بحالهای بیرونی منسوب است تپی است که از آفتاب و از سرما و کثافت بشره و از غسل کردن با آبهای معدن چون معدن ژاک و شب و گوگرد و غیر آن-

اندر آنکه حمی یوم از غم و اندیشه و غیره تولد کند

بباید دانست که غم و هم دو حالت برخلاف یکدیگر از وجهی و مانند اما وجه خلاف آنست که غم حال است نفس را که هرگاه مردم چیزی دریاب رو از دست بشد یا از ان بازماند و بدان نرسد یا کاری بیند از کسی که او را ناخوش آید و آن کس را از ان کار منع نتواند کرد و غمگین شود و قوت حرارت غریزی بدن سبب باندرون تن بازگردد روح را گرم کند و حمی یوم تولد کند و هم حالست نفس را هرگاه مردم خواهد که کاری تمام گردد بهمه همت خویش چنانچه از خوانی و جویانی او مرانکاری را حرارت غریزی او برافروزد و دل او برمیجوشد بدن سبب روح گرم شود و حمی یوم تولد کند از بهر آنکه حرکت روح اندر غم بسوی اندرونست و اندر وهم بسوی بیرون هر دو مخالف یکدیگراند سبب دوم آنکه خداوند غم یا از دست رفته باشد و یافت آن بتعذر بود یا معجز عنه

غایه الشفاء، ص: ۱۱

و مطلوب خداوند هم معجز عنه باشد اگرچه آن را برنج توان یافت یا ممکن نباشد و وجه مناسبت هر دو یکدیگر آنست که هر دو طلبکاریست که حاضر نیست و اندیشه حالست میان این و آن از بهر آنکه اندیشه گاهی از جهت کاری حاضر باشد و گاهی جهت کاری غائب که خواهد بود بدین سبب علامت حمی یوم که ازین سه نوع تولد کند آنست که چشم اندر غم دور شود و چون فرد خوابانیده شود رنگ بروی سفید یا زردتر شود و نبض صغیر و بول ناری بود و بوی آن تیز شود این همه از بهر آنکه طبیعت از کارهای که غم آرد گریزانست حرارت غریزی و روح که بدن سبب میل باندرون دارد و علامت حمی یوم که از بیم تولد کند آنست هر کاری که شادی فراز آید حرکت چشم میل بسوی بیرون دارد از بهر آنکه طبیعت مراد خوبان بود و نبض هم بدین سبب میل بعظمی دارد و اگر کاری باشد که غم آرد یا ترس نشانها این باشد و علامت حمی یوم که از اندیشه تولد کند همبرین قیاس باشد اگر اندیشه اندر کاریست که شادی آرد حرکت چشم میل بسوی بیرون دارد و نبض عظیم باشد و اگر کاری است پسندیده چون مکارم اخلاق ورزیدن و علم آموختن و مانند آن باشد نبض و حرکت چشم بر حال اعتدال بود اگر اندر کاریست که غم یا ترس آرد حرکت چشم میل بسوی اندرون دارد و نبض نیز صغیر باشد علاج بباید دانست حمی یوم که از غم تولد کند اندر روح حیوانی باشد و معدن روح حیوانی دل است و آنچه از بیم اندیشه تولد کند اندر روح نفسانی باشد و معدن روح نفسانی دماغ است بدین سبب اندر علاج حمی یوم که از غم تولد کند رعایت و عنایت بدل بیشتر باید کرد و اندر علاج حمی یوم که از بیم و تفکر تولد کند رعایت و عنایت بدماغ بیشتر باید نمود عطر باو اسفرغما و روغنهای خوشبوی بیشتر بکار باید داشت و هریک را بمطالعه کتبها و خواندن و شنیدن سحرها و افسانهها و نظارهها و کارها که مردم را از اندیشه بازدارد مشغول باید کرد چنانچه صاحبان حمی یوم غمین را بحکایتها خندهناک و بازیهای عجیب مشغول دارند

غایه الشفاء، ص: ۱۲

و بالحن طرب افزای دل و خوش کننده و صاحبان حمی یوم بیمی و فکری را همچنین به بذلهای خندهناک و بازیهای عجیب و الحان خوش و مانند آن مشغول باید کرد و اگر تفکر از بهر کاری بود که شادی فزاید گاهی امیدوار و گاهی بسرخان شیرین دینی

و اخروی مشغول باید داشت هریکی را فی الجمله بصد ان تدبیر باید کرد همه صاحبان حمی یوم را گرمابه و آبن و مالیدن اندک و نرم باید فرمود از بهر آنکه مالیدن بسیار سخت تحلیل می کند و خشکی فزاید و غذاهای لطیف و زودگوار و تری فزا می باید داد چون گوشت بزغاله و گوشت مرغ خانگی فربه و تخم مرغ نیم برشت و ماهی تازه خرد و قلیه کدو و پالوده و این غذاها بتفاریق و اندک اندک باید داد تا بر معده گران نشود و چون از گرمابه و آبن فارغ شود روغن بنفشه یا روغن نیلوفر یا روغن مغز کدو شیرین اندر همه تن بمالند و بر بسترهای نرم باید خوابانید و غذاهای لطیف اندک اندک باید داد و از جماع محترز باید بود که مضرت آن بزرگ است-

اندر حمی یوم که از بسیاری خواب و آسایش تولد کند

اشاره

بدانکه بیداری مر روح را همچون حرکت است مر تن را از بهر آنکه بیداری که جز آن نیست که روح نفسانی؟؟؟ حاسها را کار نفرماید و روح حیوانی حرکتهای اندامها را بر حسب اختیار نفسانی بر نظام همی دارد بدین حرکتهای بخارها فزونی بتجلیل از روح جدا می شود پس هرگاهی که مردم بسیار خسپند و ریاضت که عادت کرده باشد از دست بدارد؟؟؟ فزونی دورکننده اندر روح بماند و تحلیل نیابد و روح بدان سبب بگذرد گرم حمی یوم تولد کند

علامت این تب

سبب آن باشد یعنی هرگاهی که معلوم شود که این کس بسیار خفته است و ریاضت معتاده از دست داده است باید دانست که این تب از افراط خواب و ترک ریاضت حدوث کرده و نشان دیگر آنست که نبض بسبب بسیاری نماز ممتلی باشد علاج آن گرمابه کردن و عرق آوردن و آب معتدل بکار داشتن و ریاضت معتدل کردن

غایه الشفاء، ص: ۱۳

و مالیدن بدستهای مختلف و غذا دادن هم از ان نوع که اندر دیگر حمیات مذکور شده لیکن سخت اندک باید داد و ترک شراب کردن از بهر آنکه سبب زیادت بخارها گردد

اندر حمی یوم که از شادی تولد کند

همچنانکه از افراط خشم حمی یوم تولد کند از فرط شادی نیز احداث کند علامتهای آن علامتهای حمی یوم خشمی باشد مگر سست خشم که برخلاف آن باشد همچنانکه اثر خشم اندر چشم آن بتوان دید اثر شادی نیز اندر چشم آن بتوان دید و تواتر نبض این کمتر باشد علاج آن همچون علاج حمی یوم غضبی باشد-

اندر حمی یوم که از ترس تولد کند

همچنانکه از غم حمی یوم تولد کند از ترس نیز هم بدان طریق تولد کند از بهر آنکه اندر هر دو حال روح باندرن بازگردد از بهر آنکه طبیعت از غم و ترس گریزان باشد علامات آن همچون علامتهای حمی یوم باشد که از غم تولد کند و علاج آن همچون علاج این و اثر ترس اندر روی این بتوان دید و او را از ترس ایمن باید کرد به؟؟؟ مژدها-

اندر حمی یوم که از رنج تولد کند

هرگاهی که رنجی بمردم رسد حرارت غریزی را برافروزد و روح را گرم کند از گرم شدن روح حمی یوم تولد کند علامت آنست که نخست رنجی رسیده باشد و بدان سبب بند او گشاده گرم‌تر از دیگر جایهای باشد و اندر اندامهای دردی و ماندگی باشد و بشره خشک باشد و در آخر تپ عرق نکند مگر آنکه رنج قوی نبوده و خشکی بافراط نباشد یا در آخر تپ عرقی اندک کند و ممکن باشد که باین سعال خشک برآید و نبض صغیر باشد و میل بصلبی دارد و بول بسبب حرکت رنگین و تیره باشد و بسبب فرط تحلیل رقیق باشد علاج آسایش و خواب چندانکه ممکن باشد و بوقت انحطاط اندر گرمابه رود و بجای معتدل نشیند و سودمند آید چون از آبن برون آید تری آب از خویشتن بنشف بردارد و همه اندام را بروغن بنفشه یا روغن نیلوفر چرب کند و بدست مختلف بمالند تا اندام نرم شوند و روی بگذارند که هیچ عرق

غایه الشفاء، ص: ۱۴

نکند و بعد فراغ گرمابه و آبن غذا اندک خورد و؟؟؟ تر و سرد عظیم النفع و موافق باشد و جلاب؟؟؟ گلاب کرده بخورد و بر بستر نرم نشیند و جامه نرم پوشد و از هرچه خشکی فزاید دور باشد خاصه از جماع و غیره-

اندر حمی یوم که از استفراغ تولد کند**اشاره**

بسیار باشد که پس از آنکه دارو کار کرد حمی یوم تولد کند از بهر آنکه دارو اخلاط را بجنباند و بسوزاند و ارواح را نیز بسبب اخلاط حرکت افتد و همه ارواح گرم شود و حمی یوم تولد کند و باشد که حرکت داروها ارواح و خون را گرم کند سبب حمی یوم گردد و از پس فصد نیز تولد کند از بهر آنکه تیزی خون و تری فصد بخارهای صالح ازین دور شود و باقی خون کمتری گرم گردد از بهر آنکه صالح از تن کم شود و باقی خون اندک‌تری و صفرا خبر نماید و بخارهای دخانی از وی برخیزد حمی یوم تولد کند علاج آنچه از دارو تولد کند نخست طبع را باز باید گرفت بتدییرها که اندرین باب بازداشتن افراط دارو گفته شود و غذائی دهند که قوت و تری فزائد و اگر قوت سخت ضعیف شده باشد بعرض فم معده ضمادی گرم برنهند چنانکه نیم گرم باشد برای آنکه هرچه نیمگرم باشد سستی آرد و اگر این ضماد بشره باشد و بروغن سنبل یا روغن مصطکی تر کرده بسیار نافع بود اگر تپ سخت گرم باشد و تشنگی همی آرد بر دل و جگر او ضمادهای خنک باید نهاد و دیگر روز گرمابه و آبن بکار دارند و غذا تر و سرد و خشک و خنک دهند و علاج آنچه او پس فصد تولد کند همین باید کرد و لیکن بچیزهای قابض که طبع بازگیرد حاجت نباشد

اندر بازداشتن افراط دارو

هرگاهی که داروی مسهل یا داروی قی افراط کند دستها را ازین بغل یا از بین ران بطنابها یا نواری باید پیچید و بست و آغاز بستن ازین بغل و ازین ران باید کرد تا دست و یا کف پای و تریاق بزرگ و یا قلونیا باید داد و اگر مناسب و ممکن باشد بگرمابه رود تا عرق کند یا آب گرم در زیر دامن او باید نهاد خاصه از سوی پشت و؟؟؟

غایه الشفاء، ص: ۱۵

اندر گرد چپ گردانند و سر از چپ بیرون کنند تا بخارات بدو نرسد و عرق گشاده آید و هرگاه که عرق افراط کند شراب سیب و

شراب انار با طباشیر می‌باید داد و آب آبی و آب سیب و آب مورد بر اندامهای می‌باید مالید خاصه در پشت و کافور و گلاب و صندل باید بوئید و اگر از بهر افراط اسهال ضمادی سازند او پست وجود آب آبی و آب مورد و گلنار و طباشیر و خرنوب بر معده نهند نیک باشد و هوای خانه معتدل باید کرد از بهر آنکه هوای گرم تحلیل کند و هیضه آرد و هوا سرد اخلاط را باندرون بازگرداند و اسهال زیادت کند و لقمه چند نان در آب انار تر کنند و بدهند و از پس آن اندک کعک سوده در شراب انگوری تر کنند و کفچه چند بخورند صواب باشد و پوست جو با اندک تخم خشخاش سوده سخت نیک باشد و حب الرشاد بریان کرده سه درم در دوغ بجوشانند تا سطر شود مرطوب را شاید و شیر تازه جوشانیده چندانکه لختی آب کمتر شود سود دارد از بهر آنکه قوت تیزی دارو را از رودها بازدارد و سوزش بنشانند لیکن اگر حرارتی بافراط یا تپی تولد کرده باشد شیر نباید داد و هرگاهی که مزاج سخت گرم باشد اسبغول بریان کرده و صمغ عربی بریان کرده و گل ارمنی هر سه بروغن گل چرب کرده برب آبی بسرشد و برب سیب یا شراب مورد و برمی نهند و در بازداشتن تیزی دارو از رودها بسکه و روغن گاو سخت نافع است و جالینوس می‌گوید که مردی را دیدم سقمونیا خورد و استفراغ تمام کرد روز سوم دردی و سوزشی در روده‌های او پدید آمد و ثفل بافراط آمدی و همچنین نوبتی نهاده و هرچند که دردی و سوزشی هر روز معاودت کردی و ثفل بسیار برآمدی بکرات در حال آن مرد نگاه کردم معلوم شد که مردی قولنجی بود و بجهت قولنج داروهای مسهل بسیار خورده و رودها ضعیف شده و سقمونیا روده او را خراشیده بود و فضله که در تن او بود رودها بسبب خراشیدگی زبون یافته روی در آنجا نهاده بود و استقرار نمی‌کرد و باسهال اخراج یافتی بفرمودم تا غذای او از خندروس و ناردانگ

غایه الشفاء، ص: ۱۶

ساخته لختی از رنج کمتر شد پس از آن سماق نیز دادم تا رودها را قوی گرداند و نان در شراب قابض هم دادم و از میوه‌ها آبی و زعرور نیز مدتی اندک رنج آن بتمامه زائل شد خندروس چو برهنه باشد چو کند مه و جوردمی نیز گویند

اندر تدارک حاله‌ای که در داء و خوار پدید آید غیر افراط اسهال

هرگاهی که دارو مسهل استفراغ تمام کند و از پس آن فواق پدید آید بزر قطونا در روغن گل و آب سرد بزند و بدهند و اطراف به‌بندند و داروها که عطسه آرد در بینی دمند و هرگاهی که سوزش و حرارت پدید آید لعاب اسبغول با لعاب دانه آبی با روغن گل یا روغن بادام یا روغن تخم کدو آنقدر که بهم رسد بریزند و هر ساعتی خوردن دهند و آوند چینی که جمال گونه باشد داروی قویست هرگاهی که از وی رنجی پدید آید رب آبی و رب سیب خورند و یا آب سرد غسل هم روا باشد و آب بر سر هم ریزند و گاهی که پس داروی قی خون بر آید شراب انگوری با شیر تازه آمیزند چنانکه شیر فروتر باشد و بخورند تا مضرت دارو زائل گردد و پیاز بسر که بخورند شکستن که از دارو باشد دور شود-

اندر حمی یوم که از درد تولد کند

بباید دانست که درد سر و درد چشم و درد دندان و درد گوش درد قولنج دارد نیل در هر اندامی که پیچیده شود پس چون قوی شود حرارت بجنابند و روح را گرم گرداند بدان سبب حمی یوم تولد کند علاج آن نخست ازاله درد باشد از بهر آنکه سبب تب درد است در اینجا تب عرض است و درد مرض چون سبب زایل شود تب نیز زائل گردد زیرا که عرض تابع مرض است بر تقدیر اگر از روات تدبیر عرض باقی مانده علاج آن همچون علاج حمی یوم باقی باشد-

اندر حمی یوم که از آماس تولد کند

باید دانست که اندر بیغوله ران و بغل و نزدیک لوزتین آماس پدید آید و تپ از پس آن ظاهر شود و این را هم حمی یوم گویند علامت آنست که اندرین جایها
غایه الشفاء، ص: ۱۷

آماس پدید آید و تپ از پس آن ظاهر شود نبض عظیم و سریع و متفاوت باشد بسبب حرارت و سبب آماس لختی بصلابت گراید از بهر آنکه رگ گشاده شود علاج نخست فصد باید کرد از رگی که فصد آن مر آن عضوی را موافق تر باشد پس طبع نرم کنند و ماده آماس ازین بیرون باسهال سازند و غذا نیز کمتر باید فرمود و حیوانی باز باید گرفت و بعلاج آماس مشغول باید شد اما نخست ضمادهای سرد و قوی باید نهاد تا آن موضع را قوی کند و ماده را بازپس دارد و بکار داشتن ضماد با افراط نشاید کرد تا ماده را خام ندارد دل و فم معده را بشربتهای خنک قوی کنند زیرا که چون ادویه سرد بر آماس نهند بخاران بدل باز گردد و از شربتها چون شراب انار و شراب سیب ترش و اسبغول و شکر و شراب لیمون و شراب ترنج و آب میوه‌ها موافق‌ترین چیزها باشد و شراب نیز موافق آید و آسایش نیز باید کرد تا آن وقت که ماده آماس بتحلیل خرج شود و یا پخته گردد بل از شراب دور باید بود که حرارت آن عفونت ماده را یاری ندهد

اندر حمی یوم که از غشی تولد کند

ممکن است که بسبب غشی روح را حرارت و اضطراب حاصل آید و سبب آن حرکت گرم شده حمی یوم تولد کند علامت آنست که از نشانه‌های تپهای دیگر هیچ نباشد و نبض در حالت غشی مختلف شود گاهی بسبب غلبه سردی نبض باطل گردد و گاهی سبب حرارت که برافروزد سریع شود و اندر بیشتر احوال نبض صلب و دردی بود علاج نخست بگلاب سرد کردن و بر سینه در وی زدن تا او را جدا کنند و بخورها و سوختن و بویهای خوش بویانیدن و غذاهای زود گوار دادندست چو ماء اللحم و زرده تخم مرغ نیم برشت و اندر این حالت از تپ باک نباید داشت چون از غشی بیرون آید و قوت باز آید و تپ باقی ماند علاج آن بشربتهای سرد باید کرد-

اندر حمی یوم که از گرسنگی تولد کند

گاهی باشد که مردم گرسنه شود و حرارت
غایه الشفاء، ص: ۱۸
غریزی از بهر آنکه غذا نیابد که آن را هضم کند بر وی باخلاق تن آرد چه طبیعت از کار فروبایستد بدین سبب بخارهای برخیزد و روح از ان بخار تیره شود و گرم گردد حمی یوم تولد کند علامت آنست که نبض صغیر و ضعیف و صلب گردد علاج اندر آبن نشیند و چون از آبن بر آید روغن مالند و غذا حسوی باید داد از کشک جو و اسفاناخ ماکوک علی الجملة حسوی سرد و تر اندکی خورد تا این حسو هضم شود و بتدریج با سفیدباج و شور باو کوفته و دیگر غذاها استعمال نمایند-

اندر حمی یوم که از تشنگی تولد کند

همبرین طریق که حمی یوم از گرسنگی تولد کند از تشنگی نیز کند و از ان اولی است از بهر آنکه بخارها از نایافتن آب و گذشتن بخارها تولد کند زیرا که تصاعد بخارها گرم و سوزان شود علاج اندک اندک آب سرد خورند مضمضه و غرغره کند پس از ان جرعه خوردن آغاز کنند و شربت آب میوه خاصه آب انار ترش و آب خیار ترش و امرود چینی و بحر آبادی و اگر تواند که اندر آب سرد غسل کند باید کرد که نافع باشد پس بتدبیر خواب آسایش مشغول شوند و غذا آنچه خورد سرد و تر بهتر باشد هو الشافی

بلطفه -

اندر حمی یوم که از شراب تولد کند

علاج این تب علاج خمار باشد آب انار و شراب غوره سرد کرده موافق‌ترین چیزهاست مالیدن اطراف و خواب سودمند باشد و اگر درد سری باشد طبع را نرم با آب فواکه نرم باید داشت یا از فصد کردن یا از قی و چون تب در انحطاط افتد اندر گرمابه شوند و آب جوش نیمگرم بسیار بر سر ریزند و غذا از درآج و تیهو و چوزه و مرغ خانگی چنانکه به آب غوره یا ناردانگ یا زرشک پخته باشد احتیاط باید کرد-

اندر حمی یوم که از ناگواریدن طعام تولد کند

بسیار باشد که مردم طعام بیشتر خورد ناگوارد و آروغهای ترش برآمدن گیرد و این آروغ بر دوگونه بود یکی غایه الشفاء، ص: ۱۹

آنکه دردناک باشد و بوی آن گنده همچو بوی طعام دود رسیده و او را تباه کرده و طیبیان این آروغ را جائی و خانی گویند و سبب او گرمی معده باشد که اندر وی صفرا بیشتر تولد کند خاصه اگر طعامی گرم و صفرای خورده باشد یا طعام لطیف که زودتر بسوزد و صفرا گردد و روح را گرم کند و موجب تب گردد-

و نوع دوم آروغ ترش باشد و بوی ترش دهد و تب با آروغ ترش نادر اتفاق افتد و اگر تپی باشد ضعیف باشد و ممکن گردد که تب چیزی دیگر باشد و بیاید دانست که حمی یوم که سبب آن بسیاری و ناگواریدن طعام باشد بیشتر کسی را گیرد که از پس طعام بسیار حرکت و غذای استقرار در معده نکند همچون حرکت ریاضت یا رفتن با آفتاب یا اندر گرمابه تا بدین سبب تصاعد البخرات مزاج روح را گرم کند و از اعتدال گردانیده تیره سازد خاصه اگر مزاج صفراوی باشد و بشره بیموی و مسام بسته علامتهای این تب آنست که اعراض همچون اعراض مطبقة باشد چشمهای و رخساره‌ها سرخ و نبض عظیم و سریع و تب سخت گرم باشد و بسیار بود که چهار نوبت یا هفت نوبت بگیرد و باز آید و همه حمی یوم باشد و جنسی دیگر نشود و نشان این بود که نبض همچو نبض تندرستان باشد و لون بدن بسبب ناگواریدن طعام سفید بود و ممکن باشد که بسبب حرارت بسیار و تولد صفرا و صعود بخارهای گرم رنگین باشد و هروقت که بوی آروغ بگردد همچون بوی آروغ تندرستان باشد علامت ازاله تب است علاج اگر طبع نرم داشته باشد و استفراغ که میان آن جز طعام فاسد جزئی بر نیاید بهیچ علاج مشغول نباید شد جز آنکه آب گرم جرعه‌جرعه دهند تا معده و روده را پاک کند بقی از طعام فاسد چون تب اندر انحطاط افتد بگرمابه باید شد اگر بسبب استفراغ ضروری ضعف مزاج ظاهر نگشته باشد و الا از گرمابه زود بیرون آید و بعد برآمدن معده را قوت دهند به گلشکر یا بید ساده با سکنجبین ساده سفرجلی غایه الشفاء، ص: ۲۰

و آب آبی ترش قابض بستانند و آب سیب ترش قابض و روغن گل بادی بهم بزنند و بآتش نرم بجوشانند تا که آب برود و روغن گل بماند و پشم پاره بدین روغن تر کنند و بفشارند تا روغن برود و آن را گرم کنند و بر فم معده نهند و به‌بندند و اگر از صندل و گل سرخ و اقاقیا و راپک و عصاره لحيته التيس و آب مورد و آب آبی ضمادی بر فم معده نهند سود دارد پس اگر استفراغ خلطهای دیگر هم آید و قوت ضعیف شود از گرمابه باز نباید داشت و سفوف حب الرمان باید داد و ادویه باز گرفتن طبع مشغول باید شد و خوردنی‌ها سرد باید داد که فساد کمتر کند چون سماقیه و زرشک و غوره و آنچه بدین ماند و شربت تیز چون شراب لیمون و شراب غوره و شراب انار و سماق و شراب زرشک باید و تدبیر آسایش کنند و هرگاهی که اسهال بازایستد معده را بروغن افسنتین طلا کنند تا قوت گیرد و اگر تب سخت گرم نباشد روغن ناردین و یا روغن مصطکی طلا باید کرد و بهتر آن باشد که پشم

پاره بروغن چرب کند و بفشارند تا روغن بریزد بر فم معده نهند سخت گرم باید از بهر آنکه هرچه نیمگرم باشد معده را ضعیف کند و هرگاهی که این روغن‌ها گرم کنند همه اندر میان آب گرم کنند تا ضعیف نشود و اگر شهوت طعام نباشد گوارش که معده را قوت دهد و طعام بگوارد و سده بگشاید تناول نمایند لیکن پس از آن باید داد که تب پاک گساریده شود و هیچ اثر حرارت باقی نماند و بوئیهای خوش و خنک باید بوئید و اگر موسم تابستان باشد اندر خانه خوش خنک باید نشست پس اگر طبع خشک باشد و ضرورت افتد تدبیر چه که تنقیه دماغ کند و طبع نرم گرداند مشغول باید شود و تامل باید کرد تا معده هیچ ثقل باقی نماند اگر ماند قی باید کرد نخست پس از آن نرم کردن و اگر قی دشوار باشد مبالغه نشاید کرد و تدبیر گواریدن طعام و دفع آن کنند بکمونی که دردی بوره دوچندان باشد از آنچه در نسخه‌ایست و اگر ثقل در امعاء فرودین است دفع آن بشیافها و حقنهای موافق باید کرد و اگر اندر امعاء حرارتی و سوزشی باشد

غایه الشفاء، ص: ۲۱

حقنه نرم باید کرد از عناب و بنفشه و مثله و اسفرغمها و عطرها بکار باید داشت و از مجامعت محترز باید بود و طیبهای خنک تر بر سینه باید نهاد چون گلاب و کافور و صندل و لعاب بزر قطونا و آب برگ خرفه و آب برگ بنفشه چند روز بدین تدبیرها مشغول باید بود تا ایمن شود که حمی یوم جنسی دیگر از اجناس نخواهد شد و الشافی هو الله-

اندر حمی یوم که از خشم تولد کند

از بهر آنکه حرارت غریزی را بجنبناند و برافروزاند و بدان سبب دل را گرم کند و حرارت اندر روح آویزد و حمی یوم تولد کند علامت آنست که چشم سرخ و دل برخاسته شود و رنگ روی سرخ گردد اندر بیشتر وقتها گوشت دردی و رگها بر گردن دمیده و برخاسته شود اگر خشم اندر کاری باشد که وهمی و هراسی با وی باشد رنگ روی بزرادی گراید و بسیار باشد که دست و اندامها بلرزد و آن بسبب ضعیفی طبع باشد یا رطوبتی که حرارت خشم آن را بگذارد و بجنبناند و بول گرم شود و نبض شاهق و متواتر و ممتلی باشد علاج نخست برفق و مداوا و غذایها و سخنهای خوش خشم او را ساکن گردانند و بحکایات خنده‌ناک و بازیهای طرفه و سماع آهسته و آوازهای نرم مشغول باید داشت و چون حرارت در انحطاط افتد اندر گرمابه که آب سخت گرم نباشد باید رفت و اندر آبن معتدل نشیند و اگر روزگار تابستان باشد و مزاج سخنه احتمال کند چون از آبن بیرون آید یکبار خود را در آب سرد افکند و زود برآید و بگلاب و کافور و صندل و بنفشه و نیلوفر بو کنند بر سینه نهند و شراب انار ترش و شیرین کرده خورند شراب غوره یا شراب سیب ترش یا شراب ریواج یا لیمون و غذا از تره‌ها سرد و تر باید داد چون کوک و کسینه و اسفاناخ و کدو مغز خیار و خیار و بادرننگ و بزوزه‌های از غوره و ریواج و ترشی ترنج و ماهی خورد تازه مرصوص کرده و از شراب دور باشد از بهر آنکه شراب قوت خشم را زیادت کند و تدبیر خواب و آسایش باید کرد

غایه الشفاء، ص: ۲۲

اندر حمی یوم که از بی‌خوابی تولد کند

هرگاهی که مردم را بی‌خوابی بافراط اتفاق افتد چشمها دور اندر شود بسبب بسیاری تحلیل روح که تری چشم از آنست و تحلیل رطوبت که خواب از وی تولد کند و اندر پشت چشم و روی تهیج پدید آید بسبب ناگواریدن طعام که بخارها تولد و تصاعد کند و بول تیره شود و از ناگواریدگی طعام رنگ و روی تیز و تکسر و اعیاء اندر حمی اندامها پدید آید سبب آن رنجوری و ناآسودگی روح باشد و حمی یوم تولد کند علاج اینست که میله‌ها کنند تا در خواب رود و اگر خواب نمی‌آید نطول سازند از بابونه بنفشه نیلوفر کشک جو نیمکوفته پوست خشخاش نیمگرم بر سر ریزند و اندر طاشی کند روغن بنفشه و روغن مغز کدو

شیرین بر وی همی چکانند و سر بر سر بخار آید از بدو دستاری بر سر او کشند تا بخار پراکنده نشود بدین علاجه‌ها و حیلها باید خوابانید و چون تب در انحطاط شود بگرمابه روند و آب نیمگرم خوش آینده بر سر بسیار ریزند و اگر در آبن نشیند اولی تر و لیکن زود بیرون آید تا هیچ عرق نکند و چون از گرمابه بیرون آید غذای لطیف باید داد از عناب و بنفشه و کشک جو نیمکوفته و اگر اندر رودها باد قراقر باشد حقنه باید کرد که اندر وی تخم کرفس و بادیان و زیره و بوره باشد و هر طعامی که خورد و خوردن عادت نداشته باشد یا طعامی غلیظتر و بیشتر خورد و بدان سبب تب عارض شود انتظار گساریدن تب نباید کشید به تدبیر گواریدن طعام و دفع آن مشغول باید شد از بهر آنکه این تب همچو مطبئه است و چند روز باشد باید دید اگر طعام گرم کیفیت بود و مزاج هم گرم است طبع را بماء الفواکه نرم باید کرد و بماء الرمین یا شیرخشت و اگر طبع طعام سرد است و مزاج مریض هم سرد طبع را بکمونی نرم باید کرد و روغن افسنتین در نیاب بکار آید بستانند روغن زیت و افسنتین رومی و در قدحی کنند و قدحی را اندر پاتيله پر آب نهند و بجوشانند تا روغن قوت افسنتین را گیرد روغن ناردین و روغن مصطگی در معالجات معده گفته خواهد شد-

غایه الشفاء، ص: ۲۳

باب اندر علامتهای حمی عفونی

اشاره

عفونی را آنچه خاص تر است علامت آنست که آن را سببی از اسباب واصله نباشد اسباب آن سابقه است از پیش حدوث تب سببها بیخوابی و بی آرامی و گرم شدن خون گرمی تب و تاسه و گردیدن از پهلو به پهلو همی باشد و بروز در خویشتن ماندگی و کسلانی همی باید دست و پای و همه اندامها می کشد و پای می زند و گاه گاه نفس تنگ می شود و رگه‌ها سر و پهلوها که بتازی سرایشیف می گویند کشیده شود و سر گران باشد و رگه‌های بناگوش و صدغ می جهد و آب از دهان و بینی بسیار می آید و تقصیری در بول و پر از تهیج و تواتر نبض بدین علامات یار باشد وقتی که این علامت‌ها پدید آید و تدبیر آن کرده نشود تب عفونی بر اثر آن پدید آید و ضعف آرد و روی رنگ زرد شود و هر گاهی که نبض فشارده شود علامت آغاز باشد و فشاردگی نبض آن باشد که غایر و ضعیف و سریع و مختلف شود و اندر میانه نبضهای نبض این کس قوی افتد اندر نبض و تنفس حرکت انقباض قوی و سریع تر باشد از بهر آنکه حاجت بیرون کردن بخار بیشتر باشد و اختلاف نبض اندر وقت تزیاید تب و اندر وقت انتهایی تب از جمله علامتهای خاصه است تپهای عفونی مگر اندر غب که اختلاف نبض ظاهر نباشد از بهر سبکی ماده و اگر نبض فشارده و سریع شود علامت آنست

که تب عفونی نیست حمی یوم است از علامتهای حمی عفونی آنست که نوبت نخستین عرق نکند و اکثر اوقات حمی عفونی یا درد سر و تشنگی باشد و زبان سیاه شود و خاصه نزدیک انتها و احوال بیمار بسبب جهد طبیعت با علت مضطرب باشد و بول اندر بیماری خام باشد تا آنکه نشان پختگی ظاهر شود اندک باشد و ممکن است که سخت گرم باشد و اندر بیماری مفتره یعنی تپه‌ها که می گسارد و نوبت باز قی باید نخست فراشاء کند یا لرزه قوی آید و بوقت گساریدن عرق کند یا بر بشره تری پدید آید و اسباب فراشای و لرزه چند است یکی تیزی و سوزانی خلط دوم

غایه الشفاء، ص: ۲۴

میل حرارت باندرتون تن از جهت ماده که باندرتون باشد و سبب فراشای و لرزه و تیزی و سوزانی خلط بود و آنکه سرما همی یابد پندارد که سوزن اندر اندامها می زند و اگر دست بر روی نهند گرم باشد و بسبب گرمی باطن تشنگی غلبه کند و اگر سبب سردی خلط باشد بدان ماند که تن او در میان برف افتاده است و اگر دست بر وی نهند سرد باشد همین فرق و امتیاز در اخلاط توان کرد و

فرق قشعریره و ناقض توان دانست سبب قشعریره تیزی و سوزانی خلط باشد و بظاهر سرما و باطن گرم و حرکت بی‌اختیاری هیچ نباشد چون لرزیدن اندامها و برهم زدن دندانها و نافض خالی باشد که بیمار اندر خوش‌حرکتی بیمردی همی یابد و خود را منع از وی و توان داشت و همه اندامها چنان بلرزد که گویا استخوانها از هم گسسته می‌شود و سبب ضعف لرزاندن نافض آنست که قوت واقعه عضلها قوی باشد هرچند که ماده سوزان‌تر و قوت دافعه قوی‌تر لرزاندن نافض قوی‌تر باشد و بسیار باشد که سرما قوی باشد لیکن لرزه نباشد چنانکه اندر حمی بلغمی ربع می‌شود و سبب آن دو چیز است یکی آنکه ماده سوزان نباشد دوم آنکه قوت دافعه عضلها قوی نباشد و آن را که سبب سردی خلط باشد بحر گویند پیارسی تپ سرد سبب آنکه تپهای در آغاز سرما کند و بعرق گسارد آنست که حرارت اگرچه غریب باشد رطوبت را بگذارد و تحلیل کند آنکه رطوبتها همه در عروق نباشد بدان سبب تحلیل بیشتر افتد و عرق بسیار کند و اندر آغاز تپهای لازم هیچ سرما و فراشاء نباشد الا بسبب ضعیفی قوت یا بسبب میل کردن حرارت بجهت ماده تا بدان سبب اندر آغاز تپ اطراف سرد شود و این علامتی نباشد از بهر آنکه علامت بسیار است غلظتی ماده و ضعف حرارت باشد و گاهی اندر بعض تپ قشعریره با لرزه مرکب شود علامت ماده مرکب است-

اندر اسباب سرما یافتن بیمار بوقت قشعریره

سبب آنست هر گاهی که غلط سرد

غایه الشفاء، ص: ۲۵

اندر تن ساکن باشد باو الفتی گیرد و با مجاورت او خو کند و حس سردی آن نیاید لیکن حرارتی چون بدان خلط رسد که او را بجنباند حس او یافته شود همچو کسی که اندر گرمابه آب سخت گرم بر خویشتن ریزد و اجزای رطوبت از معده بجنبند و بگذارد و خواهد که تحلیل پذیرد کیفیت آن محسوس گردد و همچنین تا خلط سودا اندر موضع خویش ساکن باشد آن موضع را که با او خو کرده است کیفیت آن محسوس نباشد لیکن چون حرارتی غریب او را بجنباند و اندر تن پراکنده کند اعضای دیگر که با او خو کرده نباشد کیفیت آن بیاید سبب سرما که در مقدمه تپ پدید آید اینست

اندر شناختن قانونها که بعلاج این تپها بکار آید

اشاره

طیب را باید که در معالجه این تپها قصد بسه چیز کند یکی آنکه گرمی و خشکی تپ را بپجزهای سردتر تلافی کند و بدان تسکین دهد دوم آنکه قوت بیمار نگاه دارد سوم آنکه بنگرد اگر ماده بسیار است لختی کم کند و اگر خام است لختی بزاید و این چنان باشد اگر ماده غلیظ باشد او را بپجزهای معتدل رقیق کند و اگر غلیظ نباشد رقیق باشد بپجزهای مغلظ معتدل کند و گاه باشد با آنکه تپ باشد غلظتی و خامی خلط از تدبیر و تسکین آن بازدارد بزائیدن خلط و ترقیق آن مهم‌تر باشد اگر چیزهای بزنده و معتدل کننده میل بگرمی دارد دلایل خود همه گرم باشد و چیزهای که اخلاط را گرم کند هم گرم باشد طیب اندر چنین جائی نگاه کند تا کدام مهم آسان‌تر است ماده بزائیدن یا تسکین دادن یا کم کردن یا قوت نگاهداشتن بدانچه آسان و سهل‌تر باشد مشغول باید شد و اندر بیشتر حالها احتیاط آنست که بکشکاب قناعت کند و اگر ماده کمتر باشد یک هفته اصلاح کند و ماء الفواکه دهد و هر گاه که حرارت سخت قوی باشد و طیب بسبب زیادت حرارت از خود رخصت نیابد که جز بتعدیل مزاج و تسکین حرارت مشغول شود اگر قوت بیمار ضعیف باشد اولاً به تسکین حرارت و نگاهداشتن قوت مشغول شود و بپجزهای که اندر چنین جای لائق‌تر بود چون کشکاب غلیظ و قرص نان یا ماهی تازه خورد بسر که پخته یا به آب غوره یا به آب انار ترش یا به

زرشک و تسکین

غایه الشفاء، ص: ۲۶

حرارت اندرین حال بقصر کافور کنند و مانند آن از بهر آنکه مضرت آن بیش از ماده بود و ماده را بفشراوند و خام کند و بیماری درازتر گردد و هرگاهی که طیب بیند که قوت مریض بجای آمده باشد و حرارت ساکن تر شود بتدبیر اخراج و اصلاح ماده مشغول شوند و مراعات جانب تپ فرو نگذارند و اصلی بزرگ تر اندرین علاج آنست بنگرد اگر مزاج طبیعی یعنی حالت تندرستی است و بیماری گرم افتاده بدانند که از مزاج طبیعی دور افتاده تدابیر بارده اختیار کنند و اگر مزاج طبیعی گرم است و بیماری سرد معالجه ضد آن باید کرد و اگر مزاج و بیماری هر دو گرم باشد و فصل و سال و هوای شهرش و عمر همه گرم باشد بدانند که سبب بیماری سخت قویست مثلاً مرد جوان را در ولایت حجاز اندر فصل و هوای تابستان تپ گرم آید باید دانست که این تپ موافق مزاج عمر و فصل و ولایت باشد و سبب سخت قوی بود و اگر مرطوب را در ولایت شمال و فصل زمستان تپ گرم آید و بیماری گرم افتد توان دانست که از مزاج عمر و فصل و ولایت دور است و هرگاهی که تپ و درد سر عارض باشد بعلاج تپ مشغول باید شد که بسبب صعوبت درد نوبت تپ درازتر و گرم تر شود و علاج صداع و حمی هر دو برابر باید داشت و درد سر بچیزهای بوئیدنی ساکن گردد و هرگاه که بول یرقانی شود اندر تپ دلالت کند که اندر جگر و حوالی آن آماس است جز سکنجین نباید داد یا کشکاب رقیق یا روغن بادام و چون تپ ساکن شود بعلاج آن مشغول شوند و خداوند تپ گرم را اندر تابستان در سردابه و خسخانه نشاید خفت از بهر آنکه هر دو ظاهر تن را خشک کند و حرارت باندرون تن باز گردد و اولی تر آنست که تن بجامه پوشیده دارد و هوای خانه خنک گیرد تا هوائی که بنفس گیرد خنک باشد و هیچ بیمار را در اوایل تپ و بیماری از قرص یا که برای تپ خورند چون قرص کافور و قرص کهربا و قرص گلنار نشاید داد مگر پس از آنکه ماده پخته باشد و استفراغ کرده باشد

اندر تدبیر آب سرد خوردن

غایه الشفاء، ص: ۲۷

بدانکه خداوند تپ گرم را از آب سرد باز نباید داشت مگر آنکه ماده خام باشد و غلیظ و تر باشد که غلیظتر شود باز باید داشت و اگر ماده رقیق و صفراوی باشد آب سرد بهترین چیزهاست از بهر آنکه بنضج صفرا اوست که قوام او معتدل کند و قوام دهد و مرضاد مزاج صفراوی است اگر در معده یا جگر ضعفی باشد یا از اندامهای اندرونی در اندرونی آماسی باشد و یا در عضوی دردی باشد و یا حرارت غریزی ضعیف بود و یا بیمار آب سرد خوردن عادت نداشته باشد چنانکه مردمان گرمسیری یا سخت لاغر باشد و آب سرد در حرارت خون نشاید داد از برای آنکه حرارت غریزی فرونشاند و ضعف زیادت کند و بیم فواق و تشنج باشد در جمله نخست نگاه باید کرد اگر ماده گرم و رقیق باشد و تیز و غلیظ و نضج یافته و تن گوشت خاک و حرارت غریزی تمام تر و قوت قویست و احشاء سلامت و آب سرد خوردن هم عادت بوده باشد هیچ مضرت اثر نکند بلکه خوردن آب سرد؟؟؟؟ و بهترین علاجی باشد و اگر برخلاف اینست سخت زیان رساند و اکثر بود که چون آب سرد خورده شود و طبیعت قوت یابد ماده را بر وجهی که ممکن باشد بعروق یا ادرار یا قی دفع سازد و بیمار عافیت یابد و هرگاهی که طیب اندر تپهای محرقه داند که حرارت ساده است و اگر آب سرد بمقدار یک نیم من بدهند چنانکه لرزه بر اندامهای بیمار افتد و رنگ او سبز شود حرارت فرونشیند و تپ گساریده شود و ممکن باشد که حمی بلغمی بود و ضعف بمعده و جگر بود یا آماسی در اندام باطنی یا غیره اگر طیب بترسد که اگر از آب سرد بازدارد و بول شود دستوری دادن تا آب سرد خورد اولی تر است از بازداشتن اگر مانعی باشد چون خالی خلط و یا آماس تدبیر این سهل است از تدبیر ذبول لیکن اندر چنین حال آب سخت سرد نباید داد اگر با سکنجین یا جلاب ممزوج کند مضرت او در غلظت ماده و بصلب آماس کمتر باشد باید دانست که کمترین مضرتی در بسیاری آب سرد خوردن آنجا که مانعی باشد

غایه الشفاء، ص: ۲۸

آنست که مسام را به بندد و بدان سبب نوعی دیگر از تب زیادت شود و ممکن است که این تب ثانی از اول تب قوی تر باشد و کسانی را که تب نباشد از بسیاری آب سرد مضرت‌های بزرگ پدید آید خاصه اگر در تن خلطی خام باشد و اگر عضوی ضعیف باشد آفتی در فعل آن ظاهر شود و دم زدن و چیزهای بمجرأ طعام و شراب فرو بردن دشوار بود رعشه و تشنج و ضعف گرده و مثانه و روده قولون تولد کند و هر شربتی که از آب سرد خورده شود اندر معده دیر بماند و قراقر کند و طعامی که در معده باشد تباه کند و چون از معده فرو رود اندر معاء صایم دیر بماند و بجگر دیر شود بدین سبب نه تشنگی بنشانند و نه ادرار کند از بهر آنکه چون اندر معده بماند لختی خنکی او بجگر و عروق رسد تا تشنگی بتواند نشاند و از جگر نیز دیر بگذرد تا ادرار بول بتواند کرد و کسی که صبر نتواند کرد با سکنجبین و جلاب خورد تا زود ازو بگذرد و اندر تپهای که بنوبت آید در آغاز تب آب سرد خوردن بسیار زیان دارد و اگر حالت درد مثانه و نوبت آن بخورد مضرت سنگ مثانه کمتر شود زیرا که مفتت حصات است و کسی را که در حالت صحت از آب سرد مضرتی بود در بیماری بیشتر باشد احتراز ضروریست هو الشافی العلیم

اندر احوال و خاصیت سکنجبین

بدانکه سکنجبین شراب مرکب است از سرکه و عسل و آب یا از سرکه و شکر سفید و گلاب در جمله ترکیبی سخت نیکوست از بهر آنکه سرکه بطبع خود سرد و خشک است و بزردی و تیزی گذرنده و مضرت او اندر اعصاب و اعضای عصبانی چون معده و رحم عظیم باشد از بهر آنکه عصب سرد است و سبب سردی او آنست که اندر وی خون نیست بدین سبب همه برودتها او را زیان دارد خاصه که با سردی تیزی و گذرنده گی داشته باشد هیچ جز از وی نماند که مضرت سرکه بوی نرسد و منفعت او آنست که صفرا را قهر کند و قوت او را بشکند و مضرت عسل آنست که مزاج را گرم کند و صفرا تیز کند و گرداند و منفعت او آنست که بادها را بشکند و رطوبت که سخت غلیظ و لزج باشد لطیف کند پس چون سکنجبین سازند مضرت عسل بسرکه شکسته شود

غایه الشفاء، ص: ۲۹

و مضرت سرکه بعسل منفعت هر دو با منفعت آب حاصل آید و خاصیت سکنجبین آنست که تشنگی بنشانند و صفرا بشکند و ساکن گرداند و کام و دهان را تر دارد و رطوبت غلیظ و لزج را که اندر گذرهای دم زدن و گذرهای اخلاط باشد لطیف کند و رطوبتی که بسرفه صعب و دشوار بر آید سهل تر بر آورد براندازد سده اندامهای اندرونی بکشاید و خلط رقیق را بادرار بول از رگها بیرون آرد گاه باشد که طبع را نرم کند و بجنابند و اسهال آرد لیکن باید که بسیار ترش نباشد تا باین منفعتها مضرت نشود از بهر آنکه سکنجبین ترش اثری قوی کند منفعت و مضرت هر دو زود شود مضرت عظیم باشد و هر که از سکنجبین ترش بزودی منفعت نیابد علامت آنست که با خطر باشد و ماده نضح پذیر نیست و چون قوت سکنجبین قوی تر باشد رطوبت لزج را لطیف کند و بسرفه بیندازد و باسانی گذرهای دم زدن پاک کند و اگر قوت ضعیف باشد ماده را بسرفه نتواند انداخت خناق پیدا کند پس بر طیب لازم باشد که اندر حال قوت سکنجبین و در حال ماده و کمی و بیشی آن و رقت و غلظت ماده نگاهدارد تا ماده نضح پذیر هست یا؟؟؟ نی و اندر بیمار امید خلاصی هست یا نی و اگر امید هست و روزگار زمستان باشد سکنجبین معتدل دهند و نیمگرم کنند و اگر موسم تابستان باشد با آب سرد بیامیزند تا تشنگی بنشانند

اندر تدبیر کشکاب

بیشتر طبیبان استعمال کشکاب در علاج تپها از بهر آن اختیار کرده‌اند که معالجه بیماری بضد آن باید کرد و اندر تپهای محرقه و مطبقه و غب حرارت غریزی ناری شود و تپهای عفونی بعض سوخته و بعض خام باشد تدبیر آنچه سوخته شده باشد و نضح آنچه

خام باشد بهم باید کرد و قوت بیمار اندر میان نگاه باید داشت و قوت را به تبدیل مزاج و غذا نگاه می‌توان داشت و آن چیزی که مزاج را تبدیل کند شربتهای خنک است و آنچه قوت را نگاهدارد غذاست و معده را بشربت و غذا ممتلی نشاید کرد از بهر آنکه طبیعت را بسه کار مشغول کرده‌اند یکی آنکه هضم شربت دوم آنکه هضم غذا سوم نضج ماده این مشکلتر است که با این غایه الشفاء، ص: ۳۰

همه عوض تری که حرارت تب ازین بیمار گداخته و تحلیل کرده باز به تن رساند از بهر این کار شربتی چشانند که این منفعت‌های از وی یافته شود هیچ چیزی را بجای کشکاب نیافتند برای این کار خواص آن را اختیار کردند از بهر آنکه نضج ماده دهد و طبع او که تر است تشنگی بنشانند و از نرمی و تری خورد؟؟؟؟ و ماده را معتدل کند و بپزد و درشتیها را گرم گرداند و از تری و سردی مزاج خود با گرمی و خشکی تب مقاومت کند و زود هضم شود و قوت نگاهدارد و تن را غذا دهد و بسبب آنکه لغزنده است بسرعت هضم شود و از رگها بگذرد و رگها را سود دهد و هیچ آلودگی از وی اندر رگها نماند برای آنکه با لزوجت لغزنده است و زداینده و آن خاصیت جز کشکاب را نیست از بهر آنکه از چیزی سرخ لغزیدن و زدودن کم آید و ما سواى این کشکاب را دو جانب دیگر است یکی آنکه قوت او یکسانست و در قوت او قوت‌های متضاده است چنانکه در خوردنیهای دیگر است مثلا چون عدس و از بهر آنکه قوت او یکسانست غذایی که دهد بغایت نیک بود و قوت فزاید بدین سببست مردمان که خواهند که قوت انسان قوی باشد و در تن خلط بر تولد نکند چون کسی که آن بامداد نان بی‌نان خورش خورند و هنگام شب گوشت بخورند درین قوتها ایشان قوت‌های مختلف نباشد و اگر در کاری قوت کند اندر تن ایشان خلط بد خواهد که نجنبند و سبب ضعف و بیماری شود خاصیت دوم که تن را غذا دهد و قوت را نگاهدارد پس چون در کشکاب این خاصیتها یافتند او را اختیار کردند و ترکیب دادن آن چنانست که در ابتدای کشکاب رقیق و نزدیک انتها کشکاب باز گیرند و اگر بچیزی حاجت آید بجلاب سکنجین قناعت کنند و آنجا که رعایت قوت ضروریست کشکاب غلیظ دهند و طریق پختن چنان باشد که یک پیمانه کشک جو در بست پیمانه آب بپزند و کف بردارند تا پنج پیمانه آب ماند بیالایند کشکاب رقیق باشد و غذا کمتر دهد و تری بیشتر کند و ماده را بهتر پزند و رگها را پاک تر شوید و سردی باعثدال کند و زودتر هضم شود و کمتر ترش گردد و کشکاب آنجا بکار

غایه الشفاء، ص: ۳۱

باید داشت که بیماری ساکن شود و عرض خطرناک و دردی ضعیف نباشد بفسد و اسهال حاجتی نبود که مهلت دهد

اندر غذا نگاهداشتن بیمار

هرگاهی که طیب خواهد قوت بیمار نگاهدارد جز غذا چاره نباشد و لیکن ده چیزش نگاه باید داشت اول طبیعت بیمار دوم اوقات بیمار سوم قوت بیمار چهارم عادت بیمار پنجم سخنه بیمار ششم شهوت بیمار هفتم دقت نوبت تب هشتم فصل سال نهم هم دهم سببها که از غذا بازدارد اما آنچه تعلق بطبیعت بیمار دارد آنست نگاه باید کرد که بیماری حاد است یا مزمنه یا میان هر دو تدبیر غذا درخور طبیعت بیمار و درجات آن باید کرد و حال درجات بیماری آنست که بغایت تیزبست و بتازی غایه الحده گویند و این در روز دوم یا سوم یا چهارم یا پنجم بحران کند و بعض حاده مطلق بود و این بیماری باشد که اندر روز هفتم یا نهم یا یازدهم یا چهاردهم بحران کند و بعض آهسته‌تر ازین باشد اما در بیماری که بغایت حدت باشد به‌بیند که قوت قویست و تا وقت انتها قوت بر جای تواند ماند طبیعت را بیکبارگی از غذا باز گیرند تا طبیعت بر علت مستولی شود و روی بماده بیماری آرد و آن را بی‌زیاد دفع کند و این چنان باشد که بیمار را اندکی جلاب شکر اکثری به آب آمیخته بدهند چنین رنگ و مزه جلاب سخت ظاهر نباشد و این را طیبیان التدبیر الذی غایه الطاقت نیز گویند و اگر مزاج بیمار با فصل سال سخت گرم باشد بر اثر این جلاب اندکی سکنجین معتدل یا آب یا گلاب آمیخته دهند و اندر بیماری‌های که حاده مطلق بود و از ان نوع باشد که روز هفتم بحران کند از روز اول

کشکاب رقیق یا اندکی جلاب یا شراب بنفشه می‌باید داد و اگر صفرا سخت غالب باشد انار ترش و شیرین بهم باید داد مگر روز ششم که با جلاب و یا کشکاب باید داد یا آب انار شیرین اندک باید داد و روز هفتم که روز بحرانت نباید داد و اگر تشنگی غلبه کند گلاب سرد؟؟؟ می‌باید داد و این را طیبیان تدبیر لیس فی غایت الطافت گویند و

غایه الشفاء، ص: ۳۲

اگر بیماری از آن نوع باشد که روز نهم یا چهاردهم بحران کند هر روز دو بار کشکاب غلیظ باید داد یا کشکاب با ثفل و اگر شهوت قوی بود بامداد کشکاب آخر روز مزوره کدو و اسفناخ و غیره باید داد و این را تدبیر لطیف مطلق گویند و هر بیماری که آهسته‌تر بود تدبیر لطیف غلیظتر باید کرد آب مرغ و اطراف طیہوج و دراج و غیر آن باید داد و ماهی تازه خورد و زرده تخم مرغ نیم‌برشت شاید داد این را بیماری تدبیر غلیظ گویند و اندر تندرستی تدبیر لطیف و اندر بیماری مزمنه تدبیر لطیف نشاید کرد از بهر آنکه با تدبیر لطیف قوت تا وقت انتها یاری ندهد تدبیر غلیظ باید کرد و بتدریج لطیف می‌کند تا وقت انتها بتدبیر لطیف باز آورده بود تا قوت سلامت بر جای باشد و چون وقت انتها باشد علت را بطبیعت باز گذارند و قوت را بر وی مسلط کنند و بهیچ غذا مشغول نگردانند تا طبیعت بکار خویش کند و آنچه تعلق باوقات بیماری دارد آنست که بیک‌بار ناگاه تدبیر گردانیدن تندرست را زیان دارد و کیفیت بیمار را ازین سبب در اول بیماری‌ها تدبیر گردانیدن رخصت باشد که چیزی غذای داده شود چنان باید کرد که نخست میل بغلظتی کنند و به تدریج لطیف می‌کنند تا وقت انتها بغایت لطافت باز آورده باشد چنانکه یاد کرده‌اند تا بیک‌بار تدبیر بر خلاف عادت گردانیده نباشد تا که قوت ضعیف نشود و آنچه تعلق بقوت بیمار دارد آنست بدانی که تدبیر غلیظ اگرچه قوت را زیادت کند بیماری را هم مدد دهد و تدبیر لطیف اگرچه قوت را ضعیف کند بیماری را نیز کم کند و هر غذایی که گوهر او تنگ بود و باندازه حاجت خورند قوت را نگاهدارد و این را که بیمار غذای خورد که گوهر او تنگ باشد و باندازه حاجت بود تدبیر معده را گویند و طریق دیگر اندر نگاه داشتن قوت آنست بنگرند اگر بیماری از امتلای باشد و قوت بر جای بود تدبیر لطیف باید کرد و اگر بیماری از نایافتن غذا یا استفراغ افتاده باشد و قوت ضعیف شده باشد تدبیر لطیف و غلیظ بهم باید کرد و از تدبیرهای

غایه الشفاء، ص: ۳۳

صواب در نگاه داشتن قوت شاد داشتن بیمار است و بر آوردن مرادهای او و جستن رضای او و استراحت از هوای بهوای دیگر موافق‌تر و نشستن از جای بجای خوش‌تر و احضار دوستان و خوشنود کردن او را بامید چیزها و بشارت دادن باحوال‌ها تا قوت حیوانی و نفسانی بدان قوت گیرد و آنچه تعلق بعادت بیمار دارد آنست که بنگرند اگر عادت بیمار بسیار خوردن است غذا بیک‌بار باز بگیرند نه اندر ابتداء نوبت و نه در وقت تزیاید و نه در انتها و نه اندر امراض حاده از بهر آنکه غذا باز گرفتن از وی خطای بزرگ باشد و بیم است که غشی ظهور کند خاصه اگر سخنه صفراوی باشد و قوت ضعیف باشد بیم آنکه زودتر هلاک شود و اگر قوت بود بیم آنست که گوارش و کاهش اندر تن او پدید آید که آن را ذبول گویند و هر گاهی که حرارت غریزی سخت قوی یا سخت ضعیف باشد غذا باز نشاید گرفت از بهر آنکه اگر قوی باشد برین غذائیت صبر نتواند کرد و اگر سخت ضعیف باشد چون غذا باز گیرد مدد گسسته شود و اگر بیمار کم خوردن عادت داشته باشد غذا باز باید گرفت یا اندکی کشکاب رقیق یا آب انار و مانند آن باید داد و آنچه تعلق بسخنه بیمار دارد آنست که بنگرند اگر بشره نازک و متخلخل باشد غذا باو ندارند و اگر بشره درشت و مسام بسته باشد تدبیر لطیف کنند چنانکه طبیعت بیمار را تدبیر واجب کنند و آنچه تعلق بشهوت بیمار دارد آنست بنگرند تا از کدام طعامها موافق‌تر و سودمند باشد و کدام آرزو کند که آنچه سودمندتر باشد و رغبت کند غنیمت دانند و اگر چیزی کم سودمند آرزو کند اندک باید داد از بهر آنکه طبع آن را بهتر قبول کند و زود گوارد و از ان قوت بیشتر یابد باید دانست که اندر بیشتر حالها شهوت بیمار ساقط شود بدین سبب باید که طبیعت متابعت آرزوی بیمار کند اگر داند که آرزو سخت زیان‌کار نیست اصلاح کرده دهد و اگر از ان نوع آرزو کند که چیزی بسازند آرزوی او روا دارند و آنچه تعلق بوقت نوبت دارد آن است بنگرد

اگر

غایه الشفاء، ص: ۳۴

نوبتهای تپ بر نظام همی آید در وقت نوبت و پیش از شش ساعت غذا نشاید داد تا تپ ناک گساریده نشود و اگر وقت انحطاط یا وقت گساریدن تپ وقت عادت غذا خوردن بیمار باشد بسیار نیک باشد و اگر از حمی مطبوقه باشد اندر آن وقت که کمتر باشد تدبیر غذا نشاید کرد و اگر تپ کردن و نوبتهای او بی نظام باشد غذا بوقت عادت باید داد و آنچه تعلق بفصل و سال دارد آنست که اگر موسم فصل تابستان است غذا پیش از آن خورد که روز گرم شود و رغبت طبیعت بیمار بغذا اول روز که هنگام گرما نشده باشد غنیمت باید دانست از بهر آنکه حرارت غریزی آن وقت قوی تر باشد بفصل سرما آنچه طبع آن را بهتر قبول کند باید خورد و اگر وقت دیگر خواهد باید کوشید تا بدین باز آید و اگر فصل زمستان باشد بوقت نیمروز دهند که حرارت غریزی در زمستان آن وقت قوی تر شود و در فصل تابستان غذا بتفاریق باید داد در اکثر اوقات و گوهر غذا سبکتر و لطیف تر باید و اندر زمستان که مسام بسته شود بیک بار خوردن قدر که طبیعت بهضم آن وفا تواند کرد

فصل خریف

بدترین فصولها است تدبیر نگاهداشتن قوت و یزائیدن برفق باید کرد و تدبیر معتدل و بتفاریق باید

فصل بهار

اگرچه فصل معتدل است اما از بهر آنکه اندرین فصل اخلاط در تن بجنبند و بگدازد و زیادت شود غذا اندک تر و دیرتر از آن باید که در زمستان خورد تا امتلا مدد نیابد و آنچه تعلق بسالها عمر دارد آنست بنگرند اگر بیمار کودک است غذا باز نگیرند جهت آنکه حرارت غریزی در کودک فزون تر بود که هاضمه را یاری دهد و گوهر اندامهای او تر و نازک باشد از غذا بازداشتن تحلیل بیشتر پذیرد موجب ضعف قوی گردد و اگر بیمار پیرمرد باشد هم از غذا باز نشاید داشت اگرچه پیران بر نیافتن غذا صبر بهتر از کودکان توانند کرد و از نیافتن غذا به پیران آن چنان مضرت نرسد که بکودکان و غذا بسیار هم نشاید داد از بهر آنکه حرارت اندک و ضعیف بود و بیک بار هم نشاید از بهر آنکه حرارت را فرو گیرد و بمیراند چنان که هیزم بسیار آتش اندک را فرو می راند

غایه الشفاء، ص: ۳۵

و حال جوان و کهل اندرین باب میان حال کودکان و پیران باشد و آنچه تعلق بسببها دارد که از غذا دادن بازدارد آنست بنگرند اگر در معده فضله دارد یا در روده‌ها ثقلی باشد تا آن فضله از معده فرو نرود و روده از ثقل خالی نشود غذا نشاید داد و اگر بیمار را احتیاج باشد تا بمسهل یا بحقنه یا بشیاف یا بفصد استفراغ کرده نشود، غذا نشاید داد و موافق تر غذا خداوند تپ را غذای تر باشد خاصه کودکان و خداوندان مزاج تر را از بهر آنکه غذای تر هم مانند مزاج ایشان و هم ضد مزاج تپ باشد و الله اعلم بحقیقه الحال

اندر تدبیر خمر خوردن

باید دانست که همه انواع خمر اندر همه بیماریها زیان دارد جز شراب سفید و رقیق و صافی که رنگ و قوام آن نزدیک به آب بود و بوی او تیز نباشد به آب ممزوج کرده مقداری معتدل اندر بیماریهای بلغمی و حمی ربع باید داد و در غب خالص نشاید که دهند زیرا که قوت و حرارت غریزی را مدد کند و خاص است دیگر آنکه خامی خلط را بیزاند و لطیف کند و هضم را یاری دهد و ادرار بول کند و خواب آرد و بیمار اندر خواب آسایش کند و در اخیر ذات الریه و ذات الجنب که ورم پخته شود و طبیعت بدفع آن برخاسته باشد و تپ هم ساکن شده باشد سود دارد و قوت را یاری دهد تا خلط را باسانی براندازد و آنچه بطعم و قوام معتدل

بود سرفه را سود دارد و شراب تلخ و رقیق خداوند معده ضعیف را سود دارد لیکن محرور را زیان رساند

باب اندر تدبیر خواب

باید دانست نشاید که بیمار اندر آغاز نوبت تپ نخسپد خاصه اگر در مقدمه تپ فراشاء یا لرزه باشد بهر آنکه ماده در خواب بجانب اندرون میل کند و سرما زیادت گردد و تپ دراز شود فاما نزدیک انحطاط تپ ممکن باشد که سودمند است و اندر وقت انتها زیان کمتر دارد

اندر تدبیر استفراغ

هر گاهی که طیب خواهد که اندر حمیات عفونی استفراغ فرماید نخست چند چیز نگاه باید داشت اول وقت نوبت و آنچنان است بنگرد اگر تپی است که بنوبت راست همی آید روز نوبت غایه الشفاء، ص: ۳۶

استفراغ نفرمایند و اگر ضرورت باشد توقف باید کرد که تپ بگذرد و اگر تپ لازم باشد وقتی که آهسته شود استفراغ کند یا اندر شبانه روز آن وقتی که هوا خوش بود دوم قوت بیمار و آنچنان باشد بنگرند اگر قوت قوی باشد خلطی که بیرون می‌باید کرد بیرون کنند تا که تن بیک بار پاک شود و اگر قوت ضعیف باشد استفراغ نشاید کرد و مزاج را بشربتها خنک باعتدال باید آورد پس استفراغ فرمایند و اگر قوت سخت قوی نباشد و سخت ضعیف هم نباشد استفراغ بتفاریق باید کرد و مدت میان هر دو استفراغ چندان باید که خلط خام بعضی پخته باشد و قوتی که با استفراغ نخستین کمتر سینه باز بجای خود آید و هر استفراغی که بفسد کنند انتظار نضج ماده واجب نیست از بهر آنکه اگر در فصد تاخیر کند جهت آنکه قوت ضعیف نشود فصد ناکرده‌اند سوم مزاج بیمار را هم بنگرند اگر مزاج گرم است و بیماری هم گرم است استفراغ بتمر هندی و شیرخشت و بنفشه و مانند آن باید کرد و اگر حاری سخت گرم نباشد استفراغ بهلیله و شاهتره و مانند آن کنند چهارم سحنه بیمار را بنگرند اگر بیمار گوشت آلود و تن دار بسیار خلط است در استفراغ کردن دلیرتر باشد و اگر خشک و لاغر است به تبدیل مزاج مشغول شوند پنجم ماده بیماری را بنگرند داد آنست که نگاه کنند اگر بیماری از خونست یا خون بآن برابر است فصد باید کرد خاصه اگر بول سرخ و غلیظ باشد و از پس فصد اگر طبع خشک بچیزهای لطیف نرم کنند چون کشکاب یا شیرخشت یا شراب بنفشه و شراب آلو و چنان باید که اندرین حال مقصود طبع نرم کردن باشد و استفراغ و اگر بول زرد و و ناری باشد فصد نشاید کرد از بهر آنکه بیم باشد که صفرا تیزتر شود ششم میل ماده را بنگرند اگر ماده میل بسوی معده دارد استفراغ لقی کنند و بجهت قی چیزی دهند که از عادت بس دور نباشد سکنجین و آب گرم قناعت کنند و اگر میل بسوی رودها دارد استفراغ باسهال باید کرد و اگر میل بجانب حد به جگر دارد بادرار بول پردازند و اگر میل ماده بجانب مقعر دارد استفراغ

غایه الشفاء، ص: ۳۷

باسهال کنند بداروها که جگر را موافق بود و اگر میل برودهای زیرین دارد استفراغ بحقنه و بشیاف کنند هفتم سالهای عمر بیمار و هوا و مسکن و شهر اگر بیمار جوانست یا کهل و شهر معتدل است و فصل بهار است یا خزان استفراغ که حاجت باشد بفرمایند و اگر بیمار کودک یا پیر باشد و شهر گرم چون شهرهای جنوبی یا سرد چون شهرهای شمال و فصل تابستان باشد از استفراغ بازدارند و اگر ضرورت باشد استفراغها بتفاریق کنند بر وفق آن هشتم عادات بیمار را بنگرند اگر بیمار مسهل خوردن عادت ندارد احتیاط کنند اگر قی عادت دارد قی فرمایند و اندر فصد نیز عادت نگاهدارند نهم فصل سال را بنگرند اندر تابستان مسهل کمتر و باحتیاط نیز فرمایند و آنچه فرمایند در وقت هوای خوش فرمایند و در زمستان نیز مسهل قوی کمتر باید داد و آنچه فرمایند وقت چاشتگاه یا

نزدیک به نیمروز فرمایند و اگر در تپهای صفراوی و گرم استفراغ کنند بدین داروها باید کرد به شرطی که تپها صفراوی باشد استفراغ آن به آب تمر هند و شیرخشت باید کرد یا به آب آلو و شیرخشت و یا به آب انار و شیرخشت یا آب لبلاب و شیرخشت و اندکی خیار شنبر و شیرخشت و اگر بسقمونیا حاجت آید اندرین آبها حل کنند یا در آب آلو حل کنند و در جلاب حل کردنی شیرخشت بدهند روا باشد از بهر آنکه سقمونیا زود اجابت کند و هنوز حرارت او در تن پدید نیامده باشد که استفراغ کند و تن از صفرا پاک کند و شراب بنفشه و حب بنفشه اندرین باب نافع است

اندر تدبیر ضما

هر گاهی که حاجت ضما باشد که از اجزای سر و بر جگر نهند یا خرفه بگلاب تر کرده به نهند جز وقتی که طعام از معده گذشته باشد و هضم شد نشاید نهاد و محمد زکریا می گوید وقتی که اندر حمیات حاده نشان گرمی جگر باشد تدبیر مبردات باید کرد و من اندرین حال ضمادی سرد و تر بر جگر بیمار نهادم طبع اجابت کرد

اندر تدبیر گرمابه

سببهای که از گرمابه بازدارد بیخ است یکی ضعیفی قوت از بهر آنکه تحلیل کند و قوت را ضعیف گرداند دوم قی و تنفس گشتن از بهر آنکه سبب ضعف قوت شود و بیم باشد که غشی تولد کند سوم خون آمدن از بینی از بهر آنکه اندر گرمابه همه

غایه الشفاء، ص: ۳۸

اخلاط گداخته شود و در حرکت آید و بیم باشد که رعاف ظاهر شود و خون اندر اعضاها نیز بحرکت آید و باشد که رعاف بافراط ظهور نهد بدین سبب است هر گاهی که طیب خواهد که بیمار را از بینی خون آید گرمابه فرمایند که تمام تر آید چهارم اسهال خلطی که می باشد اگر خواهند بازدارند گرمابه کند زیرا که گرمابه اسهال بازدارد بسبب آنکه اخلاط را بجانب مخالف کشد لیکن اگر امتلاء ماده باشد مضرت آن اندر تن قوی گردد پنجم آنکه اگر طبیعت خشک باشد از بهر آنکه هر کس را اندر امعاء ثقلی باشد گرمابه نشاید رفت تا امعای از ثقلی خالی شود که موجب ضعف قوتهاست باید دانست که صفت‌های گرمابه سه نوع است یکی نضج دوم تحلیل سوم تر طیب و صاحبان تپ و بیماریها که از ماده صفرا خالص باشد و پس از آنکه استفراغ کرده باشد بر تحلیل و نضج ماده باقی اعانت کند اگر در عضوی آماسی باشد استحمام نشاید کرد که ماده را بظاهر تن کشد و درد و رنج زیادت شود و صاحبان حمی مطبقة و محرقه را که ماده او بلغم شور باشد زیان دارد از بهر آنکه بلغم غلیظ باشد و بجانب خارج تحلیل نتواند کرد چنانکه صفرا تحلیل پذیرد و خداوند ذات الجنب و ذات الریه را پس از آنکه نضج و استفراغ شده باشد سودمند آید و بر انضاج باقیمانده یاری دهد و دردها را بنشانند و پوست را مرطب سازد و مفاصل اعضاها را و گذرهای دم زدن نرم سازد و بدین سبب رطوبت بر انداختن آسان و اسهل گردد و هر بیماری که در حالت حصول صحت گرمابه خواهد مگر آنکه نضج و استفراغ شده باشد از گرمابه باز نشاید داشت که از جمله منفعتهاست که نضج بتحلیل تعلق دارد و آنجا که مقصود از گرمابه ترطیب بدل باشد چنان باید کرد که اگر بر تن شوخ بسیار نباشد و از خارش هیچ رنجی نباشد بشوخ برداشتن و خاریدن دیر نکند و بسیار مشغول نشود بهر آنکه بیم باشد که عرق کند و خشکی فزاید اولی آنست که آب خوش نیمگرم بر روی ریزند و اندر خانه معتدل نشینند یا در آبن معتدل نشینند و زود از آن آب بیرون آید

غایه الشفاء، ص: ۳۹

و همه تن بروغن نیمگرم چرب کند تا مسام بگشاید و فضله باقیه را تحلیل کند و پوست و عصبها و رگها نرم کند و تری آب اندرونی نگاهدارد و از روغن گرم کرده این منفعتها یافته شود و از سرد فراشا تولد کند و اگر از گرمابه بیرون آید بتدریج آید سر

و تن پوشیده دارد تا باد سرد و خشک و اثر سرما بدو نرسد که رنج عود نکند و صحت کلی حاصل شود و الله الحکیم العلیم-

اندر شناختن انواع تپهای عفونی

حمیات صفراوی بر سه نوع است یکی تپ غب است که یک روز آید و یک روز رها کند و ماده این تپ صفراء خالص است و بدین سبب آن را غب خالصه گویند دوم غب لازمه است و ماده این تپ صفرا باشد که با رطوبت آمیزد لیکن فعل هر یک اخلاط جداگانه نباشد و پدید نیاید از بهر آنکه ماده این تپ صفرا و رطوبت بلغمی بود رطوبت تحلیل بدشواری پذیرد و حرارت صفرا اندر رطوبت آمیخته باشد تپ لازم بود و این را عرض فراخ است یعنی در زیر این نوع اقسام بسیار است و آنجا که صفرا غالب تر باشد تپ نیز تیزتر باشد و آشفته حالی باشد و اعراض صعب تر باشد و زودتر گذرد و آن را محرقه گویند و حاده نیز خوانند و آنجا که رطوبت بیش باشد تپ لازم تر و عسر بود و این را غب غیر خالص نامند و گاه گاه این نوع تپ مدت دراز کشد تا آنکه قریب شش ماه همی آید و گاهی در آخر این سپرز بزرگ شود و تهیج در چشم و روی پدید آید یعنی خون آماسیده شود و گوشت و پوست بیمار نرم و آویخته گردد که بتازی آن را تریل گویند سوم تپی است که یک روز نوبت او گرم تر و یک روز آهسته تر باشد و ماده این هم صفرا و رطوبت است لیکن بهم آمیخته و یکی گشته نباشد بلکه علی حده بود و بدین سبب جداگانه پدید آید و آن روز که نوبت حرکت صفرا باشد تپ گرم تر آید و روز حرکت بلغم نرم تر آید و این را شطر الغب گویند باید دانست که ماده تپ غب خالصه میل بجانب گوشت و پوست دارد و بهمین سبب است که در آخر این عرق بیشتر کند و فراشا و لرزیدن او را

غایة الشفاء، ص: ۴۰

بدان ماند که پوست بسر سوزن‌ها همی زنند و ماده غب غیر خالصه اندر رگها باشد بدین سبب است که مدت دراز کشد لیکن در رگها که نزدیک دل است ماده این کمتر باشد و ماده محرقه در رگهای حوالی قلب و فم معده و عروقات جگر بسیار بود بهمین سبب اعراض اشد و ضعیف تر باشد و الله اعلم بجمع الامور-

اندر شناختن تپ غب خالصه

باید دانست که ده علامت است معرفت غب خالصه را تا بدان توان دانست و شناخت یکی فراشا و لرزیدن اندر آغاز تپها و چگونگی آن دوم حالت حرارت تپ سوم حال بول چهارم حال نبض پنجم حال عرق که در آخر تپها باشد ششم احوال تپ از درازی و کوتاهی هفتم عدد روزهای نوبت هشتم حال تزاید نوبتهای نهم اعراض تپ دهم استفراغها این علامت خالصه است و بیرون ازین حالهائست که آن را در بیماریها اثرها و شهادتهاست چون فصل و سال و عمر بیمار و سحنه و شهر و عادت و ضعف و بیماریها که در آن سال بیشتر حدوث کند و تدبیرهای گذشته که بیمار را اتفاق افتاده باشد اندرین حال نیز نگاه باید کرد تا گواهی و استدلال قوی بر علامتهای دیگر شود فاما آنچه از فراشاء و لرزیدن دانسته شد آنست که اندر آغاز تپ سرما و فراشاء نخستین به پشت برآید همچنانکه کسر مانده باشد و آب گرم بر روی ریزند و سرما به پشت برآید سبب آنست که حرارت تازه بجنبند و اندر گرمابه رطوبتی که باید بگذارد و بفضلها رسد و آن را بگذارد و بسوزاند تا بدن ماند که پوست را و عضلها را بسوزنند زنده بدین سبب این سرما سخت قوی نباشد لیکن پس از آنکه قوی تر شود و نیک لرزاند از بهر آنکه حرارت غریزی میل باندرین کند و آنجا که ماده است روی بدن آرد و این لرزه و سرما زود

غایة الشفاء، ص: ۴۱

ساکن شود و مدت این تپ سخت دراز نباشد و حرارت تپ زود ظاهر گردد و نوبت نخست و دوم و سوم لرزه و سرما قوی تر باشد

و هرچند که روزها برو می‌گذرد نضح می‌یابد و لطیف تر می‌شود و آنچه از وی بعضیها ریزد نخست خام و غلیظ باشد و هنوز نضح درد اثر نکرده باشد و لطافت درد راه نیافته و هرچند که روزها برو می‌گذرد آهسته تر می‌شود و بخلاف لرزهای دیگر چون حمی ربع که روز نخستین لرزه صعب تر باشد و هرچند روزگار بر آن می‌گذرد قوی تر باشد از بهر آنکه اندر تب ربع کیموس سوداوی که بر عضلها ریزد نخست خام و غلیظ باشد و هنوز نضح و لطافت نیافته باشد و هرچند که روزگار می‌آید نضح پذیرد و لطیف تر می‌شود و آنچه از وی بر عضلها ریزد بسیار تر و گذرنده تر باشد بدین سبب لرزه قوی تر می‌شود و بسیار باشد که اندر تب ربع و اندر تب بلغمی که ماده بر عضلها ریخته شود و بسیار سرد و تر بود همین سبب است که تب نیک بلرزانند لیکن فرق میان این لرزه و از صفراوی آنست که با لرزه صفراوی طعم دهان تلخ شود و اندر بلغمی تلخ نباشد و ممکن شود هرگاهی که ماده تپهای ربع و بلغمی پخته شود و لطیف گردد طعم دهان اندکی تلخ شود و در صرف بلغمی تلخ نباشد

و آنچه از حرارت تب دانسته شود

آنست که ماده غب خالصه زود گرم شود و گرمی او سوزان تر از همه باشد و در آنجا که دست نهد تیزی او دست را بسوزد لیکن چون دست بران موضع نهاده دارند حرارت آن موضع کمتر شود از بهر آنکه ماده صفراوی نهایت لطیف باشد حرارت تب آن را لطیف تر و تحلیل پذیرنده تر گرداند بدین سبب حرارت آن موضع کمتر شود

و آنچه از بول دانسته شود

آنست که بول سرخ و ناری باشد و قوام او رقیق اگر قوتی دارد بس غلیظ نباشد و بسیار بود که در روز اول یا سوم اثر نضح از وی پدید آید و بیشتر باشد که از چهارم روز تا هفتم پدید آید

و آنچه از نبض دانسته شود

آنست که نبض در آغاز نوبت صغیر و متفاوت باشد از بهر آنکه حرارت تب اندر غایه الشفاء، ص: ۴۲

تن پراکنده نشده باشد و حرارت غریزی نیز میل باندرون دارد از بهر آنکه کوشیدن با ماده تب لیکن زود از آن بگردد و عظیم مختلف شود اما قوت از آن یابد که خلط صفرا لطیف و سبک است قوت را از وی چندان گرانی درماندگی نباشد که از خلطهای دیگر از بهر آنکه حرارت صفرا لطیف و سبک است حاجت بدم زدن و هوای تازه گرفتن بیشتر بود عظیم گردد و مختلف شود برخلاف حمیات دیگر خاصیت تپهای عفونی که نبض مختلف شود لیکن از صفراوی سخت قوی نباشد از بهر آنکه ماده صفراوی بسبب لطافت و سبکی قوت را فرو گیرد و بدان مانند گران باری نکند که ماده‌های دیگر و آنچه از حال عرق استدلال کنند باید دانست گساریدن غب خالصه بیشتر بعرق باشد و بسیار در تپهای دیگر هم از برای آنکه صفرا لطیف و رقیق از خلطهای دیگر است و هرگاهی که در تپها آب خورده شود بر پوست او بخاری تری پدید آید چنانکه گوئی عرق خواهد کرده باشد که عرق کند

و آنچه از احوال نوبتهای تب دانسته

آنست که در اکثر حالها درازی نوبت غب خالصه هفت ساعت و کمترین چهار ساعت و درازترین دوازده ساعت است و آنچه از دوازده ساعت بفرزاید تا چهارده ساعت رسد غب خالصه نباشد و چون نوبت درازترین دوازده ساعت باشد و شش ساعت آلوده باشد بدین سبب این تب از تپهای دیگر سلامت بگذرد

و آنچه از نوبتهای تب دانسته شود آنست

که اگر بیماری تخلیطی نکند و طیب را غلطی نیفتد نوبت غب خالصه پیش از هفت نوبت نبود همین که هفت نوبت اندر چهارده روز شود و بسیار باشد که بسبب لطافت خلط از یک نوبت بیش نباشد بعرق ما بقی یا اسهال صفرا بگذرد و آنچه از تزیاید نوبتها دانسته شود آنست که از تزیاید یعنی فزودن آن به نسبت راست باشد و فزودن غیر خالصه و دیگر تپها به نسبت راست نباشد

و آنچه از اعراض تپ معلوم گردد

آنست که اندرین تپ بیقراری و بی خودی و تشنگی و خشم

غایة الشفاء، ص: ۴۳

صخرت و ملالت و مانند آن بسیار باشد و آنجا که صداعی باشد در سر هیچ گرانی نبود از بهر آنکه خلط صفرا سبک‌ترین اخلاط است و باید دانست که بسیار باشد و تپ غب خالصه دو مرکب افتد و آنکه روز نوبت آسایش یکی باشد دیگری حرکت کند و بیمار هر روز در تپ باشد همین سبب است هرگاهی که طیب علامت این تپ را جوید و دیگر نشانهای دریافت نکند و خلطی افتد پس بر علامت دیگر اعتماد باید داشت که یاد کرده آمده

و آنچه از استفراغ دانسته شود

آنست که استفراغ صفرا باسهال است یا بقی یا بعرق بسیار که می‌کند و با درار بول نیز افتد معلوم شود که ماده بصفرای خالص است و غب خالصه است -

باید دانست که سبب تپهای عفونی دو چیز است یکی گرد آمدن خلط عفن اندر تن دوم گرمی و تباهی مزاج که از عفونت حدوث کند پس علاج این تپها آنست که تدبیر کم کردن خلط و باز باعثدال آوردن مزاج اخلاطها کند برخلاف غب خالصه از بهر آنکه حرارت غب خالصه قوی‌تر باشد و ماده آن لطیف‌تر و سبک‌تر حاجت به تبرید و تدبیر فرونشاندن حرارت غریب بیشتر باشد از کم کردن ماده و از تدبیر کم کردن ماده هم غافل نباشد و موافق‌ترین چیزی اندرین باب انار ترش و شیرین است که با شحم بفشارند و یا اندکی شکر می‌دهند تا حرارت را ساکن کند و هم بقوت لحم طبع را نرم دارد آب آلو یا شکر آب خرما هندی باندکی خیار سبز شراب گل؟؟؟ با سکنجین سرد کرده و شراب بنفشه و پرورده بنفشه در گلاب شسته اسبغول یا شراب آلو این همه شربت‌ها اند که حرارت غریب را بنشانند و طبع نرم کند پس اگر با تپ صداعی و ماسه باشد طبع را بحقنه مجیب اولی بود

صفت حقنه

اشاره

بنفشه نیلوفر خطمی بابونه از هر یک ده درم سبوس گندم ده درم انجیر پنج عدد سپستان پنجاه عدد کشک جوشقی بیخ سوسن نیمکوفته ده درم برگ چقدر ده عدد جمله را در چهار من آب بپزند تا بیک من باز آید و بیالایند و مقدار پنجاه درم باده استار

غایة الشفاء، ص: ۴۴

ازو بگیرند و ده درم لعاب اسبغول و ده درم روغن بنفشه با وی آمیزند و دو درم پوره نیز در وی حل کنند و بکار دارند و اگر قوت مساعد باشد تا نخست طبع نرم نگردد و کشکاب و غیره چیزی از قسم غذا نشاید داد قوانین طبع نرم کردن و غذا دادن و قوت

نگاهداشتن یاد کرده آمده است و اگر طبع هر روز یکدو مجلس اجابت می‌کند بتدبیر طبع گشادن مشغول نباید بود که هیچ احتیاج ندارد باید دانست که بعضی اطباء گفته‌اند اندرین تپ داروئی که در وی گرمی و درشتی باشد استعمال نشاید کرد از بهر آنکه ایمن نتوان بود که تپ محرقه شود یا بسرسام بازگردد هرچه بتری و سردی میل دارد باید داد و محمد بن زکریا می‌گوید اگر قوت مساعدت کند و غب خالصه باشد بیست درم هلیله زرد و بنفشه اندر آب جوشانیده بدست بمالند و آن را بیالایند و بیست درم ترنجبین در وی حل کرده روز آسایش وقت سحر بدهند و می‌گویند دانگی و نیم سقمونیا در جلابی که با آب آمیخته باشد حل باید کرد و دادن هم در روز آسایش تن را به یکبار از صفرا پاک کند و از پس این شربت جهت تپ باز نباید داد و اگر تپ باز آید ضعیف باشد و می‌گوید اگر فصل گرم باشد و بیمار؟؟؟ باشد هر شبانگاه ده درم هم خرما هندی و هشت عدد آلو سیاه فربه اندر یک من آب بپایند پخت و بدست مالیده و ده درم ترنجبین در وی گداختن و به دادن علی الصباح کشکاب خورند و همانا اهل تنعم آلو پخته و بدست مالیده دشوار تواند خورد بهتر آن باشد که بامداد آن بکار تراشیده و خرما هندی را با وی در آب گرم تر کنند و شبانگاه صاف بیالایند بی آنکه از دست مالند و شکر در وی کنند خوش تر و لطیف تر باشد و گروهی گفته‌اند اگر در ابتدای بیماری و زمانه برآمدن آن حاجت باشد که طبع نرم شود هر روز دو سیر ترنجبین در یک من آب حل کرده بدهند و اگر بدین تدبیر نرم نشود پنج سیر خرما هندی در آب گرم تر نمایند هر شب و بامداد بیالاید با آلو دو درم نیشکر و یا ترنجبین در وی گذارند و بدهند و جرجیس می‌گوید سه سیر ترنجبین در آب سرد حل

غایه الشفاء، ص: ۴۵

کنند و کسی را دهند که بتدبیر لطیف حاجت بجای کشکاب باشد و اولی تر آنست که اندر تپهای گرم دست از ترنجبین بازدارند و اگر چاره نباشد آبی و خرما هندی و آب آلو بدهند و اگر عوض آنکه ده درم ترنجبین خواهند داد هفت درم شیرخشت دهند فی الجمله اندر حمیات صفراوی بدون چیزی ترش چون آب غوره و آب انار ترش و آب خرما هندی ترنجبین نشاید داد از بهر آنکه ایمن نتوان بود که ترنجبین صفرا گردد و اگر در تپ دهان خشک شود و تشنگی غالب آید پیش از کشکاب شربتی تری افزاینده باید داد چون کدو آب خربزه و آب برگ خرفه لعاب اسبغول با شکر و اگر دهان خشک نمی‌شود از کشکاب شکنجبین دهند چنانکه ذکر یافته و اگر بیمار کشکاب بخواهد آب کدو با آب آمیخته بجای کشکاب دهند و آب تخمها دادن از بهر آنکه ادراک بول درین تپ موافق باشد و اصل درین تپ آنست که روز نوبت جز آب خرفه و سکنجبین و تمر هندی ندهند و شکر آب خربزه هندی آب غوره و شکر آمیخته آب انار ترش و شیرین آب خیار ترش و اندکی شکر و ازینها آنچه بهم رسد بکار دارند و اگر حرارت سخت قوی باشد اندرین شربتها قدرت طباشیر سوده زیاده کنند و درین روز که طباشیر بکار دارند؟؟؟ آنچه کشکاب و غیره ندهند که تبرید زیاده نکند و اندر تپ پس از آنکه از لرزه و سرما اسوده شود اگر آب سرد خورد صواب باشد خاصه در معده و جگر مانعی نباشد چون ضعیفی جگر و معده؟؟؟

اندر معده و یا خلط باشد و نضح نیافته باشد و ظهور نضح پدید آمده باشد آب سرد نشاید داد و همچنین در ابتدای بیماری اندر چیزهای سرد افراط نشاید کرد مگر آنجا که نرسد که حمی محرقه نشود و از افراط حرارت و چنان باید کرد که قوت نوبت معده از طعام و شراب خالی باشد و روز آسایش باید داد سکنجبین سرد خورد و از پس آن بدو ساعت کشکاب خورند و از پس کشکاب بچهار ساعت سکنجبین موافق بود و بعده خروزه کدو پس از دو ساعت با مروزه اسفناخ یا ماش مقشر یا طفسل از ماش مقشر یا آب غوره با مروزه از ساق کوکک بسرکه و مغز بادام و شکر ساخته و اولی تر آنست که مروزه کدو را به آب غوره؟؟؟ یا پس

غایه الشفاء، ص: ۴۶

از ان بچیزی ترش دهان را خوش کنند از بهر آنکه کدو چیزی نازک است و اگر در معده هیچ گونه صفرا باشد که مستجل؟؟؟ بصفرا شود خل زیت روغن بادام یا بشیره مغز بادام و خیار اندکی کوکک موافق باشد و مروزه زرشک و آلو و انیسون بمغز بادام و

شکر موافق بود و و شبانگاه بخوابد خفت شربتی آب غوره با شکر و طباشیر با آب انار و با خرفه و با لعاب اسبغول بخورند و اندرون بخرسپد و اگر وقت نوبت پس از نماز باشد بامداد آن کشکاب رقیق باید داد روا بود و اگر پس از آنکه تب رها کند شربتی سکنجین دهند موافق باشد و پای اندر آب گرم نهادن و مالیدن خاصه اندر تپی که با آخر رسد یا پس از آنکه تب رها کند شربتی سکنجین دهند و سکنجین که روز پنجم و ششم خورد بزوری باید خورد صفت آن شیره تخم خیار زه و تخم بادرنگ و تخم خرفه کوفته بگیرند از هریک مقدار بیست درم تخم کاسنی ده درم در سی درم آب بجوشانند تا همه باز آید و بیالایند و قدری سرکه باینها آمیزند و سی سیر شکر جلاب کنند و کفک بردارند و سکنجین سازند از بهر آنکه نوبتهای این تب هفت باشد و این هفت نوبت اندر چهارده روز آید وانگاه باید کرد اگر از بیمار تخلیطی و از طیب غلطی نرود از پس پنجم غذا کمتر و سبک تر باید داد و از نوبت ششم که روز آسایش است روز سیزدهم باشد آن روز غذا باید گرفت بکشکاب یا آب انار قناعت کند تا نوبت هفتم بحران کند و تمام تر بگذرد باذن الله تعالی و چون بحران آید و ماده پخته باشد اگر طبیعت کار خویش کند و ماده را دفع غبها و اگر نه تدبیر دفع آن باید کرد و نگاه کند تا ماده بکدام جانب میل دارد بدین علامتها دریافت توان کرد اگر منش کشتن باشد و قی افتد تدبیر دفع آن بقی باید کرد و اگر در روده‌ها نضج و قراقر باشد و پیچیدگی و گرانی باشد و باجابت منافع نمی شود اخراج آن بمسهل باید ساخت و اگر تقاضای بول باشد و ادرار بتمامه نمی شود بادرار دفع باید کرد و اگر بخاری تر پدید همی آید و عرق نمی کند بمعرفات

غایه الشفاء، ص: ۴۷

پردازند و برخلاف میل حاده هیچ گونه دفع نشاید کرد از بهر آنکه خلاف میل طبیعت باشد پس اگر هیچ نشان اماله ماده بجانبی نباشد استفراغ و اندفاع آن باسهال باید کرد و اگر از پس روز هفتم گرمابه خواهد روا باشد اگرچه نشانه‌های نضج پدید نیامده باشد از بهر آنکه ماده این تب لطیف باشد باسانی تحلیل پذیرد و خاصه اگر اندر روز گرمابه رفتن عادت داشته باشد و از پس پدید آمدن نضج استفراغ بهترین غذا باید داد لیکن روز آسایش باید که به دهند و روز نوبت نشاید داد و منفعتهای گرمابه و تدبیر آن گفته شد اگر بیماری باشد که بشراب میل کند یا کسی که نزدیک او حلال باشد و از پس پدید آمدن نضج و از پس استفراغ بر وقت که از گرمابه بیرون آید وی را شاید و غذا بخورد و از غذا نیز بر آساید شراب ممزوج رقیق یک سیر شراب باشد و دو سیر آب مقدار نصفی من باز خورد و خویش را نیک پوشد عرق تمام آرد و باقی خلط را بیزاند پس اگر از تشنگی و درد سر و گرانی سر و چشم رنجی داشته باشد هرگز شراب نشاید داد و باقی تدبیر شراب یاد کرده آمده و اگر از پس روز چهارم حرارتی مانده باشد سکنجین بزور که اندرین و صفت آن به آب یاد کرده آمد باید داد و اگر حاجت افتد کرفس اندرین سکنجین بیزند روا باشد و باید دانست که علاج غب لازم همچو علاج غب خالصه لیکن در پزائیدن خلط پیش از غب خالص رعایت و عنایت باید کرد و بچیزهای سخت سرد دادن چندان دیری نشاید کرد که اندر غب خالصه بچیزهای سرد و پیش از ظهور نضج استفراغ نشاید کرد اندر گرمابه نشاید رفت و در اول جز بحقنه نرم لعاب میوها و شراب بنفشه طبع را نشاید جنبانید-

اندر علامات غب غیر خالصه

بدانکه علامت غب غیر خالصه دوازده است یکی آنکه سرما و لرزه درازتر از مدت سرمای غب خالصه و بسیار باشد که لرزه نیفتد دوم آنکه وقت نوبت بر نظام نباشد و فزودن مناسب نباشد جالینوس می گوید جوانی را دیدم که شش ماه غب غیر خالصه آمد و مؤلف کامل الصناعه گوید بیماری را

غایه الشفاء، ص: ۴۸

دیدم که او را اندر آخر تابستان این تب آمد و تا فصل بهار گرفتار ماند با آنکه معالجه صواب همی رفت سوم آنکه اندر سر گرانی

باشد چهارم آنکه نوبت تپ دراز کشد و بشدت اعراض شود و باشد که بست و چهار ساعت بماند و گساریده شود پنجم آنکه روزگار آسایش درازتر باشد چنانکه چهل و هشت ساعت آسوده باشد و بدین سبب گمان افتد که تپ ربع است حال آنکه ربع نباشد ششم آنکه نضح بدیر پدید آید هفتم آنکه عرق کمتر از غب خالصه کند هشتم آنکه حرارت این تپ آهسته‌تر از حرارت غب خالصه باشد نهم آنکه سحنه زود گداخته نشود دهم آنکه بول غلیظ و رنگین باشد و گاهی باشد بسبب گرانی سر و رفتن ماده بدماغ بول کم‌رنگ و یا سفید باشد یازدهم آنکه نبض اندر آغاز نوبت ضعیف و صغیر و متفاوت باشد و بآخر مختلف گردد در عظیمی و قوت چندان باشد که در غب خالصه بیاید دانست که دوری این تپ از غب خالصه باندازه درازی نوبت باشد پس بدان مقدار که از دوازده ساعت بگذرد از غب خالصه دور باشد و علاج باندازه دوری او نگردد و اگر بخالصه قریب باشد از علاج او اندکی بگردانند و اگر دورتر باشد بیشتر بگردانند و دلیل غلیظ و رنگینی بول بود نخست فصد اولی تر است و اندر بیشتر حالا چون فصد کرده شود از حقه مستغنی شود و اگر فصد اتفاق نیفتد جز طبع نرم کردن چاره نباشد و حقه سودمندتر باشد؟؟؟ صفته بابونه و خسک و برگ چغندر و تخم معصفر و شبت و انجیر و سپستان و خیار شنبه و روغن شیربخت و اندکی بوره باید ساخت تا لختی قوی‌تر باشد و بشربتهای و غذاهای سرد چندانکه در غب خالصه شاید در آنجا دلیری نتوان کرد و قی نیز درین باب مناسب است بمقیات نخست قی کنند و اسهال را توقف کنند تا نضح پدید آید بعده بمسهل معتدل مشغول شوند و اندر کشکاب چیزهای؟؟؟ براننده و تلطیف‌کننده باید پخت چون نخود و تخم بادیان و پودینه و این ادویه‌ها از کشکاب نیمانیم باشند نهایت سودمند و معتدل باشد

غایه الشفاء، ص: ۴۹

و اگر بول رنگین و نبض سریع باشد باید او آن کشکاب و هیچ غذا نخورد بهتر است و بسکنجین فقط قناعت کند و الا نه در آخر نوبت کشکاب یا شکر خورند یا آب سرد و شکر و روز آسایش زیره بادغور با بدراج و طیهوج و جوزه مرغ خانگی و اندرین بیماری نخست طعامهای غلیظ و تر باید داد تا بتدریج لطیف گردد و هرچند که بانتهای نزدیک‌تر شود غذا لطیف‌تر می‌باید داد و روز آسایش ساکن باید بود و حرکت و ریاضت نشاید کرد از بهر آنکه طبیعت را از پزائیدن خلط بازدارد و بلکه بگذارد و بد یا نیک بیامیزد و اندر تن پراکنده شود و بیماری بدین سبب درازتر گردد و اگر ساکن باشد خلط عفن اندر جای خویش آرمیده باشد و طبیعت برو مستولی شود و پزاند و دفع کند اما آنچه اندر نضح یاری در سکنجین بزودی است یا گلشکر و اگر گلشکر اندر آب گرم بمالند و اندکی تخم بادیان اندر وی بجوشانند و بیالایند و سرکه برو فگنند و سکنجین سازند شراب لطیف و پزاننده باشد و چون اثر نضح پدید آید بآهستگی تدبیر استفراغ باید کرد چیزی که اندرین وقت استفراغ بدان کند گلشکر گداخته است با سکنجین آمیخته قدری خیار شنبه اندر وی حل کرده باندکی تربد ترکیب کرده و شراب افسنتین مسهل موافق است معده را دباغت کند و قوت دهد تا غذا را هضم و بلغم تولد نکند از بهر آنکه افسنتین را سه قوت است سودمند یکی قوت قبض که معده را تقویت کند دوم قوتی لطیف است گشاینده سده را بگشاید و رطوبت را لطیف کند و گذرهای اخلاط را پاک گرداند و ادرار بول کند سوم قوتیست که صفرا را جذب کند و اصل خلط این بیماری صفر است که رطوبت را گرم کند یا عفن سازد لیکن تا نشانهای نضح پدید نیاید افسنتین نشاید داد ز بهر آنکه بقوت قبض که دردیست ماده را صلب کند و خامی زیادت شود صفته شراب افسنتین افسنتین رومی پنج درم تربد تراشیده نیمکوفته ده درم سنبل الطیب یک درم گل سرخ پانزده درم اندر سه من آب بیزند تا بیک من باز آید و بیالایند و هر بامداد مقدار چهار درم یا ده درم شکر صبر بخورند و قرص بنفشه

غایه الشفاء، ص: ۵۰

اندرین بیماری سخت نافع است صفته بنفشه دو درم تربد سفید مجوف یک درم رب اسوس نیم درم سقمونیا دانگی جمله را کوفته بیخته با پنج درم شکر سرخ در آب گرم بخورند تا اثر نضح سخت ظاهر نباشد این مسهل نشاید داد

صفت قرص گل

اشاره

از بهر حمیات غب غیر خالصه گل سرخ ده درم سنبل الطیب سه درم بیخ سوسن پنج درم تخم کاسنی و تخم خیار پاک کرده از هریک چهار درم قرص کنند شربتی یک مثقال و آنجا که رطوبت و صفرا غالب تر نباشد و برابر بود این قرص استعمال کنند صفت آن گل سرخ ده درم مصطکی یک درم مغز تخم کدو پنج درم گل ارمنی سه درم صمغ عربی پنج درم سنبل یک درم نشاسته سه درم مغز تخم خیار پنج درم رب اسوس سه درم شربتی یک مثقال است

نوع دیگر قرص بنفشه

تپ با سرفه خشک را مفید آید بنفشه ده درم تخم خشخاش پنج درم تخم کاسنی تخم خیار از هریکی دو درم کتیرا رب السوس از هریکی چهار درم هر بامداد یک مثقال با جلاب بخورند و گاهی حاجت آید چهار درم سقمونیا و هفت درم تربد زیادت کند و شربتی دو درم است و بسیار باشد که بسبب ماده معده و سر پهلوها را احتیاج با ضمده گرم کننده آید تا خلط را به بزاند و معده را تقویت دهد

صفت ضماد

لادن سه درم باشد اندر روغن سوسن و روغن گل بگذارند از هریک روغن هفت درم باشد گل سرخ پنج درم رامک دو درم مصطکی دو درم همه را بکوبند در لادن گذاخته بسرشته و هرگاهی که معده خالی باشد ضماد سازند و اگر دو درم دارچینی و دو درم اشنه زیاده کند قوی تر باشد و گرمابه در اول بیماری زیان دارد رطوبت خام بگدازد و بدان موضع ریزد که اندر وی عفونت پذیرد و بدین سبب عفونت زیادت گردد خلطی که لطیف تر باشد بتحلیل صرف شود و باقی کثیف شود و در آخر بیماری که اخلاط پخته شود و استفراغ کرده باشد سود دارد خاصه که اندر پوست خارش و؟؟؟ بترها پدید آمده باشد و اگر بابونه و اکلیل الملک و مانند آن اندر آب بپزند و تن را بدان آب بشویند نهایت نیک تر باشد و چیزها که ادرار بول کند پس از ظهور نضج تمام سودمند آید

غایه الشفاء، ص: ۵۱

و بهترین چیزها درینباب سکنجین بزور است-

اندر تپ محرقه و علاج آن

اشاره

حمی محرقه بدو گونه باشد و هر دو تپی باشد لازم و اگر بگسارد گساریدن آن ظاهر نباشد یک نوع را ماده صفراوی سوخته باشد که اندرون رگهای همه تن عفونت پذیرد یا اندر رگها که نزدیک دل یا نزدیک فم معده و جگر است عفونت پذیرفته باشد و نوع دوم را ماده بلغم شور بود و در رگها همه تن یا اندر حوالی دل عفونت گرفته باشد و تولد بلغم شور از رطوبتی رقیق باشد که با صفرا سوخته آمیخته گردد بلغم شور را قریب شمرده اند و اعراض این تپ صعب تر از اعراض غب خالصه باشد بدین سبب واجب کنند که مدت بیماری این کوتاه تر از غب خالصه باشد و پیران را تپ محرقه کمتر آید از بهر آنکه حرارت ایشان سخت قوی نباشد

و صفرا در تن ایشان بسیار نبود و اگر پیرمرد را محرقه آید رهائی دشوار بود جهت آنکه قوت پیر ضعیف باشد و عارضه سخت قوی قوت پیر بدین سبب مقاومت بدان نتواند کرد و کودکان و جوان را بسیارتر آید و بر کودکان سهل گذرد برای آنکه در مزاج ایشان رطوبت غالب باشد و اکثر حالت کودکان را در تب محرقه سبب پدید آید یا حالی که بدین ماند از بهر آنکه حرارت تب بخارها بدماغ او رساند اگر کودک شیرخواره باشد و اندر این تمکد در معده او ترش گرد-

بقراط می گوید بیماری را که اندر تب محرقه رعشه پدید آید و سخن بیهوشانه گفتن گیرد و برعشه بزایل و اطبا گفته ازاله رعشه اندرین حالت سبب آنست که تا دماغ بغایت گرم شود و سخنان هذیان گفتن نگیرد از بهر آنکه مبداء اعصاب دماغ است چون دماغ گرم شود اعصاب هم گرم شود-

علامت تپهای محرقه

از دیگر تپها به پنج علامت توان شناخت یکی آنکه حرارت این تب لازم باشد و باطن سوزان تر از ظاهر بود سبب تشنگی و خشکی درین تب

غایه الشفاء، ص: ۵۲

بیشتر و بحرکت سعال سپس ریخته شود و از گوشت گرمی که نزدیک اوست دوم آنکه در آغاز این تب فراشاد سرما باشد و عرق نکند الا قریب بحران هم در آغاز فراشاد کند و در آخر هم عرق کند سوم آنکه زبان سیاه باشد یا زرد یا درشت و سیاه بدتر باشد از درشت و زرد؟؟؟؟ باشد چهارم آنکه فرق میان محرقه و مطبقة آنست که محرقه بنوبت غب قوی تر باشد و رنگ روی و چشم بدان سرخی و رگها بدان تیری نباشد که در غب مطبقة باشد پنجم آنکه بحران او یا بقی یا باسهال یا برعاف یا بعرق باشد و باید دانست که نکس اندر این بیماری کمتر اتفاق افتد و اگر افتد سبک تر از دیگرها باشد علاج این تب همچنان علاج غب خالصه است لیکن از بهر آنکه اندر این تب باطن سوزان تر از ظاهر باشد و تسکین حرارت بیشتر باید کرد و بدین چهار طریق هوای خانه خشک کردن و شربتها و غذاها خنک دادن و نطولها و ضمادات بر سینه و سر و جگر نهادن اما تدبیر هوای خانه آنست که اندر تابستان بادبیزنها بیاویزند و باهستگی می کشند برف و یخ بسیار نهند شاخهای بید شسته بر بستر نهند و میوه بسیار چون سیب و آبی و ازین قسم بشگافند گلاب و کافور و اندکی صندل سوده و سرکه پاشیده و بنفشه و نیلوفر بیشتر حاضر دارند و بستر بیمار طبری سازند و اگر در خانه آب روان باشد بهتر است و دیوار خانه بگل پاکیزه اندوده کنند گلاب و سرکه بر دیوارها پاشند تا بوی گل بر آید و سکنجبین که از شیر تخم خیار زه و بادرننگ و تخم خرپزه و تخم کسنه ساخته باشند با آب آلو و آب تمر هندی سخت موافق باشد و اگر طبع نرم باشد آب انار رامک و پوست جو دهند و اگر یک دو مجلس اجابت می کند باز نباید داشت شراب ریواج و شراب انار و شراب لیمون و شراب صندل و شراب سیب ترش یا گلاب می باید داد و شراب صندل سرخ موافق باشد و آب خرپزه هندی یا آب ترش خیار و آب کدو یا اندکی آب غوره باید داد باندکی شکر و یا سکنجبین ساده و هر روز این شربتها اندک اندک می باید چشید و هرگاهی که اثر نضج پدید آید و حرارت تب اعراض آن بر حال خویش

غایه الشفاء، ص: ۵۳

باشد قرص کافور با سکنجبین ساده باید داد و وقت طلوع آفتاب کشکاب سرد کرده دهند و اگر در معده و جگر و اندامهای اندرونی ضعفی و آماسی و دردی نباشد آب سرد سخت موافق و نافع علی الجملة در آب سرد دادن و کشکاب سرد خوردن انتظار نضج باید کرد در قانون آب سرد دادن ازین قبل مسطور شده

صفت شراب صندل

صندل سوهان کرده پنجاه درم یک شبان روز یا بیشتر در پنج آثار آب سرکه و پنج آثار آب غوره و نیم من آب فرغا تر کرده بعده بجوشانند تا نیمه باز آید و بدست بمالند و بیالایند و در یک من شکر بقوام آرند شربتیه ده درم با آب خرفه و اگر کسی را سرفه باشد بهر او بی سرکه و آب غوره بپزند و بدل آن گلاب کنند و بسیار باشد که بیمار بسبب برآمدن بخارها بدماغ از خویش غافل شود اگرچه تشنه باشد در این حالت جرعه جرعه آب در دهن باید چکانید تا خشکی حلق رفع گردد و اگر حاجت آید لعاب اسبغول رقیق با جلاب خام یا آب انار بدهند و دانه آلو که لختی گوشت او بکارد برداشته و لختی مانده باشد باید داد تا در دهان گرداند و خشکی کام و زبان دور شود و دانه خرماى هندی که با وی لختی گوشت او باشد دهان تر دارد و تشنگی بنشانند و اگر مانعی نباشد روغن گل و روغن نیلوفر سرد کرده به آب یخ بر سر بیمار مالند تشنگی بنشانند و مانع زکام و نزله و سعال باشد اگر اندر سر گرانی یابد دلیل برآمدن بخار بدماغ باشد باین موانع هیچ ازین تدبیر نشاید کرد و بر سر نهادن و مالیدن بسیار زیان دارد و شیرپز که بر سر دوشند از بهر آنکه بیم سرسام باشد اگر صعود بخارات صفراوی باشد این همه روغن و شیر سود دارد و فرق میان بخار صفرا و بلغم از قلت خواب و کثرت اعراض صفرا و خشکی منجرین و در بلغم تری بینی و گرانی سر و غفلت و سبات ظاهر است و اگر اندرین حال بینی و روی سرخ باشد خون از بینی آوردن صواب باشد و اگر نه تدبیری باید کرد که ماده بجانب پای فرو کشد و بسیار باشد که سبب تشنگی گرمی و خشکی تپ باشد شراب خشخاش که اندر کشکاب بخورد یا گرمی و خشکی تپ مقاومت کند و خواب آرد از بهر آنکه

غایه الشفاء، ص: ۵۴

اندر خواب تری کشکاب یا خشکی تپ برابری کند و بقعر تن رسد تشنگی زائل شود و اگر پشت باز خفتن بیمار عادت دارد تکلف کند تا عادت بگرداند بهر آنکه خفتن بر آن شکل دهان خشک کند

صفت حبی

که تشنگی بنشانند مغز تخم خیار مغز تخم بادرنگ و تخم کوک و رب السوس یا بیخ سوسن و ترنجبین را سه استار بکوبند و بریزند و بلعاب دانه آبی یا آب اسبغول حل کنند و حب سازند یک حبه اندر دهان گردانند تشنگی فرو نشانند و بیشتر از یک روز سینه او بخرقهای کتان و لوزی و گلاب و اندکی کافور آغشته پوشیده باید داشت تا دم زدن او باعثدال شود و هر زمان گوش بدم زدن او نگاه باید داشت و همچنان سرکه و گلاب و اندکی کافور هر ساعت می باید بوئید و بر جگر نیز خرفه بگلاب سرد آغشته می باید نهاد و بوقت بحران این خرفه نباید نهاد و بشره او را خشک نکنند تا تحلیلی که خواهد شد بازنگردد که موجب طوالت بیماری شود و اگرچه اندرین تپ درازی بیماری بسلامت بگذرد محمد بن زکریا می گوید سحرگاه آب می باید داد و بامداد کشکاب وقت نیمروز آب خیار به آب خربزه و وقت خواب لعاب اسبغول و اندر فرو نشاندن حرارت هیچ گونه قصور نباید کرد و بسخن طیبیان جاهل که در فرو نشاندن حرارت بحران دست سعی باز میدارند فریفته نباید بود که من هر دو طریق را بیازمودم و طریق فرو نشاندن حرارت بیخطر و با سلامت یافتم و طریق دیگر آنست که دست در تسکین حرارت آهسته تر دارند- انتباه بیمار را بدست علت گذاشته باشد وقتی باشد که حرارت تپ دماغ را و معده را بسوزد و اعصاب را درکشد و لقهو خشک تولد کند و بسیار باشد که تشنج اندر عضلها و عصبها پدید آید و ضیق النفس حادث گردد سینه و گردن را بموم روغن که از روغن بنفشه سازند چرب باید داشت و اگر در موم روغن بنفشه و خطمی کوفته و بیخته سرشته باشند سودمند آید و کدو تراشیده و برگ خرفه کوفته بروغن گل بر سینه و گردن ضما د کنند و تدبیر غذا همچنانکه اندر غب خالصه ذکر یافته بکار دارند و اگر بیمار غذا نخواهد

غایه الشفاء، ص: ۵۵

یا مانعی باشد اندر روز کشکاب باید داد و باز همون وقت که قوت تپ اندکی ساکن شود و آن روز حرارت تپ صعب و سوزان

باشد کشکاب با آب آمیخته باید داد تا بیمار از هر شربتی هربار رنجیده نشود در معده او که صعوبت صفا باشد شربتی خشک و چیزی که بغذا ماند باید داد و اندر حالت ضعیفی طعام فزوده‌اند تا بیم ازاله قوت نباشد و اگر بیمار را شهوت طعام نباشد بنگرند چون در فم معده ضعیفی باشد قوت باید داد به چیزی که در خورد مزاج بود و طعامهای خوش بو که شهوت غذا جنباند حاضر آرند مثل مرغ در خمیر گرفته و بتنور پخته بریان کرده پیش او بشگافند و نان خانگی بیویانند و سرکه مخصوص بچشانند اشتها آرد و چون اشتها پدید آید از ترنگین و مغز تخم کدو و خیار و مانند آن حلوا سازند و بروغن بادام باید پخت و بدهند باید دانست بسیار باشد که بعد فصد غلبه صفا شود و تپ هر روز پیشتر گردد بدین سبب نخست اندر دلائل و علامات نگاه باید کرد و اگر قوام خلط غلیظ و رنگ بیمار سرخ بود البته فصد باید فرمود و اگر برخلاف یابند بازدارند و اخراج ماده بمسهل باید ساخت که در علاج غب خالصه ارقام شده و اگر طبع کشاده باشد و بقبض احتیاج آید قرص طباشیر ممسک دهند از جلاب و سکنجبین دور باید بود و شراب آبی و شراب ریواج نیک موافق بود و سفوف الطین نیز سودمند آید صفته طباشیر گل قبرسی اسبغول بریان کرده از هریک دو درم صمغ عربی یک درم و اگر اسهال دموی باشد کهربا و دم الاخوین و ریوند چینی زیادت کنند یا شراب آبی یا آب سماق یا آب برگ خرفه یا آب برگ حماض بدهند و غذا مزوره ناردانگ و مزوره سماق و زرشک برگ خرفه اندر پخته و کعک اندر آب آبی و آب سیب و آب سماق نیک باشد و هر گاهی که بیماری در انحطاط افتد گرمابه نیم گرم و آب گرم که میل بسردی دارد روا باشد و اگر تپ از آن نوع باشد که بلغم شود تولد کند گرمابه درخورتری باشد محمد بن زکریا از قول بقراط ترجمه کند که اگر تپ در آخر

غایه الشفاء، ص: ۵۶

بیماری سرما کند و بلرزاند بیمار خلاصی یابد زیرا که ماده فاسده تحلیل می‌پذیرد و اگر سرما نکند و قوت قوی باشد بیمار پرخطر بود و اگر قوت ضعیف باشد بهلاکت انجامد باید دانست هر گاهی که ماده در فم معده و طبقه خارجی باشد غشیان بیشتر بود و قی کمتر باشد و اگر در طبقه داخلی باشد قی آرد هر گاهی که قی فرمایند بسکنجبین و آب نیمگرم مناسب تر بود و اگر ماده غلیظ باشد با طبقه‌های معده آن را درخورده باشد در این حالت ایارج فیکرا که صبر داخل آن باشد سود دهد و یا حب صبر باید داد تا استفراغ کند و از آن پس اب انار ترش و شیرین دادن تا حرارت ایارج را تلافی کند پس اگر قی همی باشد و افراط ضعف همی آرد شراب انار که آن را جوشانیده باشد قی بازدارد و بر معده ضمادی کنند صندل گلاب آب سیب آب مورد آب بید و یا اندکی گلاب و لادن و رامک برنهند این هم صواب تر باشد و اگر از پوست انار و پیاز و گلنار و گل سرخ ضمادی سازند بسرکه یا بشراب سرشته تر بتر بر معده روا باشد و اگر بقی سودا برآید اسفنجی بسرکه تر کنند و بر معده نهند و گاهی این تپ بحران بعرق کند یا برعاف و هیچ استفراغی بحرانی را باول باز نشاید داشت مگر عندالضرورت که افراط کند بازدارند اما تدبیر بازداشتن عرق آنست که جامه سبک تر کنند و هوای خانه معتدل سازند چنانکه مذکور شده و عرق از وی پاک نکنند از بهر آنکه هر چند که پاک کنند مدد بیشتر آید و اگر بگذارند و پاک نسازند عرق خشک شود و باز ایستد و اگر عرق بسیار آید لعاب اسبغول و آب آبی دانه یا آب صمغ بیامیزند و طلا کنند و اطراف اندر برف و؟؟؟ کوفته بنهند که تدبیر بازداشتن رعاف آنست که یخ بر سر و پیشانی به نهند و پنبه بسرگین خر تر کنند و اندر بینی نهند و یا قطره آب سرگین در بینی جانب مخالف چکانند و محمد بن زکریا گوید هر جائی که؟؟؟ بکسی تدبیر باز نتوان داشت فصد از دست موافق فرمودم تا مقدار بیست درم خون بیرون کردند و در حال بازمانده و بسیار باشد که اندر تپ بسبب برآمدن بخارها بر دماغ سبات

غایه الشفاء، ص: ۵۷

ظهور نهند تدبیر آنست که بیمار را بیدار کنند و آوازهای بلند کنند و با او سخنها دارند و پایهای او را ازین ران تا بقدم بندند بطرفی که اندک الم بدو محسوس شود و خبردار باشد و اگر مانع نباشد شیافی لطیف نهند تا طبع نرم شود و گشاده گردد و بر فتره

گردن و میان دو کتف شیشه حجامت برنهند و حجامت کنند و بسیار باشد که عطسه دادن گیرد و بدان سبب دماغ ممتلی شود و قوت نیز ضعیف گردد و عطسه بازداشتن تدبیر آنست که پیشانی و بینی بیمار بمالند و بفرمایند تا به آروغ آوردن تکلف کند و اطراف بمالند خاصه بروغن بنفشه و اگر دو سه قطره روغن بنفشه نیمگرم اندر گوش چکانند صواب باشد و خرقة و نمک گرم کرده پس گردن نهند و غبار و دود از وی دور دارند بسیار باشد که وقت تپ آمدن صفرا بر فم معده ریزد و غشی آرد در حال آب سرد بر وی و شیشه باید زد گلاب و صندل و کافور بویانند و بادبیزن کشند و معده او بمالند و اطراف بندند تا که ماده فرود آید و گاهی حاجت آید که بینی بیمار بگیرند و یک زمان اندکی دست بر دهن او نهند تا حرارت بر گردد و باندرود رود و قوت هر دو نیز انگیزاند و سکنجبین بخلق او فرو ریزند تا از دو مقصود یکی حاصل آید یا ماده از فم معده فرو رود و اجابت طبع کند یا بقی بازگردد و اگر این ممکن نگردد مقدار سه درم شراب ریحانی به آب سرد آمیخته در حلق او ریزند در حال بهوش آید پست جو و ناردانگ دهند و چون این عادت داشته باشند پیش از گرم شدن تپ چند لقمه نان در آب غوره یا آب انار ترش یا آب لیمون مالیده بدهند نافع آید-

اندر حمی مطبقة باید دانست

اشاره

که تپ مطبقة دو نوع است یکی آنکه خون اندر رگها یا بیرون آن عفن گردد و از عفونت آن تپ تولد کند دوم آنکه خون گرم شود و بجوشد و بقراط این نوع را سوناخس گوید یعنی تپ لازم اما سبب گرم شدن خون اندر بیشتر حالها سرد باشد یا سببی قوی از اسباب حمی یوم و این تپی است میان حمی یوم و حمیات عفونی نه اینست و نه آن و نه دق باید دانست

غایة الشفاء، ص: ۵۸

هر گاهی که مردم از ریاضتها و استفراغها که عادت کرده باشند بازایستد طعام و شراب هم بر عادت اندر تن و رگهای او بماند بزودی امتلاء و سده امتلائی پدید آید و هر گاهی که حرکتی و ریاضتی قوی کنند خون اندر تن بجنبند و بسبب امتلاء دم نتوان زد خون بجوشد و سبب تپ گردد-

و سبب نوع دیگر آنست که خون اندر رگها عفن گردد و سبب عفونت خون بیشتر از بسیاری خوردن میوه‌ها باشد تا خون بدان سبب رقیق و آبناک باشد و زود عفونت پذیرد و گرم شود و بجوشد و این تپی لازم باشد که هیچ نگسارد و در گساریدن یا بحران نیک باشد یا بمرگ انجامد و درجات این تپ سه است یکی آنکه اول صعب تر باشد و اندک اندک تر می شود و این را بتازی منحنط گویند و این سهل تر باشد دوم آنکه قوت تپ هر ساعت همی فزاید و صعب تر می شود و بحران روز هفتم کند و این را بتازی الزائد گویند علاج این مشکل تر باشد و بحران این تپ بیشتر حالها روز هفتم باشد سوم آنکه از اول تا آخر بر یک حال باشد و این را بتازی الواقف گویند و حال این اندر مشکلی میان این و آن باشد و بسیار باشد که روز هفتم بر یک درجه و بر یک حال بماند باشد و گاه باشد مطبقة بگردد و با سرسام انجامد یا محرقه باشد که سبب آبله و حصبه شود و گاه باشد که بسبب علاج سرد و مبردات کثیر به لثمرغس رسد-

علامات اندرین تپ سه گونه علامتهای نگاه باید داشت یکی علامتهای سوناخس دوم علامتهای عفونی سوم علامتهای بگردیدن-

سوناخس

پنج نوع است یکی آنکه تپ لازم باشد و بالا نرمی تپ رنگ روی و چشم سرخ و رگهای ممتلی باشد جایگاه حجامت و سر رگها

که فصد آن عادت داشته باشد خارش کند و بینی نیز بخارد و آب او چشم همی آید دوم آنکه حرارت بدن سوزان نباشد که تب محرقة و غب خالصه باشد و اگر دست بر اندام او نهند

غایه الشفاء، ص: ۵۹

گرمی او همچو گرمی اندام کسی باشد که از گرمابه بیرون آید بگرمی و تری و خشکی گراید سوم آنکه بسیار باشد که حلق و کام و لوزتین آماس گیرد و دم دشوار تواند زدن و اندر بیشتر حالها دم زادن مانند صاحب ضیق النفس باشد و اطبای این تب را حمی ربو می گویند ربو بمعنی دشوار دم زدن است و سبب ربو آنست که بیشتر خون در جگر و دل و حوالی آن باشد و آنجا گرم شود و بجوشد و بخارهای آن در سینه و شش جمع شود و ربو تولد کند چهارم آنکه نبض بسبب نرمی عظیم و ممتلی باشد و بسبب تب ربع و متواتر شود از بهر آنکه امتلای حوالی باشد و عفونت ندارد و اندر اختلاف بدن درجه نباشد که در محرقة و غب خالصه باشد پنجم آنکه بر بول دلیل لطیف و ارغوانی باشد و لطافت از بهر گرم شدن و جوشیدن خون بود و ارغوانی رنگ خون گرم باشد و علامتهای مطبقة از علامتهای خون تولد کند شش نوع است یکی آنکه تب گرم تر از سوناخس باشد دوم اعراض او قوی تر سوم بمحرقة مانده تر چهارم نبض سخت مختلف پنجم بول تیره ششم بدبوئی بول دیگر و بدن سوناخس آنست هر گاهی که سوناخس بگردد و عفونی یا محرقة و یا در آن حالت شرب هم شود و علامات بگردد و نشانهای تب دیگر پدید آید باید دانست هر گاهی که در روز سوم و چهارم اثر نضج پدید نیاید و علامت بحران ظاهر نشود روز هفتم بحران نباشد و همبرین قیاس اگر روز هفتم اثر نضج پدید نیاید علامت درازی مرض بود و خلط خام با خون آمیخته باشد و آنجا که خلط خام آمیخته نباشد ممکن است روز چهارم بحران کند و این قسم تب بیشتر کودکان را گیرد از دوازده سالگی تا چهارده سال و اندر فصل بهار بیشتر باشد و کسانی را که خون بافراط باشد و رگها فراخ و ممتلی بود اکثر حدوث کند خاصه بگوشت خوار و شراب خوار هر گاهی که باین تب سبات پدید آید و شکم باد گیرد و چون دست بر شکم نهند و زنند آواز همچو طبل دهد و بیمار بی آرام باشد و بر بستر غلطلد و از اجابت طبع آسایش نیابد پس بر تن او

غایه الشفاء، ص: ۶۰

خشک ریشه سطر پدید آید نشان مرگ باشد علاج اندر سوناخس اگر قوت مساعدت کند بفسد باسلیق با اکحل باید شتافت و خون بکثرت گیرند و اگر فصل سال موافق فصد باشد و نیز بیمار دستوری دهد خون چندان باید گرفت که بیمار غشی کند از بهر آنکه غشی بیک بار حرارت تب را زائل کند و فصد روز اول یا دوم یا سوم باید کرد باز پس این نشاید و در فصد انتظار نضج نباید کرد بهر آنکه خون خود پخته و نضج یافته باشد و بسیار باشد که فصد و آب سرد از دیگر علاجه مستغنی سازد

جالینوس

می گوید آنجا که فصد و حجامت را مانعی و در احشای آفتی نباشد که آسان توان دریافت یا مضرت آن کمتر از مضرت تب نیز علاج با آب سرد کردیم بعد از آن اگر قوت قوی دیدم بکشادن سده و کم کردن امتلای مشغول شدم و در کشادن سده و کم کردن امتلای داروهای خشک بکار داشتم محمد بن زکریا می گوید بسیار باشد که تپهای حاده از نوشیدن آب سرد در حال ساکن شود لیکن بعده تپی آهسته باز گیرد که تا چهل روز یا بیشتر ماند یا رعاف یا عرق نکند زائل نشود و سبب آنست که طبیعت در تهیه بحران بوده و آب سرد از آن بازداشته و تاخیر در بحران افتاده پس طیب را واجب است که نیک تامل کند اگر علامت بحران بیند در دادن آب سرد تاخیر کند و اگر نه دلیرانه آب سرد دهد از بهر آنکه خطر آن بزرگ تر باشد چنانکه در محرقة یاد کرده آمد بهر حال آب سرد باید داد و از آن نترسند که بیماری دراز کشد می گوید من هر دو طریق آزمودم دادن آب سرد کم خطر است و بعضی اطبای گفته که اندرین تب استفراغ همچنانکه در محرقة کردیم بهمان داروها درین تب کردم شفای حاصل شد و اگر باین

تپ تخمه باشد یا طعام دشوار می‌گذرد توقف باید کرد تا طعام گوارد پس فصد کنند جالینوس می‌گوید هر گاهی که اندر سوناخس فصد کرده شود ممکن نیست که تپ تپی دیگر شود بدین سبب در سوناخس غایه الشفاء، ص: ۶۱

هیچ علاج بهتر از فصد نیست و خون چندان گیرند که پخته غشی رسد و اگر قوت چنان نباشد که غشی احتمال کنند خون بدو دفعت بیرون کنند و می‌گویند درین تپ بهیچ حال تاخیر در رگ زدن نشاید کرد از بهر آنکه اگر فصد نکرده شود در رعاف تا عرق بهم نیاید بیم باشد که بیمار مفاجات میرد یا بیماری سرسام گیرد و یا حمی عفونی شود از بهر آنکه طبیعت چون بسیار گرم شده برد میل کردن بعضوی نگاه نتواند داشت و از عفونت بمحافظت خواهد پرداخت فی الجمله هر گاهی که بفسد تاخیر کرده شود بیم باشد که بهمه وجوه علاج ممکن نباشد از بهر آنکه اندرین تپ هم تسکین حرارت باید کرد و امتلاء نیز کم باید کرد و کم کردن امتلاء یا بفسد یا باسهال یا بادرار بول باشد و در تاخیر فصد حرارت قوی تر شود و قوت بدین سبب بضعف گراید یا ضعیف قوت فصد ممکن نباشد و اسهال و ادرار هر دو حرارت زیادت کند تسکین حرارت بچیزهای بارد باید ساخت به چندان که مبردات شده زیادت کند و امتلاء نیز و بسبب سده و بازماندن بخارها باندرین تپ زیادت شود بدین سبب تاخیر فصد با مساعدت قوت خطای فاحش و تقصیر بزرگ؟؟؟ هر گاهی که طیب سبب بیمار وز یافته تدبیر فصد باید کرد اگر هفته عشره گذشته باشد تا هم مضائقه ندارد خاصه که علامتهای امتلاء باشد و قوت هم مساعدت کند فصد روا باشد و اگر قوت و فصل سال و سالهای عمر و شهر و عادت او بعضی موافق بود و بعضی غیر موافق باشد در آن وقت حجامت باید کرد و اگر این سببها بیشتر موافق بود فصد اولی تر است لیکن خون بتفاریق بیرون باید کرد اندک اندک و قول بعضی اطبا است که فصد در اول بیماری باید کرد و در زمانه برآید و نزدیک انتها فصد نشاید کرد خاصه در انحطاط بسیار کس اندرین تپ که فصد سیر اوقات کرده شده هلاک گردیده‌اند جهت آنکه قوت در وقت تزاید بیماری و انتها و انحطاط آن مساعدت نکند چنانکه در اول بدین سبب طیب را باید در ضعف قوت اندر فصد دلیری نکند اگر چه همه اسباب دیگر جهت‌های

غایه الشفاء، ص: ۶۲

موافق باشد اعتماد بر قوت باید و فصد و حجامت فرمودن هر گاهی که قوت مساعد باشد مضرت و ناموافق دیگر اسباب سهل تر باشد و بیمار خلاصی یابد و اندر حال فصد نظر در گوهر خون باید کرد اگر رقیق و آبناک یا صفرائی باشد بشراب عناب طفشل و مانند آن قوام باید داد و اگر غلیظ باشد بسکنجین ساده و زیره تلطیف باید کرد تا تحلیل بیشتر پذیرد و از پس فصد آب انار ترش و شیرین باید داد یا آب خرما یا هندی و یا جلاب باید داد یا آب خربزه هندی یا سکنجین و شراب غوره و مانند آن یا رب ترشی ترنج یا رب لیمون یا جلاب شراب ریواج و آب ریواج یا شکر سخت موافق باشد و اگر فصل سال تابستان باشد این شرابها سرد کرده باید داد یا سوای شراب ریواج که آن را بغیر یخ دادن صواب تر باشد از بهر آنکه هر دو برودت معده را رنج دهد و اندر حال غشی کنار قرص اندر آب غوره و آب لیمون مالیده بدهند مانند آن چیزی دهند و روز فصد غذا چنان دهند که در غب خالصه ذکر یافته و اگر قوت ضعیف باشد مزوره بطیهوج و دراج و چوزه خانگی باید داد و بعد از فصد نگاه باید کرد که بیماری حاده بغایت است یا حاده مطلق یا از جمله بیماری‌هاست که باهستگی گذرد اگر حاده بغایت است و قوت قوی باشد بشرت جلاب و آب غوره و آب انار و شراب بنفشه قناعت کنند و اگر قوت ضعیف باشد بامداد شربت شراب غوره یا غیر آن دهند و وقت نیمروز کشکاب رقیق یا آب انار دهند و اگر حاده مطلق باشد توقع آن باشد که روز هفتم بحران کند بامداد شربت سکنجین یا غیر آن بدهند پس از آن دو ساعت کشکاب باید داد مقدار چهار درم یا ده درم شکر طبرزد بعد از آن بچهار ساعت سکنجین یا آب سرد و شبانگاه لعاب اسپغول یا شکر و آب انار دهند و هر شب مقدار پانزده درم یا بیست درم تخم خرفه سوده بخورند و اگر حرارت و تشنگی سخت قوی باشد نیم درم طباشیر سوده و اندکی لعاب اسپغول با وی آمیخته بدهند و اگر قوت ضعیف باشد و یا عادت بیمار بسیار

خوردن باشد؟؟؟

غایه الشفاء، ص: ۶۳

دو بار کشکاب باید داد و اگر طبع از دو بار کشکاب نفور بود بار دویم کعک سوده با آب سرد و شکر بدهند و اگر بیماری از جمله آن بود که با آهستگی گذارد و بحران روز بیستم یا بیست چهارم یا بیست و هفتم کنند پس از شراب بدو ساعت کشکاب دهند و پس از نیمروز مزورها باید داد که در باب ساعت خالصه یاد کرده آمده و اگر بطبع نرم احتیاج باشد شراب انار ترش و شیرین با شحم فشارده و شکر آمیخته موافق‌ترین اشیا است با آب خرماى هندی و شیرخشت و ترنگین نیک باشد یا از شیافی طبع نرم کنند

صفت آن تخم خطمی

بوره ارمنی گل سرخ یا از بنفشه و اندکی سقمونیا و شکر و با حقه نرم کنند و اگر اندر احشاء ورمی باشد پنج درم خیار شنبر سی درم ترنگین عناب ده دانه آلوی سیاه ده دانه همه را در یک من و نیم آب بپزند تا دو حصه برود و یک حصه بماند و پبای لرز بدهند؟؟؟ عناب ترنگین در آب عنب الثعلب سخت نافع باشد و مقدار پنج درم خیار شنبر در آب کسنه حل کرده و پالوده بر بامداد موافق باشد و کشکاب یا آب شیرین بدهند و بشب اسپغول و شکر در آب انار دهند و بر موضع درم از اول صندل و فوفل و گل ارمنی و آب کسنه و آب عنب الثعلب و آب کشنیز تر ضماد کنند و یا خطمی اندکی اسپغول و آب عنب الثعلب و آب کسنه برمی نهند و فصد را تاخیر نکنند ضمادی که اندرین موضع سود دارد موم روغن باشد

صفت آن موم سفید

روغن گل یا روغن بنفشه و عصاره کسنه و عصاره کشنیز تر برگ خرفه عصاره سماق و دو قطره سرکه بهم زنند و خرفه کتان طلا کنند و اگر آماس اندر جگر یا اندر امعای معده بود یا در فم معده باشد چاره نباشد از چیزی قوی کنند باین اجزای آمیخته چون مصطگی و آب آبی و اندکی سنبل و اگر فصل تابستان باشد ضمادها سرد کرده نهند درین تنها این قوانین نگاه دارند که نخست فصد کنند پس کشکاب دهند و طعام نیز پس ازین دهند که طبع نرم کرده باشد و اگر در احشای دردی باشد تا درد زائل نشود کشکاب

غایه الشفاء، ص: ۶۴

و غذا هیچ ندهند اما عفونت صفرا اگر با خون آمیخته باشد و نوبت تیز و سوزان باشد و همچو تپ محرقه بنوبت غب کمتر می شود و اعراض آن قوی تر پدید آید همان اولی تر باشد که نخست فصد کنند لیکن در فصد اعتماد بر قوت باید کرد و در تسکین حرارت بر موجب قانون و اندازه حرارت مبالغت می باید کرد و بامداد سی درم آب کدو بریان کرده با ده درم جلاب و نیم درم طباشیر و اگر حرارت و تشنگی سخت قوی باشد با آب کدو و قرص کافور دهند پس از ان بدو ساعت کشکاب رقیق دهند و آب انار نیز دهند و شبانگاه آب خیار ترش با جلاب آمیخته با آب خرماى هندی و یا بنفشه و هوای خنک کنند چنانکه یاد کرده آمده و چون هوای خانه خنک کرده باشد بیمار را بپوشانند تا بسبب خنکی خانه حرارت باندرون تن بازنگردد و دل گرم شود و هوای خنک و خوش بدم زدن گیرد و راحت نسیم بدل رسد بنفشه و نیلوفر و گلاب و صندل و کافور بویانند آوازه‌ها درشت و رنجهای از وی دور دارند و نزدیک بحران بر قانون که یاد کرده آمده بتدبیر لطیف بازگردند و اندکی آب انار با سیب یا جلاب دهند و هرگاهی که نزدیک بحران علامت بحران پدید آید که بحران بعرق خواهد بود بیماری که از خانه خنک بخانه معتدل آرند تا بحران بازنگردد و یا ناقص شود و اگر از پس بحران آن علامت بظهور آید که اندر رگهای قدری ماده مفسد که سبب تپ است باقیمانده

باشد و طبع نیز خشک باشد و آب آلودی کشته و زرد آلودی کشته دهند یا باقی ماده برفق مدد بیرون آرد و گاهی احتیاج بمسهل بود البته باید داد

صفت مسهل

آلودی سیاه عناب هریک بست دانه سپستان سی دانه مویز منقی بیست درم خرماء هندی بیست درم گل سرخ هفت درم بنفشه چهار درم سناء مکی هفت درم شاهسفرم دو درم تخم کشوث تخم خرفه هریک چهار درم تخم بادیان انیسون هریک دو درم هلیله زرد پانزده درم همگی را در سه من آب جوشی سبک دهند پس اندر شیشه سرفراخ کنند و دو روز در آفتاب نهند و بشب جای گرم باید نهاد و از پس سه روز آنکه هر بامداد چهل درم

غایه الشفاء، ص: ۶۵

پانزده درم سکنجبین بدهند و ده درم شراب بنفشه هم افزایش نافع آید-

اندر شطر الغب

اشاره

بدانکه شطر الغب تپی است از ترکیب صفرا و بلغم تولد کند گاهی باشد که در شطر الغب ماده بلغمی ماده صفرائی را عسرت کنند تا بدان سبب تپ صفراوی درازتر شود و بحران دیرتر کند و گاهی باشد که ماده صفراوی را لطیف کند و زودتر اثر نضح پدید آید تا بدان سبب نوبتهای بلغمی سبک تر شود و بحران زودتر کند لیکن بهر حال که باشد نوبتهای تپ مرکب عسرت تر شود و دیرتر گذرد گاهی باشد که بهمین سبب شطر الغب نه ماه یا بیشتر بماند و بسیار باشد که حاده شود و انتقال بدق هم کند و مزمن نیز می گردد و شخص که در تن او تولد صفرا بسیار بود زود عفونت پذیرد و از ریاضت که عادت داشته باشد بازایستد و تدبیر رطوبت افزا کند بیشتر بیماری او شطر الغب بود و اگر شخص باشد که در تن او رطوبت بافراط بود هر گاهی که تدبیر گرم کنند و رطوبت و ریاضت و غیره در پیش گیرد هم بیماری او شطر الغب حادث شود و حال کودکان که سالهای کودکی بسالهای تزعزع و جوانی رسند همون حال شخصی باشد که اندر تن او رطوبت بسیار باشد و ریاضت و تدبیر گرم کننده بر دست گیرد و حال جوان که از جوانی بکهولت رسد همچو حال شخص باشد که در تن او تولد صفرا بسیار باشد و ریاضت و تدبیرهای گرم کننده عادت دارد و بعده از ریاضت باز آید و تدابیر رطوبت افزا بکار دارد و بدین سبب بیشتر بیماری هر دو اندر اکثر حالها شطر الغب بود علامت ظاهرترین آنست که یک روز نوبت تپ درازتر و یک روز نوبت تپ سبکتر باشد و بسیار باشد که نوبت یک تپ بحد تمام رسیده که تپی دیگر آید تا آنکه در میان تپ هر دو ماده بهم باز کوشند بدان سبب رطوبت روی بموضع آرد ظاهر سرما یابد یا ماده دیگر دست یابد و غلبه آرد مثلا صفرا گداخته تر شود و رطوبت را بگدازد و بر عضلهای ریزد و بلرزاند یا بلغمی غلیظتری صفرا را کم کند و غلیظ گرداند و استیلای بلغم پدید آید و فراشای تولد کند بدین سبب بسیار باشد که بیمار پندارد تپ

غایه الشفاء، ص: ۶۶

بانتها رسیده و یا از سرما و فراشای پیدا یکبار یا دو بار دیگر فراشای کند و نوبت این تپ دراز باشد از بهر آنکه در میانه تپ بسبب باز کوشیدن ماده‌ها با یکدیگر حرکت که تپ فرو می‌ایستد و بسیار باشد که شطر الغب از غب دائره؟؟؟ بلغمی مرکب شود و علامت وی آنست که بهیچ حال سرما و فراشای نکند در اول نه در میانه و بر تقدیر اگر کند ضعیف باشد و علامت غلبه هر خلطی از اعراض حمیات باید جست اگر غلبه ماده بلغم باشد نوبت درازتر باشد و فراشای دراز ضعیف تر و نبض فشارده تر و اطراف زودتر

سرد شود و دیرتر گرم اگر غلبه صفرا باشد تب کوتاه‌تر باشد و اطراف نیز گرم شود و تشنگی زیاده بود و عرق تمام کند و سرما و لرزه قوی‌تر باشد و دلیل رنگین‌تر بول اگر صفرا و بلغم هر دو برابر باشد اعراض هر دو برابر باشد علی‌الجمله اندرین تب عرق کمتر آید علاج بطریق صواب آنست که طبع نرم داشتن و تدبیر قی و ادرار بول کردن و مسام کشادن و عرق آوردن و پاک کردن تن از ماده تب بچیزهای سهلتر و سبکتر و بدان طریق که آسان‌تر باشد فرمودن از تدبیر تسکین حرارت کند و استفراغ قوی از بس نضج کند و از چیزهای که طبع نرم کند پیش از نضج روا باشد آن آب لبلاب است و اگر ماده بلغم داشته باشد با گلنگین و اگر صفرا بیشتر باشد یا ترنگین و شیرخشت و اگر صفرا و بلغم برابر باشد مغز فلوس خیار شنبه که در غب غیر خالصه گذشته باید داد

جالینوس می‌گوید

کشکاب با اندکی پلپل در تب نافع است و بعضی اطباء پسین گفته که این از جالینوس سهو بزرگ شده است جهت آنکه غافل بوده است که فلفل تب را برافروزاند و کشکاب رطوبت را زیاده کند و تب بلغمی نیز عسرت‌تر بگذرد این اعتراض بر جالینوس خطا است از بهر آنکه اندر بیماری‌های مرکب صواب‌تر از آن نیست که شربتی مرکب سازند تا اگر طبیعت قوی باشد از آن شربت تصرف کند و قوت حرارت را از آن شربت بجانب ماده فرستد تا ماده را لطیف کند و خنکی را بجانب دل رساند تا دل و روح آسوده شود و با حرارت

غایه الشفاء، ص: ۶۷

تب مقاومت کنند و از آنجا که طبیعت قوی نباشد و در این تصرف نتواند هرچند کنند سود ندارد و هم این کس را که اعتراض کرده است می‌گوید اولی‌تر آنست که بعوض پلپل چیزی معتدل فرمودی چون کرفس و شبت مگر ندانسته که اندکی پلپل در کشکاب بدان گرمی نباشد و کشکاب حرارت او را معتدل کند و قوت او را بموضع ماده رساند اگرچه پلپل اندک باشد لیکن تلافی آواز تلافی کرفس بسیار بود اندرین باب گلشکر و سکنجبین بزوری شکری و سکنجبین ساده عسلی و شراب غوره عسلی موافق بود و قی کردن بسکنجبین و آب گرم یا آب ترب صواب‌تر باشد و ادرار بول به آب نخود و آب تخمها که شیره آن کشیده باشد و بداروهای معتدل باید کرد و تدبیر معرقات بدان‌گونه باید کرد که گفته شده و غذا نیز بدان سبب ترتیب که در غب غیر خالصه مذکور است و روزی که تب قوی‌تر باشد مزوره آب غوره و آب انار ترش باسفناخ و مغز بادام با زیربا و روزی که تب آهسته‌تر باشد طیهوج و دراج و چوزه مرغ خانگی یا زیربا و مانند آن دادن و در طعام‌های نخود و شبت و صقر و آب؟؟؟ کامنه و اندکی تخم بادیان و زیره کنند از هر یکی در خورد غلبه صفرا و بلغم و ترتیب استفراغ نیز هم بران‌گونه است و داروها هم از آن نوع باید ساخت در جمله اندر علاج این تب در یک‌دیگر علاج غب غیر خالصه باید کرد

صفت حب

مسهل که از پس نضج ماده شطر الغب باید داد؟؟؟ فیقرا یک درم شحم حنظل نیم درم سقمونیا دانگی کتیرا دو دانگ مقل دانگی جیها سازند چنانکه رسم است

صفت قرص

که اندر آخر تپهای کهن سود دارد گل سرخ بیخ سوسن از هر یکی چهار درم ترنجبین سه درم افسنتین رومی طباشیر از هر یکی دو درم شربت دو درم است-

اندر تپهای بلغمی مائیه

اشاره

هر گاهی که حرارت غریب اندر رطوبتی بلغمی اثر کند عفونت اندر وی پدید آید و گرم شود و سبب تپ بلغمی گردد و عفونت اندرون رگها باشد یا بیرون رگها اما آنچه بیرون رگها باشد اندر دماغ و جایگاه خالی باشد که در تن است

غایه الشفاء، ص: ۶۸

و آنچه باندرون رگها باشد سرما و فراشا نکند از بهر آنکه از جای خویش بیرون نمی آید و عضلها نمی ریزد که موجب فراشای گردد ببايد دانست که بلغم بطبع خویش رطوبتی است بقوام سفیدرنگ و بی طعم مزاج او سرد و تر بود و طعم بلغم ناطبعی شیرین باشد یا شور یا ترش و اگر سخت گرم شود طعم آواز شیرینی به تیزی گراید و این را بتازی لوزقی گویند و گاه باشد که بلغم همچو آبگینه گداخته گردد و این را بتازی زجاجی گویند علامت این تپ را از هفت چیز باید جست یکی از سرما و گرما و چگونگی آن دوم از عرق سوم از تشنگی چهارم از رنگ روی پنجم از نبض ششم از بول هفتم از اعراض که اندرین تپ بیشتر باشد اما آنچه از سرما و گرما تپ و چگونگی آن باید جست آنست هر گاهی که سبب تپ رطوبتی زجاجی یا رطوبت ترش باشد سرما و لرزه قوی باشد و سرمای زجاجی پائیده تر و قوی تر از همه باشد لیکن سرما بیک بار ظاهر نشود و نخست دست و پای سرد شود و اندک اندک اندامهای سرد شود تا بدان حدی که گوئی اندامها در میان برف است و بدشواری گرم شوند و گرم شدن بر زمان سرمای معاودت می کند از بهر آنکه ماده بس غلیظ بود و سبب سرما اندرین تپ بلغمی باشد که عفن شده باشد از بهر آنکه عفونت نخست در شیرین و شور تولد کند پس اندر ترش و پس از آن در زجاجی اثر این عفونت دو نوع باشد و دیرتر پدید آید و سرمای صعب و از نزدیک انتها باشد و هر گاهی که سبب تپ بلغم شور باشد در اول بیماری و آغاز تپ فراشای کند پس سرما بدان اندازه نباشد و از بلغم زجاجی تولد کند چون مدت بر آید سرما قوی تر شود مگر باندازه سرما زجاجی نباشد و سرما بلغم شیرین کمتر از سرمای همه انواع بلغم باشد از بهر آنکه او بطبعی نزدیک تر است و اگر دست بر وی نهند حرارت تپ اندرین بیمار هموار نباشد جائی کمتر و جائی اندک گرم لیکن چون یک زمان دست بر جای دارند گرم تر چنانکه چیزی از قعر تن بالا آید و بظاهر تن می رسد و بهیچ حال حرارت او بدان اندازه نباشد که حرارت تپ صفرائی و در بیشتر حالها مدت این تپ تا سیزده ساعت بکشد و مدت

غایه الشفاء، ص: ۶۹

آسایش او شش ساعت باشد و پاک نگسارد و آنچه از حال از عرق آمدن باید جست آنست گاه گاهی بخاری تر بر پوست پدید آید چنانکه پندارند که عرق خواهد کرد از بهر آنکه ماده بلغم است یک گونه تری باشد و اگر عرق کند هموار نباشد جهت آنکه ماده بس غلیظ باشد عرق کمتر کند و آنچه از حال تشنگی باید جست آنست که غلبه تشنگی در تپ بلغمی نشان شوری ماده باشد و آنچه از حال رنگ روی باید جست آنست چنانکه اندر تپهای دیگر رنگ روی برافروزد و اندرین تپ نتواند افروخت لیکن برنگی باشد که بزرگی و سبزی و سفیدی زند چون رنگ ارزیز و آنچه از حال نبض باید جست آنست که اندرین تپ نبض افتاده و ضعیف و صغیر و متفاوت باشد و باخر متواتر و سخت مختلف بود و آنچه از حال بول دلیل باید جست آنست که بول سفید و رقیق باشد و باخر سرخ شود و تیره گردد و آنچه از اعراض این تپ باید جست آنست که اندر تپهای بلغمی غشی بسیار افتد از بهر آنکه تپ بلغمی بهیچ حال بی آفت ضعف معده نباشد و بدان سبب شهوت طعام باطل شود و ذائقه دهن سخت ناخوش باشد و بسبب ناخوردن طعام قوت ضعیف گردد غشی تولد کند و از بهر آنکه ماده این تپ بلغم است و گوهر بلغم گران و نرم است تپ و سرمای این تپ با گرانی غنودن باشد و بسیار بود که پهلوها نفخ کند و باشد که سپرز بزرگ شود علاج این تپها که قانونها در

باب گذشته مذکور شده باید کرد از بهر آنکه ماده این تپ گاهی بلغم شیرین باشد داروهای که گرمی معتدل باشد بکار باید داشت و گاه باشد که چیزی خنک با وی باید آمیخت مثلا چون کلنگین یا سکنجین ساده سرشته و مانند آن و آنجا که ماده بلغم ترش باشد یا زجاجی قوی تر و لطیف تر و گرم تر داروها باید داد چون کمونی و فلاقلی و مانند آن و اصل اندر علاج همه انواع آنست که اندر ابتدای بیماری بسه چیز غایت رعایت کند یکی نرم داشتن طبع باندازه اعتدال دوم قی فرمودن باعتدال اندازه سوم تدبیر ادرار بول کردن بداروهای ملطف و معتدل و آنجا که ماده غلیظ است و اندک است و انتها زود

غایه الشفاء، ص: ۷۰

خواهد بود سه روز اول کشکاب دهند و اگر ماده غلیظ است در اول بیماری غذا بازگیرند لیکن تدبیر معتدل کنند یا آنکه گرسنه بودن و خفتن و ریاضت کردن اندرین تپ اگر بیم ضعف قوت نباشد سود دارد و الا نه غذا توان داد از بهر آنکه بیماری بلغمی بتدریج مهلت دهد برخلاف بیماری‌های حاده که مهلت و فرصت ندهد و آنجا که در اول بیماری طعام بر عادت خورده آید و تدبیر غلیظ کرده شود پیوسته بران عادت نشاید رفت و از پس یک هفته از آن عادت نباید گشت در جمله اندرین تپ غلیظ همچنانکه در تپ ربیع کنند نشاید کرد نخست مزوره‌ها بگوشت باید داد پس اگر از ضعف قوت ترسند مزوره بمرغ باید داد بهترین تدبیر در علاج این تپ آنست که اندر ابتدای بیماری‌های حاده در ابتدا قی کنند یعنی در ابتدای نوبتهای قی فرمایند بسکنجین و آب گرم آنچه در قی باسانی برآید بهتر و اگر نه در پی آن نشوند اگر چیزی برنیاید ماده را البته لطیف کرده با معانی فرو فرستد و اگر ماده غلیظ بود اولاً چیزی باید داد که ماده را لطیف کند چون سکنجین ساده یا بزور و قی با آب ترب و سکنجین بزوری باید کرد و اگر ترب را اندر سکنجین فرود کنند و بامداد ترب و سکنجین بدهند و از پس یک ساعت ترب و تخم ترب و تخم شبت اندر آب بجوشانند و بیالایند و آن آب با سکنجین بزوری بیامیزند و بدهند و آنجا که منش کشتن باشد و بی تکلف قی نمی آید خاصه اندر ابتدای تپ تا بیم آن باشد که ضعف قوت یا خشکی تولد کند باز نشاید داد و اگر حاجت آید شراب پودینه و میبه دهند و اولی آنست که قی بعد یک هفته فرمایند به شرطی که بیم آن نباشد که معده برنجانند و آماس معده تولد کند و شخصی را که قی دشوار باشد نشاید فرموده در تدبیر لطیف کردن ماده بهترین شربتی گلشکر است در آب گرم گداخت و از پس یک هفته بجیزی ملطف حاجت آید اندرین آب که گلشکر گدازند اندکی تخم بادیان یا تخم کرفس بجوشانند لطیف تر شود سکنجین بزوری و سکنجین ساده لطیف کننده و لوزیاء و نیز افیون هم برین؟؟؟ است یا هفت روز نگذرد؟؟؟

غایه الشفاء، ص: ۷۱

آب بادیان و مانند آن نشاید داد و می گوید پس از یک هفته سخت صواب است و اگر به چیزی که معده پاک کند و قوت دهد و ادرار بول احتیاج باشد چون انیسون و مصطکی بعد یک هفته باید داد تا بشریان تپ مقاومت کند و تشنگی بلغمی نیز زائل کند در جمله اندر تپهای بلغمی رعایت بقم معده بیشتر باید کرد و مصطکی خائیدن در این باب سخت نیک است و بر قم معده ضمداد باید نهاد که تقویت کند

صفحه سگ

سه درم لادن دو درم گل سرخ قصب الزیره از هریک پنج درم زعفران یک درم همه را بکوبند و با آب مرزنگوش و تمام بسرشند و بر قم معده گرم کرده دهند و تدبیر نرم داشتن طبع اندر ابتدای بگل شکر سهل بود و اگر قوت قوی باشد ده درم گلشکر یا سی درم ترنگین حل کرده صواب ترین تدابیر باشد باید دانست که اندر تدبیرها و شربتها افراط الحالی نشاید کرد و خرما هندی و آلوی سیاه و مانند آن نشاید داد که اندرین تپها مضرت بسیار آرد

صفت مسهل که طبع را برفق فرود آورد و معده را قوت دهد

و چون از بیماری یک هفته بگذرد اگرچه اثر نضج ظاهر نشده باشد تا هم باید داد تربد مصطکی زعفران از هریک دو درم شکر طبرزد سی درم شربت آن یک مثقال است اگر طبع نرم باشد و هر روز دو مجلس اجابت کند بدین ادویه مسهله هیچ احتیاج ندارد و اگر ضرور بود هر شب که آید شربت خورد بامداد پنج درم گلشکر تناول نمایند و بر اثر آن ده درم سکنجین عسلی بنوشند و آنجا که حرارتی باشد و بکشکاب حاجت آید اندکی بیخ بادیان و بیخ کرفس در کشکاب باید پخت و اولاً گلشکر خورد بعده کشکاب و آنجا که حرارتی ظاهر نباشد کشکاب نشاید داد تا یک هفته از روز اول بیماری هر بامداد بیست درم سکنجین باندکی آب و اگر تشنگی و حرارت بیشتر دارد گلشکر بوقت سحر باید داد بامداد آنکه آفتاب برآید بیست درم سکنجین ساده دهند اگر بهنگام طلوع آفتاب کشکاب دهند نیکوتر باشد و از پس کشکاب که چهار ساعت بگذرد سکنجین دهند و آنجا که دلیل بول غلیظ و رنگین باشد اگر فصد کند روا بود از پس چهارده روز شراب بزوری دهند و قرص گل نیز باید داد

غایه الشفاء، ص: ۷۲

و مالیدن اندامها بروغن و بی‌روغن اندرین تب سودمند باشد از آنکه در تپهای دیگر در ابتدای بیماری و آنجا که اندرین خلطی گران باشد مالیدن بروغن احشا را ضعیف کند و هرگاهی که بیمار باش آرزو کند حال قوت و تب باید دید و گفته‌اند که مالیدن روغن زیت و خانه عنکبوت سود دارد و باید دانست که از وقت نوبت طعام تا وقت نوبت تب شش ساعت باید که در میان فاصله باشد و ابرازها و مزوره‌ها سقر و زیره و کرویاء و دارچینی و نعناع باید کرد و چون قوت ضعیف باشد دراج و طیهوج و چوزه مرغ خانگی بریان کرده خورد و هرچه تری فزاید چون ترها و میوه‌های تر و از شیر و ماهی تازه و تربد و غیره احتراز نمایند و آب سخت سرد زیان دارد و هرگاهی که اثر نضج پدید آید بمسهل پردازند بلکه از پس نضج ماء الاصول دهند که ادرار بول کند و سودمند آید

صفت کرفس بیخ بادیان

بیخ اذخر پرسیاوشان انیسون از هریک مشت مصطکی و از تخم کرفس یک درم جمله را در یک من آب بپزند تا نیمه آید بیالیند و هر بامداد چهل درم گرم کند و ده درم گلشکر در وی حل کرده بدهند نافع آید و اگر ماده سخت غلیظ و سرد بغایت بود از پس آنکه استفراغی قوی کرده باشند شربتی از تریاق فاروق دهند و اگر موسم زمستان بود و بیمار پیر یا سردمزاج باشد از پس استفراغ هر روز دو دانگ تا نیم درم و تریاق یا مشردویطوس یا تریاق اربعه شربتی بدهند اندر آب بادیان یا آب آبی که اندرون زیره و اساردن و حاشا پخته باشد و اندر تابستان و عمر جوان و بیماریهای گرم ازین معجونات هرگز ندهند لیکن بر سکنجین بزوری و گلشکر و قرص گل اختصار کنند و آنجا که مانعی باشد که بسبب آن مسهل نتوان داد اعتماد بر ماء الاصول و چیزهای لطیف اخلاط باید کرد که هم عرق آرد و هم ادرار بول کند و قرص گل اندرین حال دهم از پس ظهور نضج سخت نافع بود قرص گل از محمد بن زکریا

صفت گل سرخ

اشاره

ده درم عصاره غافث شش درم عصاره افسنتین سه درم مصطکی یک درم سنبل اساردن عود خام فقاع اذخر از هریک درمی شربتی سه درم در ماء الاصول و گلشکر اگر در پشت پای و پشت چشم و روی تهیج آماسیدن

غایه الشفاء، ص: ۷۳

پدید آید قرص گل یا ایارج فیکرا باید ساخت بدین نمط انیسون پنج درم مغز بادام تلخ چهار درم فقاق اذخر سه درم لک مغسول پنج درم ریوند شش درم ایارج هفت درم عصاره غافث سه درم و نیم تخم بادیان و کرفس از هر یکی سه درم پودینه خشک چهار درم گل سرخ شش درم سنبل شش درم جمله با آب عنب الثعلب بسرشد و قرص کنند بوزن دو درم هر بامداد یک قرص اندر ماء الاصول بخورند و اگر نانخواه بانگین بسرشد و مقدار سه درم بدهند اگر آخر تپ باشد که سخت بلرزاند و دیر گرم شود سودمند آید و غاریقون مقدار یک درم یا یک مثقال با عسل بدهند سود دهد بزر الانجره یک مثقال با یک مثقال عسل بسرشد و بدهند از پس نضج چندان نفع دهد که جای تعجب باشد بل از بادیان و این قسم چیزها احتیاط کنند اگر حرارت قوی باشد ندهند و گرمابه اندر آخر بیماری که علت در انحطاط باشد سود دارد-

باید دانست که نوع تپ بلغمی آنست که بیمار را اندرون غشی افتد و سبب آن بیشتری اوقاتها بسیاری و پراگندگی بلغم است از بهر آنکه تپهای بلغمی از ضعیفی فم معده خالی نباشد بدین سبب گاهی ضعیفی فم معده سبب ضعیفی و غشی گردد گاهی از ماده تپ بجانب دل و حوالی آن میل کند و روح از آن سرد شود و قوت از آن سقوط گردد و غشی پدید آید و نوبتهای این تپ همچو نوبت تپ بلغمی شود و اندر چشم و روی تهیج و آماس پدید آید و رنگ روی بر یک حال نماند گاهی رصاصی باشد و گاه زرد و گاه بکبودی و سیاهی و سبزی و چشمها تیره شود و سرها و پهلو درد کند و نفخ آرد و علاج این سخت مشکل است از بهر آنکه اگر ماده را بقوت باز گزارند قوت بیمار بتلطیف و نضج وفا نکند و از دفع آن عاجز آید بدین سبب بضرورت غذا باید داد از بهر آنکه اندر تن او خلطی نباشد که طبیعت آن را بصلاح آرد و هضم کند تا قوت را مدد باشد و اگر غذا داده شود هضم را دوست و مدد و ماده تپ گردد و اگر غذا باز گیرند قوت بتمامه ساقط شود و اگر خواهند که ماده را برفق کمتر کنند سخت دشوار باشد از بهر آنکه ماده بسیار بداروی سبک بر وفق اجابت نکند و باشد که ماده بجنبد

غایه الشفاء، ص: ۷۴

و دفع نشود و منفذهای روح را به بندد حقنه باید کرد و اگر استفراغ کنند که اجزای قوی باشد طاقت احتمال آن ندارد زیرا که بدون استفراغ و بی جنبش خلط غشی می افتد پس صواب آنست که او نخست سه روز ماء الاصول بدهند و هیچ چیز دیگر نشاید داد و اگر قوتی ضعیف باشد کشکاب از نخود بنمایند یا جو دو پهر و نخود یک پهر و اگر بچیزی دیگر حاجت آید اندکی نان در جلاب یا ماء العسل ثرید کرده بدهند و هر گاهی که جز اینها خورد اگر قدری شراب نوشد مفید بود و خلط را بپزند و قوت مزاج بخشد و آنجا که در اول بیماری طبع مجیب نباشد نخست رودها را بحقنه که از آب چقدر و اندکی بوره باشد پاک کنند و روغنی که اندر وی قبض نباشد چون روغن خیری یا روغن شیرخشت تازه بمالند بدستهای بسیار تا خلط لطیف شود و اندر زمستان روغن خیری بهتر باشد

جالنوس

می گوید من اندرین تپ هیچ استفراغ نتوانستم کرد الا- بمالش و ترتیب و مالش چنین باید کرد که نخست ساقها از بالا بزیر فرو مالند پس رانها و پشت و سینه را همچین از بالا بزیر فرو باید مالید همین که از بالا فرو آید و چنان بقوت مالند که پوست سرخ شود و بیم باشد که بیمار بیهوش گردد و چنین سازند که زمانه بیماری یک نیمه اندر مالش مشغول دارند و یک نیمه اندر خواب و جای خواب خانه خنک باید کرد و در سردی و گرمی معتدل باشد و خواب معتدل شود دارو و خلط را بپزند و بسیار خفتن زیان دارد اندر اندامهای درونی گرانی پدید آید آب با سکنجین بخورد و از آب سرد محترز باشد و اگر بیمار آب سرد خوردن عادت داشته باشد و فصل تابستان بود سکنجین یا آب سرد روا باشد و اندر زمستان با آب گرم باید داد و اگر آب گرم بی سکنجین دهند روا

باشد و در جمله شربت‌ها گرم کرده اولی‌تر مگر که فصل سخت گرم باشد و ماء العسل سود دارد و اگر اندر ماء العسل زوفا و کرفس باشد نهایت ملطف بود لیکن اگر ترسند که ماده گرم شود ماء العسل ساده اولی‌تر است از بهر آنکه قوانین علاج این تب تطف ماده است بی آنکه گرم شود و هر گاهی که طبع خشک باشد حقه از آب چقندر و بوره می‌باید کرد

غایه الشفاء، ص: ۷۵

و اگر طبع مجیب باشد حبس نشاید نمود- مگر آنکه ترسند که قوت ساقط شود و ماء العسل غلیظ اسهال کمتر کند و غذا بیشتر دهد و اگر بیمار از ماء العسل متنفر باشد یا اسهال از حدی بگذرد عوض ماء العسل کشکاب دهند یا گندم آب باید داد و اگر حاجت آید لختی ناردانگ و سماق و گندم بپزند روا باشد و هر گاهی که نبض ضعیف شود نان اندر شراب ممزوج ثرید کنند و بدهند لیکن اندر اندام‌های درونی اگر آماسی باشد نشاید داد و نه علاج را وجهی باشد و نه امید خلاصی و رگ زدن بهیچ وجه نشاید از بهر آنکه سبب بیماری ماده خام باشد اگر فصد کنند تن سرد شود و خلط خام بماند و هضم غذا تباه شود و گرمابه سود دارد و هوای سخت گرم و بسیار سرد زیان دارد از بهر آنکه در هوای گرم خلط بگدازد و بجانب سینه و شش و دماغ میل کند و هوای سرد نضج را بازدارد و اگر کسی را قی کردن آسان باشد امیدوار باشد که قی کرد و خلاصی یافت

و دو قسم دیگر تب بلغمی

اشاره

است

یکی بروز آید و شب‌رها کند

این را بتازی نهاری گویند و

یکی ضد این باشد

بنام لیلی و اگر در تدبیر طبیب مغالطه افتد درازی کشد تا بحدی که بدق رسد نهاری عسرت‌تر است از بهر آنکه گرم‌تر باشد و حرارت غریزی اندر تن پراکنده‌تر و مسام بدن سبب گشاده‌تر و تحلیل بیشتر این اسباب سبکی گساریدن تب است پس آنجا که با این تب بلغمی ظاهر شود و ماده سخت بسیار و عسر باشد بدشواری نضج یابد علاج تب نهاری آنست که بیمار را اندر تب غذا نشاید داد بدین سبب بوقت غذا دادن بشب باز افتد و چون غذا داده شود دستوری نتوان داد تا بر امتلای معده بخسپد و بازداشتن از خواب قوت را ضعیف کند و ماندگی آرد و اگر بروز خسپد زیان دارد و خواب روز بجای خواب شب باز ایستد اما طریق علاج هر دو نوع بر سبیل علاج بلغمی است چنانکه یاد کرده آمده-

اندر تبهای بلغمی

اشاره

لازمه باید دانست همه علامت‌های این تب بلغمی باشد جز آنکه اندرین تب لرزه و سرما بند شد و گساریدن او سخت پوشیده باشد غایه الشفاء، ص: ۷۶

و مشابه بدق بود و عرق نکند مگر روزی که تب رها کند معالجه این تب همچو علاج بلغمی باشد اما بشربت‌ها پزاندند و لطیف‌کننده

در اینجا دلیری نتوان کرد چنانکه در علاج بلغمی نائبه کنند خاصه اگر بادی صداعی یار باشد یا در دماغ ضعیفی باشد از بهر آنکه ماده خون لطیف گردد بدماغ برآید اولی تر آنست که معده را بگلشکر تقویت دهند از بهر تطف خلط سکنجبین ساده یا سکنجبین که اندر وی بیخ بادیان پخته باشد یا جلاب و اندکی آب بادیان و آب کرفس جوشانیده بقراط از بهر این گفته مردم پیر را که تپ آهسته و نرم گیرد به نرمی و آهستگی آن؟؟؟

نشاید کرد و بچیزهای گرم دادن دلیری نتوان کرد لازم که با احتیاط تمام و آنجا که دماغ قوی باشد و صداع نبود و تپ آهسته باشد استفراغ باید کرد ذبحها که در وی شحم حنظل باشد و ادرار بول بماء الاصول و اقراص غافث سودمند باشد

صفت اقراص

غافث سی درم گل سرخ شصت درم طباشیر چهل درم شربتی دو درم و بسیار باشد که این تپ با استسقا باز گردد و هر گاهی که این علامت‌ها پدید آید بعلاج آن مشغول باید شد

اندر تپهای که اندرون سرد باشد و بیرون گرم

اشاره

اما باید دانست که ماده بلغم زجاجی در قعر تن بسیار جمع آید و بخار آن عفونت پذیرد و تن گرم شود آنچه غیر متعفن باشد اندرون تن را سرد همی دارد بسبب آنکه پیش از آن که تپ تولد کند تن از سرما این ماده آگاهی نمی‌یابد باید دانست که ماده اندر تن ساکن بود و از جای بجای دیگر حرکت نمی‌کند بدین سبب اجزای این ماده با اجزای ماده خو کرده آید و از حال بحال دیگر گردد و حرکت عفونت اندر وی پدید آرد و از جای جنیند گیرد هر جزوی از قرارگاه خویش بجنبد و جزوی دیگر که این جزو او تن با وی و یا آن حال که اندر وی ماده باشد خو نکرده بود تافتن گرفت و تپها که اندرون گرم باشد و بیرون سرد ماده آن دو قسم باشد یکی بلغمی دیگر صفراوی اما آن که ماده او بلغمی باشد چنان بود

غایه الشفاء، ص: ۷۷

که بلغم اندر قعر تن عفونت پذیرد و گرم شود و تن را بسبب گرم کند یکی آنکه ماده بلغم دشوار تحلیل پذیرد بخار آن بظاهر تن کمتر رسد برون سرد و درون گرم باشد دوم آنکه حرارت غریزی بجانب ماده بخاری تر گم گشته و عفونت نه پذیرفته از تن برخیزد و بظاهر تن آید و لختی گرمی کند و زود خنک شود همچو آب گرم اگرچه با آتش گرم کنند زود حرارت بگذرد و زود سرد شود و آنکه ماده او صفرا باشد چنانست که صفرای اندر باطن عروق عرق گردد و دیرتر تحلیل پذیرد و بخار او بظاهر تن کمتر نشود و اندرون می‌سوزد سوال در باب نخستین گفته که تپ حرارتی غریب است و در دل بر فروزد و بمیانجی خون و روح اندر همه اندامها بگذرد و اندر همه پراکنده شود و تن را گرم کند و اندرین هر دو تپ شرط نمی‌کند که حرارت در دل برافروزد و از دل بهمه تن رسد جواب اندر همه تپها حرارت بدل رسد و از دل بمیانجی روح و شراین و خون همه تن پراکنده شود لیکن چون مانعی پدید آید که حرارت بهمه اندامها نرسد آنچه در باب اول گفته خلاف آن باشد و بشرط چنانکه معلوم شده است چیزی گران بجانب مرکز میل دارد و هر گاهی که مانعی نباشد قرارگاه او جز مرکز نباشد لیکن چون مانعی پدید آید بمرکز نتواند رسید بدین سبب گرانی او باطل شود و طریق علاج هر دو یکیست بیکدیگر و بیشتر اعانت به تدبیر قی باید کرد بسکنجبین و تخم ترب و مانند این که مقی بلغم باشد و از اول تا هفت روز هر روز هفت درم گلشکر بخایند تا معده را قوت دهد و از پس آن شربت آب گرم بخورد و از پس دو ساعت بست درم سکنجبین ساده خورد و اگر سرما قوی باشد و دلیل ماده خام بود بعوض گلشکر

سکنجبین عسلی یا بزوری خورد و از پس یک هفته نقوع صبر و ایارج فیکرا و شراب گل و حب صبر

صفت حب صبر

صبر سقوطری دوازده درم هلیله زرد چهار درم مصطکی سه درم گل سرخ انیسون زعفران از هریک یک درم کتیرا مقل ازرق از هریک یک درم شربت‌ی دو درم

صفت نقوع صبر

صبر سقوطری چهار دانگ

غایه الشفاء، ص: ۷۸

با آب گرم حل کنند و یک شبانه‌روز به‌نهند و این همه یک شربت است و اگر بعوض صبر ایارج فیکرا کنند جائز است

صفت شراب گل

گل سرخ دو من اقماع جدا کرده بگیرند و و اندر ده من آب بیزند تا نیمه بازآید و دیگر باره گل تازه کنند و بیزند تا نیمه بازآید و بیالیند و دو من انگبین و شکر برافکنند و بقوام آرند صفت مسهل که از پس نضج دهند تربد یک درم غاریقون چهار دانگ صبر نیم درم بسکنجبین بسرشند و سحرگاه بدهند و روز دیگر قرص گل دهند با گلشکر و گلنگبین و اگر معده ضعیف باشد اندکی عود و مصطکی با آب ترکیب کنند سودمند آید و اگر معده سلامت باشد و حرارتی نبود قرص گل بسکنجبین دهند و مالیدن همه اندامها سودمند آید و حقنهای که میل بگرمی دارد درین تپها نافع آید و در آخر این علت کمونی فودنجی و مانند آن سود دهد و بعضی اطبا گفته‌اند اگر مرد پیر باشد بعلاج آن مشغول نشاید شد که پیر ازین تپ خلاصی نیابد و اگر مرد کهل و قوی باشد داروها ملطف باید داد چون دواء المسک در ماء الاصول و اگر زمانه زمستان بود مشرودیطوس؟؟؟

و تریاق بزرگ و مانند آن نفع دهد علاج آنکه حرارت در باطن باشد بر وفق باید کرد و در ابتداء سکنجبین ساده و گلشکر شکری باید داد و در آخر بیماری نقوع صبر و ایارج فیکرا و آب بادیان و قرص گل و مانند آن و قانون‌های که اندر علاج تپهای بلغمی ماده یاد کرده آمده مطالعه باید کرد-

اندر انواع علامت تپ ربع و علاج آن

اشاره

تپ ربع دو جنس است یکی ربع نائبه که نبوت آید و دوم ربع لازمه و دائمه هم گویند و این قسم کمتر اتفاق افتد و سبب تپ ربع اسباب تولد سوداست و عفونت آن و من جمله اسباب تولد سودا یکی آنست که اندر سپرز ضعیفی باشد یا المی و بدان سبب سودا بخود نه کشد و از خون جدا نتواند کرد یا سودا اندر تن بسیار گردد و سودا بعض در وی خون طبعی و بعضی بلغم باشد یا خون یا صفرا یا سودا که سوخته شود و هر خلطی که سوخته شود سودا

غایه الشفاء، ص: ۷۹

غیر طبعی گردد و هر گاهی که ماده اندر عروق باشد ربع نائبه تولد کند و هر گاهی که اندر یک عضو باشد ورمی صلب یا سرطان یا خوره پیدا شود و بیشتر حمیات ربع کم‌خطر باشد اگر در تدبیر معالجه خطا نرود و مدت درازترین وی یک سال بود و مردم را

بدین تپ از بیماریهای سودا چون صرع و مالیخولیا و تشنج روی دهد و لیکن اگر اندر علاج خطا افتد و ماده سخت خام باشد مدت وی درازتر گردد و باشد که دوازده سال بماند و آنچه دراز کنند بیشتر اوقات باستسقا بازگردد و بسیار باشد که تپهای مرکب با آخر ربع یار شود

علامت تپ ربع نخست

سرما و لرزه اندک باشد و هر نوبتی زیادت همی شود تا وقت انتها و از پس انتها بتدریج کمتر می‌شود و سرما با درد استخوان‌ها و تکسر باشد و بسیار رنج دهد و لرزه آرد چنانکه دندانها برهم زند از بهر آنکه ماده غلیظ و سرد باشد دیر گرم شود لیکن خون گرم شود گرمی او کمتر از گرمی حمیات بلغمی باشد و نشان نضح آن باشد که سرما و لرزه کمتر افتد و بسیار باشد اندر بهار کسی را که غب آید و آخر ماه ربع بازگردد از بهر آنکه ماده رقیق بعرق و دیگر استفراغها صرف شود و غلیظترین اندر تن بماند و هرگاهی که سببی از اسباب عفونت اندر آنکه باقی مانده اثر کند سبب ربع گردد و همچنین هرگاهی که ماده تپه‌اء مرکبه که نوبتهای آن مختلف باشد با استفراغ خرج شود بر؟؟؟ ربع قرار گیرد و مدت ربع خاصه بیست و چهار ساعت باشد و مدت آسایش چهل و هشت ساعت بود و گروهی گفته‌اند که اندر بیشتر دردهای ربع خالصه چهل و نه دور باشد اما؟؟؟

ربع بلغمی آنست که نوبتهای آن دراز باشد و نبض بطی و نرم و بول غلیظ و؟؟؟

انواع ربع نخست بول سفید باشد و بسیزی گراید و خام باشد و از پس اسهال بسیار؟؟؟

و عرق ربع با تپ بلغمی بسیار باشد و با تپ صفاوی اندک علامت ربع؟؟؟

پدید آمدن نشانه‌های غلبه خون باشد و سخنه و عادت و فصل سال و غذاهای ما قبل که باکل آمده بر آن گواهی دهد

علامت ربع صفاوی آنست

که نوبت او کوتاه

غایه الشفاء، ص: ۸۰

تر باشد و نبض سریع و متواتر و عرق بیشتر کند و تشنگی و حرارت غلبه دارد و سخنه و عادت و فصل و سال و غذاهای گذشته بران گواهی دهد و علامت ربع سوداوی آنست که اسباب تولد سودا بیشتر باشد و مزاج و عادت و سال و عمر و فصل و غذای گذشته بران گواهی دهد اما علاج عام اندر همه انواع ربع آنست که روز نوبت از طعام و شراب بازایستد خاصه از آب سرد و روزها که اندر میان و نوبت باشد از طیہوج و چوزه مرغ خانگی چاره نباشد و اندر اول بیماری تدبیر لطیف نشاید کرد و غذاهای گرم و داروهای خنک و گرم نشاید داد و استفراغهای قوی نشاید کرد لیکن اگر در اول بیماری استفراغی اندک کرده شود و بمسهلی لختی خلط غلیظ را کم کند بهتر باشد چنانکه اندر بابهای گذشته یاد کرده آمده است و آنجا که طبیعت در اول بیماری مسهل صواب باشد حقه نرم اولی تر باشد و تدبیر ادرار بول نیز موافق بر وفق باید کرد و از طعامهای غلیظ و میوه‌های تر و شیز و جغرات و هرچه از وی بادهای تولد کند احتراز باید کرد و آسایش و گرمابه معتدل که دل گرم نکند و قی نیارد موافق باشد و طعامهای معتدل که میل بگرمی دارد سودمند بود از بهر آنکه گرمی و تری ضد سود است و آنچه سرد و تر باشد مضرت کم دهد برای آنکه تری مر ضد طبع سود است لیکن آنچه مرطب و مبرده باشد باندازه باید داد تا که سردی آن ماده خام را خام تر نکند چیزی گرم بیامیزند تا معتدل شود روا باشد چنانکه

که من از بهر خود قلیه از کوت فرمودم خون من بسیار شد و دارچینی داخل کردم تا مضرت کوت بازدارد طعامهای سرد و خنک زیان آرد و خریزه شیرین از بهر آنکه ادراار بول کند و ماده لطیف را با درار دفع کند و غلیظ را بگدازد موافق باشد و شفتالو هرچه سخت نازک باشد و زود عفونت پذیرد زیان دارد و این دقیقه نگاه باید داشت و می‌باید دانست که ربع تابستانی زودتر بگذرد بدین سبب تدبیر او لطیف باید کرد و بشوربا و زیره یا چوزه مرغ خانگی قناعت باید کرد و استفراغ کمتر کنند و هر روزی که نوبت نباشد سکنجین بزوری و کشکاب می‌باید داد چنانکه

غایه الشفاء، ص: ۸۱

اندر بابهای گذشته یاد کرده آمده است و اگر خلط غلیظتر باشد هر بامداد هفت درم گلنگین با هفت درم سکنجین ساده سرشته بخورد و مویز منقی دانه بیرون کرده با پسته و مغز بادام باید خورد و غذا شوربای نخود و زیره با مرغ بدین تدبیر بسیار تپهای ربع زائل شده است و آنچه اندر تیره ماه ربع تولد کند دراز و سنگین باشد از اول تدبیر لطیف نشاید کرد

[قانون تپها و علاج عفونی]

اشاره

و قانون تپها و علاج عفونی که اندر بابهای گذشته ذکر یافته در تدبیر بکار دارند و قوت مریض نگاه باید داشت و از حرکتهای سخت و اندیشه و خشم و مانند آن خود را نگاهدارند اما

علاج ربع خونی

که از بسیاری درد خون طبعی تولد کند آنست که نخست رگ باسلیق یا اکحل از دست چپ زنند اگر خون تیره باشد و بسیاری گراید چندان مناسب باشد بیرون کنند و رگ فراخ زنند تا تیرگی خون بیرون آید و اگر خون سرخ و نیکو بود رگ نشاید زد از بهر آنکه خون صالح بیرون کردن قوت را ضعیف کند و هر استفراغی که کنند روز نوبت نشاید کرد و اگر از پس روز نوبت بگرمابه رود چندان استقامت کند که تری گرمابه در رگهای او و اندامهای اثر کند لیکن عرق ناکرده بیرون آمدن نفع دهد و خلط نرم و پخته شود و طعام از پس رگ زدن طیهوج و درّاج و چوزه مرغ خانگی بود و زرده خایه مرغ نیم‌برشت و گوشت بره و بزغاله و زیرباد ابزارهای دیگ و دارچینی و کردیا و شبت باید خورد و در اول بیماری بجگر و سینه و سپرز رعایت باید کرد سکنجین و کشکاب بدان طریق بود و ترتیب که در گذشته مذکور شده نفع‌مند آید و اگر بمسهل احتیاج آید طیبخ شاهتره بغایت موافق افتد

صفت طیبخ شاهتره

شاهتره ده درم عناب و آلوی سیاه هریک سی عدد تخم کرسنه پنج درم پوست پنج بادیان و پوست بیخ کرفس از هریکی ده درم مویز منقی دانه بیرون کرده سی عدد بپزند چنانکه رسم است و چهل درم ترنجبین در وی حل کنند و باز بیالایند و بخورند و مطبوخ هلیله نیز موافق باشد از اول روز بیماری تا بیست روز

غایه الشفاء، ص: ۸۲

بگذرد ازین مسهلات نشاید داد و شربت از پس مسهلات آب انار ترش و شیرین با آب آلو و سکنجین و اگر حرارت قوی نباشد آب بادیان تر صواب باشد و قی کردن در همه انواع ربع سود دهد و در ربع و موی طبع بشراب گل یا بمطبوخ هلیله نرم کنند و اگر بحقنه نرم نخست استفراغ صواب تر باشد و در آغاز نوبت که وقت حرکت خلط باشد قی کردن سودمند آید

صفت مطبوخ مقی

هلبله زرد هلبله کابلی از هریک هفت درم بنفشه پنج درم افیتیمون و سنای مکی از هریکی چهار درم تخم ترب و تخم شبت از هریکی پنج درم تخم خرفه نیمکوفته تخم خربزه از هریکی پنج درم جمله را بپزند و بیالایند و مقدار صد درم یا پنجاه درم سکنجین نیمگرم بیامیزند و بنوشند و ابزارهای مزورها صعتر و زیره و کرویاء و دارچینی و پودینه باشد و چون قوت ضعیف بود دراج و چوزه مرغ خانگی بریان کرده خورد و از هرچه تری فزاید چون ترها و میوه‌های تر و از شیر و ماهی تازه و ثرید و جز آن پرهیز کنند و آب سخت سرد زیان دارد و هرگاهی که اثر نضج پدید آید این جمله مسهلالت و مدرات نفع دهد صفت مسهل که اسهال بلغم کند تربد غاریقون هریک چهار درم حب النیل یک درم ایارج فیکرا چار دانگ نمک نطفی دو دانگ انیسون تخم کرفس هریکی دانگی و نیم حب کنند چنانکه رسم است در هفته ازین نوع مسهل باید ساخت و در میان هفته باید فرمود صفت ماء الاصول که از پس ظهور نضج باید داد نفع دهد و ادرار بول کند بیخ کرفس بیخ بادیان بیخ اذخر پرسیاوشان انیسون از هریکی مثنی مصطکی تخم کرفس هریک دو درم جمله اندر یک من آب بپزند تا نیمه باز آید بیالایند و هر بامداد چهل درم گرم کنند ده درم گلشکر در وی حل کنند و بدهند نافع آید و اگر ماده سخت غلیظ باشد و بغایت سرد بود از پس آنکه استفراغ کرده باشد شربتی قوی از تریاق بدهند و اگر روزگار زمستان باشد با مریض سردمزاج بود بعد استفراغ هر روز دو دانگ یا نیم درم تریاق یا مسرودیطوس یا سحربتان یا تریاق اربعه شربتی دهند در آب بادیان یا آب آبی که اندران زیره و اساردن و حاشا پخته باشد و اندر تابستان

غایه الشفاء، ص: ۸۳

و عمر جوان و بیماری‌های گرم ازین معجونات هیچ ندهند بر سکنجین بزوری و گلنگین و قرص گل اختصار کنند و طعام مزورها ماش و کدو و قلیه خیار و زیربا مغز بادام و تا سه هفته نگذرد دراج و مرغ خانگی ندهند مگر آنکه قوت ضعیف باشد و از پس چهل روز گوشت بره و بزغاله دهند و از اقسام میوه انار باید داد

علاج ربع بلغمی آنست

که در ابتدای علت هیچ استفراغی قوی نشاید کرد از بهر آنکه ماده خام باشد و اگر اتفاق استفراغ شود قوی نکنند از بهر آنکه آنچه لطیف باشد خرج شود و آنچه غلیظ باشد اغلظ و عسرتر بیرون می‌شود هر بامداد ده درم گلنگین عسلی اندر پانزده درم آب بادیان و ده درم آب کرفس جوشانیده و صاف کرده بخورد و اگر طبع خواهد نرم کنند پنج درم تخم معصفر بر سر آب کنند و بخورند و اگر گلنگین مسهل هر هفته یکبار خورد صواب باشد

صفت گلنگین

مسهل تربد چهار درم زنجبیل نیم درم کسبفائخ نیم درم گلنگین ده درم این همه داروها بکوبند و با گلنگین بسرشند این جمله یک شربت باشد و اگر بیمار محروری مزاج باشد و نحیف بدن و فصل تابستان بود ماء الجبن و شکر دهند تا طبع نرم شود و اگر حقه نرم سازند صواب باشد و طعام از بهر نرم داشتن طبع از برگ چغندر و اسفاناخ پزند و با آبکامه جوش کنند و شوربای خروس پیر و گنجشک بهتر باشد از میوه‌ها انجیر شکری و مویز؟؟؟

و اگر روز نوبت وقت سرما قی کنند با آب شبت و ترب و انگین و نمک صواب باشد و اگر کسی را قی دشوارتر باشد ترب را بر آتش نرم بپزند و از یکروی نهند و لختی نمک نهند و دیگر ترب نهند همچنین سه رویه نهند و بامداد چنانکه بتوانند ازین ترب

بخورند و طعام‌های شور و چقندر پخته بخورند یا خردل سوده و سکنجبین از پس طعام به آب نیمگرم بخورند ریاضت و مالیدن آهسته سود دارد و مسام بکشاید اخلاط را نرم کند و هرگاهی که نشان نضج پدید آید مسهل قوی بخورد و این؟؟؟ از پس ظهور نضج در هر هفته یکبار بخورد

صفت آن هلیله سیاه

هلیله کابلی از هر یک هفت درم بسفائخ ایتیمون از

غایه الشفاء، ص: ۸۴

هریک سه درم همه را بکوبند و بیزند شربتی سه درم با سه درم شکر و از پس آن آب گرم بخورد و هرگاهی که روز سرد شود و فصل زمستان آید معجون‌های گرم بکار دارند چون معجون انگزد و فلافلی و جز آن

صفت معجون

اشاره

انگزد و فلفل برگ سداب مر و انگزد از هر یک یک استار بکوبند و با انگبین مصفی بسرشد شربتی نیم مثقال ثابت بن قره و محمد بن زکریا می گوید اگر یک مثقال خورد وقت نوبت و تن را گرم دارند تا عرق کند سودمند آید و اگر هر هفته از مسرودیطوس و تریاق بزرگ دو دانگ تناول کنند بغایت نفع دهد معالجات ربع سوداوی بعلاج ربع بلغمی نزدیک است طبع هم نرم باید داشت بدان طریق که اندر بلغمی یاد کرده آمده و استفراغ قوی از پس نضج باید کرد و اندر داروها ایتیمون بسفائخ غاریقون حجر ارمی حجر لاجورد خربق سیاه بیشتر باید کرد و رگ باسلیق زدن پیش از نضج در آن ماده سودمند آید

جالینوس می گوید

بسیار تپهای ربع سوداوی را معالجه کردم بدین طریق که از پس نضج مسهل دادم و از پس آن چند روزی شراب افستین دادم و از پس آن تریاق دادم سودمند آمد و ربع دایم کمتر اتفاق افتد و اگر افتد سبب آن باشد که ماده اندر دو عضوی بود یا اندر سه عضوی و هر یکی بنوبت دیگر آغاز کند و معالجه آن بهمین طریق باشد که ذکر یافته لیکن تدبیر و شراب و داروها همه باید که میل باعتدال دارد و بهترین چیزی سکنجبین بزوری و گلنگین دهند و ماء الاصول معتدل و آب بادیان تر و آب کرفس این همه دادن و باسلیق کشادن اندرین باب سود دهد جهت آنکه ماده در عروقها باشد و نگاه باید کرد گاه باشد که بفسد صافن حاجت آید-

اندر تپهای خمس و سدس

اشاره

باید دانست که ماده این تپها از جنس ماده ربع باشد لیکن کمتر و غلیظتر باشد

جالینوس می گوید

من اندر همه عمر خویش ازین جنس ندیده‌ام الا خمس ضعیف و همچون منکرست این تپها را از جنس ماده تپ ربع و می گوید همانا سببی یاد نباشد مر این تپ را خون چون حرکتی و ریاضتی قوی و ناگاه حدوث چیزی منکره با طعامها و شرابها و داروی ناموافق یا چیزی از اعتدال نفسانی چون غم و شادی

غایه الشفاء، ص: ۸۵

و خشم و اندیشه که اندر مزاج اثر کند و هروقت که سببی از اسبابها تازه شود تپ تولد کند می گوید احتیاط باید کرد تا غلط نیفتد

بقراط می گوید

این تپهایست سبع تا مدت دراز بود و تسع درازتر از سبع بود می گوید خمس بدتر از دیگر تپها باشد از بهر آنکه گاه باشد که مقدمه سل بود و گاه باشد که بر تبع آن پدید آید

شیخ الرئیس می گوید

که بقراط گفته خمس از همه بدتر است مراد او ازین خمس مطلق نیست بلکه مراد او اینست که بعضی از تپهای خمس بدتر از تپهای دیگر است از بهر آنکه گاه باشد که در تپهای مختلف اعضای رئیسه گرم شود و بدق ادا کند

شیخ الرئیس

گفته بیماریها که ما ندیده‌ام بقراط آن را ذکر کرده است و تپ ربع نه از ان بنوبت ربع همی آید که ماده او سوداست از بهر آن به نوبت همی آید که ماده او غلیظ و اندک است پس حجت باشد جایی که ماده او غلیظتر و کمتر از ان باشد تپ نوبت دیگر گیرد و علاج این تپها همچون علاج تپ ربع باشد لیکن بجزیه‌های گرم دلیری کمتر باید کرد و استفراغ نیز کمتر کنند مگر از پس آنکه نضح تمام پدید آید استفراغ کنند درخور حال صواب بود و شیخ گوید

که چنانکه جالینوس گفته مرا هم غلامی بود و او را ازین تپها همی آمد و من هم چنانکه جالینوس گفته گمان بردم که این غلام تخلیطی می کند و این تپ بدان سبب همی آید پس گوش بدان داشتم و قیام ابتدای وقت نشان کردم و مدت نوبت آن نیز نگاهداشتم معلوم شد که حمی تسع است مزاج او گرم بود و روز دیگر نوبت او بود سکنجین دادم و آب تخم خرفه بر اثر آن بچند ساعت کشکاب دادم و روزها دیگر گلنگین با سکنجین ساده دادم و غذا زیربا و شوربا همچون نخود و شبت و گوشت بره و مرغ و پیش از روز نوبت بدو روز نخود آب دادمی یا زیره و مزوره بمغز بادام و روز نوبت جز سکنجین هیچ ندادمی بلکه اندک و به آب آمیخته و از اجزای معجون نجاح حب ساختمی پس از روز نوبت دو روز مقدار دو درم حب کرده از دو بار بیش ندادم بدین طریق تپ زائل شد اندر تپهای مرکب تپهایی که باهم آمیخته بود آن را مرکب نامند گاه باشد دو تپ که بجنس از یکدیگر

غایه الشفاء، ص: ۸۶

دور باشد بهم مرکب شوند چون تپ دق و تپ عفونی و گاه باشد که دو تپ عفونی با یکدیگر مرکب شوند چون شطر الغب و نائبه بلغمی و گاه باشد که تپ ورمی با نوعی دیگر از تپهای عفونی مرکب شود و گاهی باشد که دو ربع یا سه ربع باهم مرکب شود چنانکه یکی گساره و دیگری گیرد و طیب علم ندارد و علامتهای نیک نداند گاهی گمان برد که شطر الغب است و گاه گمان برد که نائبه بلغمی است و بدین سبب است که نوبتهای تپ را اعتماد نشاید کرد و اعراض نشانهای آن نیک نگاه باید کرد باید دانست که یکی از نشانه‌های تپ مرکب آنست که هنوز تپ نخستین رها نکرده سرما و لرزه معاودت کند و شناختن ترکیب تپ

عفونی با تب دق سخت مشکل باشد از بهر آنکه تب عفونی می‌گسارد و با تب دق سخت ظاهر نباشد و طیب ناتجربه کار آن بیند که یک نوبت رها کرد و تپی دیگر نرم‌تر می‌دارد و باز فراشای و سرما آغاز کند و گرم شود در این نشانه‌های پندارند تپی مرکب است از تپی لازم و تپی مفتره و گاه باشد که دو نوع گیرد از پس یکدیگر همچین که هنوز یک نوبت ناگساریده بود که تب دوم آید و طیب را اگر مغالطه افتد پندارد که سوناخس است درینجا چاره نباشد از آنکه نشانه‌های تپها نیک جویند تا به کیفیت حال هریک آگهی تمام یابد و هر گاهی که نوبتهای تپها کوتاه باشد زود ازو معاودت می‌کند و باید دانست که سببی قوی داده سخت تیز و بسیار است تا چنین؟؟؟ پیوسته می‌شود و گروهی گفته‌اند که دو تب لازم مرکب نمی‌شوند از بهر آنکه ماده تپها لازم از اندرون رگها باشد و چون موضع ماده یکی باشد عفونت بیک بار پذیرد چون عفونت بیک بار پذیرد حرکت تب باید که بیک بار باشد و این سخن درست نیست از بهر آنکه ممکن شود که عفونت اندر رگها و دو عضو تولد کند و نخست از یک عضو تولد کند پس بدیگر اجزای ماده باز دهد و آغاز تب نخستین و گساریدن آن تعلق بتاریخ عفونت نخستین دارد و آغاز نوبت دیگر تعلق بتاریخ عفونت دوم دارد هریک جدا آغاز کند و علی‌حده رها کند و هر گاهی که تپی نخست

غایه الشفاء، ص: ۸۷

بلرزاند لازم گردد و هیچ عرق نکند یا در میان تب زور سرما و لرز معاودت کند و از پس دو سه لرز عرق کند حکم کند که تب مرکب است و همچنین هر گاهی که اندر تب مطبوعه لرز قوی باشد و مدت سرد ماندن اطراف سخت دراز گردد تب مرکب بود علاج همچنانکه تپهای مرکب از تپهای صفراوی و بلغمی و دموی و سوداوی آمیخته بود معالجه نیز مرکب و بر طیب واجب است که بنگرد تا علت‌های کدام قوی‌تر است و ترکیب از چند ماده است مثلاً اگر از دو ماده باشد بنگرد اگر ماده‌ها و علامتها را ستار است تدبیر علاج درخور آن کند و اگر یکی قوی‌تر بیند رعایت آن مرعی دارند و اگر یکی خطرناک باشد علاج آن اهم‌تر دانند تا از خطر ایمن شود و اندر تپهای مرکب و تپهای خمس و سدس و غیر آن بهتر آن باشد که استفراغ کمتر کند تا خلط کم نشود و تب حرارت اندر اندامهای اصلی نیاویزد تا بدق ادا نکند و تا قوت بسبب بسیاری استفراغ ضعیف نشود اندرین بیماری پای مقاومت قائم خواهد داشت و ما دام که قوت بر جای باشد از درازی مدت بیماری نباید اندیشید و آنجا که حرارت قوی باشد قرص کافور دادن صواب باشد لیکن ترکیب قرص از چیزهای سرد و تر باید کرد چون مغز تخم خیار و بادرننگ و تخم خربزه هندی و تخم کدوی شیرین و تخم خشخاش و تخم کوک و مغز بادام و کتیرا و غذا نیز باید که میل بسردی دارد و چیزی باید که عفونت کمتر پذیرد چون زیره بادغوزیا و اندر همه ترشیا کنند هر گاهی که پزند مثل کدو و اسفناخ از بهر آنکه کدو و اسفناخ سردتر است اگرچه نازک است بسیار عفونت پذیرد و ترشی‌ها مانع عفونت گردد-

اندر شناختن تپهای وبائی و علامت و علاج آن

اما باید دانست که معنی وبا برگشتن هوا باشد همچنانکه آب اندر آمد آن دیر بماند طبع او بگردد یا آنکه چیزی از قوت به نباتهای بد از زمین بد با وی بیامیزد و طبعی او از حال خویش بگردد و عفونت پذیرد هوا نیز بسبب آنکه اندر میان دره‌ها و مغاک‌ها دیر بماند یا بسبب دخان‌ها و

غایه الشفاء، ص: ۸۸

بخارهای بد که با وی آمیخته شود و حرکت بادهای خوش که عادت بدو نرسد و او را بجنباند طبیعت بگردد و عفونت پذیرد و گاه باشد که بادهای بسیار آید زمین‌های بدو از گورستان‌ها و مجاریت‌ها و بخارهای بدان موضع دیگر رساند و هوا را بد کند و گاه باشد که اندر باطن زمین بخارهای بد تولد کند و ظاهر برآید و مضرت آن اندر آب و هوا پدید آید و هر گاهی که هوا به سببی ازین اسباب که مذکور شده بگردد و با تولد کند از بهر آنکه بهیچ چیز یا روح جانوران آمیخته‌تر از هواست هر گاهی که هوا بد

شود بیماری جانوران و مرگ ایشان پدید آید و بدین سبب است که جانوران حس لطیف خطاف که پیارسی پرسنگ خوانند و تعلق چون هوای ولایت بد شود از انجا بگریزد و اندر هوای تر بیشتر باشد که اندر هوای خشک و بدین سبب است که اندر تابستان گرم و خشک و با کمتر باشد و هر بیماری که اندر وی ماند بدتر باشد تا زود هلاک شود یا رنج بسیار کشد بهترین سامان آن بود که هر فصلی از وی بطبع خویش گذرد چنانکه اندر فصل خریف هوا سخت گرم و سرد نباشد و باران معتدل بارد و اندر فصل زمستان سرما و باران جید نباشد فصل بهار بغایت اعتدال باشد و بی باران چند معتدل نباشد و بی سرما و باران که عادت هر موضع است نباشد هر گاهی که فصلهای سال برین گونه باشد و با نبوده بیماری کمتر باشد باید دانست هر گاهی که و با پدید آید هوای خانه بهتر از هوای صحرا باشد و تا اندر تن خلط بد نباشد هوای فاسد در وی اثر نکند لیکن اگر شخصی باشد که جماع بسیار کند یا هر روز بگرمابه شود مسام او بدان سبب کشاده گردد اگرچه اندر تن او خلط فاسد نباشد هوای بد بمسام او باز رسد و اخلاط او تباه شود و هوای میوه‌های و نباتها را تباه کند چون جانوران از آن میوه‌ها و نباتها بخورند اثر در ایشان شود و از گوشت ایشان که انسان خورند مضرت در تن ایشان رسد و حالت بیشتر در اوقات آخر تابستان و فصل خزان افتد و هر گاهی که در اول فصل خریف و ماه ایلول در شبها که ستارگان [۱]

غایه الشفاء

غایه الشفاء

مقدمه

تپ

اندر آنکه تپها چند جنس است ص : ۱

اندر آنکه تپ چگونه گیرد و چگونه گذارد ص : ۵

اندر آنکه تپ بکدام مزاجها بیشتر اثر کند ص : ۶

باب اندر حمی

اندر اسباب حمی ص : ۸

اندر اسباب آنکه حمی یوم تپی دیگر شود ص : ۸

اندر علامتها که تپ حمی یوم را توان دانست که دیگر شده است ص : ۸

علاج حمی یوم بطریق کلی ص : ۹

اندر آنکه حمی یوم چند نوع است ص : ۱۰

اندر آنکه حمی یوم از غم و اندیشه و غیره تولد کند ص : ۱۰

اندر حمی یوم که از بسیاری خواب و آسایش تولد کند ص : ۱۲

علامت این تپ ص : ۱۲

اندر حمی یوم که از شادی تولد کند ص : ۱۳

اندر حمی یوم که از ترس تولد کند ص : ۱۳

اندر حمی یوم که از رنج تولد کند ص : ۱۳

اندر حمی یوم که از استفراغ تولد کند ص : ۱۴

- اندر بازداشتن افراط دارو ص : ۱۴
- اندر تدارک حاله‌ها که درء و خوار پدید آید غیر افراط اسهال ص : ۱۶
- اندر حمی یوم که از درد تولد کند ص : ۱۶
- اندر حمی یوم که از آماس تولد کند ص : ۱۶
- اندر حمی یوم که از غشی تولد کند ص : ۱۷
- اندر حمی یوم که از گرسنگی تولد کند ص : ۱۷
- اندر حمی یوم که از تشنگی تولد کند ص : ۱۸
- اندر حمی یوم که از شراب تولد کند ص : ۱۸
- اندر حمی یوم که از ناگواریدن طعام تولد کند ص : ۱۸
- اندر حمی یوم که از خشم تولد کند ص : ۲۱
- اندر حمی یوم که از بی‌خوابی تولد کند ص : ۲۲
- باب اندر علامتهای حمی عفونی ص : ۲۳
- اندر اسباب سرما یافتن بیمار بوقت قشعریره ص : ۲۴
- اندر شناختن قانون‌ها که بعلاج این تپها بکار آید ص : ۲۵
- اندر تدبیر آب سرد خوردن ص : ۲۶
- اندر احوال و خاصیت سکنجبین ص : ۲۸
- اندر تدبیر کشکاب ص : ۲۹
- اندر غذا نگاهداشتن بیمار ص : ۳۱
- فصل خریف ص : ۳۴
- فصل بهار ص : ۳۴
- اندر تدبیر خمر خوردن ص : ۳۵
- باب اندر تدبیر خواب ص : ۳۵
- اندر تدبیر استفراغ ص : ۳۵
- اندر تدبیر ضماد ص : ۳۷
- اندر تدبیر گرمابه ص : ۳۷
- اندر شناختن انواع تپهای عفونی ص : ۳۹
- اندر شناختن تپ غب خالصه ص : ۴۰
- و آنچه از حرارت تپ دانسته شود ص : ۴۱
- و آنچه از بول دانسته شود ص : ۴۱
- و آنچه از نبض دانسته شود ص : ۴۱
- و آنچه از احوال نوبتهای تپ دانسته ص : ۴۲
- و آنچه از نوبتهای تپ دانسته شود آنست ص : ۴۲
- و آنچه از اعراض تپ معلوم گردد ص : ۴۲

- و آنچه از استفراغ دانسته شود ص : ۴۳
- صفت حقه ص : ۴۳
- اندر علامات غب غیر خالصه ص : ۴۷
- صفت قرص گل ص : ۵۰
- نوع دیگر قرص بنفشه ص : ۵۰
- صفت ضماد ص : ۵۰
- اندر تب محرقه و علاج آن
- علامت تپهای محرقه ص : ۵۱
- صفت شراب صندل ص : ۵۳
- صفت حبی ص : ۵۴
- اندر حمی مطبقه باید دانست ص : ۵۷
- سوناخس ص : ۵۸
- جالینوس ص : ۶۰
- صفت آن تخم خطمی ص : ۶۳
- صفت آن موم سفید ص : ۶۳
- صفت مسهل ص : ۶۴
- اندر شطر الغب ص : ۶۵
- جالینوس می گوید ص : ۶۶
- صفت حب ص : ۶۷
- صفت قرص ص : ۶۷
- اندر تپهای بلغمی مائیه
- صفته سک ص : ۷۱
- صفت مسهل که طبع را برفق فرود آرد و معده را قوت دهد ص : ۷۱
- صفته کرفس بیخ بادیان ص : ۷۲
- صفته گل سرخ ص : ۷۲
- جالینوس ص : ۷۴
- و دو قسم دیگر تپ بلغمی ص : ۷۵
- یکی بروز آید و شب رها کند ص : ۷۵
- یکی ضد این باشد ص : ۷۵
- اندر تپهای بلغمی
- صفت اقراص ص : ۷۶
- اندر تپهای که اندرون سرد باشد و بیرون گرم
- صفت حب صبر ص : ۷۷

- صفت نفوع صبر ص : ۷۷
- صفت شراب گل ص : ۷۸
- اندر انواع علامت تب ربع و علاج آن
- علامت تب ربع نخست ص : ۷۹
- علامت ربع صفراوی آنست ص : ۷۹
- جالینوس می گوید ص : ۸۰
- قانون تپها و علاج عفونی ص : ۸۱
- علاج ربع خونی ص : ۸۱
- صفت طیبخ شاهتره ص : ۸۱
- صفت مطبوخ مقی ص : ۸۲
- علاج ربع بلغمی آنست ص : ۸۳
- صفت گلنگین ص : ۸۳
- صفت آن هلیله سیاه ص : ۸۳
- صفت معجون ص : ۸۴
- جالینوس می گوید ص : ۸۴
- اندر تپهای خمس و سدس ص : ۸۴
- جالینوس گوید ص : ۸۴
- بقراط می گوید ص : ۸۵
- شیخ رئیس می گوید ص : ۸۵
- شیخ رئیس ص : ۸۵
- اندر شناختن تپهای وبائی و علامت و علاج آن ص : ۸۷

[۱] دهلوی، اسحاق بن اسماعیل، غایه الشفاء، جلد ۱، دانشگاه علوم پزشکی ایران - تهران، چاپ: اول، ۱۳۸۴ ه.ش.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم
 جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۰۲۴۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

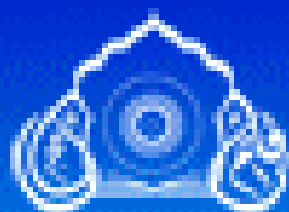
تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۰۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران (۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

